

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس
اداره مخطوطات

نام کتاب: معراج السعاده
مؤلف: احمد بن محمد مهدی نراقی
موضوع: اخلاق
زبان: فارسی
سال چاپ: ۱۳۰۹ هجری
محل چاپ: طهران
کاتب:
طول: ۳۴ عرض: ۲۱
شماره صفحه ها: بدون صفحه
شماره عمومی: ۱۴۹۴
کتابخانه / بخش:
وقتی انجمن علمی:
تاریخ:
مصور: ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست
ملاحظات:

اسیدروانی شد
۸۸، ۱۱، ۳



Department for the year 1888-89

CHARGES.

ENGLAND.										
BUDGET ESTIMATE, 1888-89.			REVISED ESTIMATE, 1887-88.			GRANT, 1887-88.			AC.	
Persian Gulf Section.	Persian Section.	TOTAL.	Persian Gulf Section.	Persian Section.	TOTAL.	Persian Gulf Section.	Persian Section.	TOTAL.	Persian Gulf Section.	Persian Section.
R	R	R	R	R	R	R	R	R	R	R
...
1,47,000	...	1,47,000	94,000	...	94,000	1,04,000	...	1,04,000	69,298	...
...
1,47,000	...	1,47,000	94,000	...	94,000	1,04,000	...	1,04,000	69,223	...
...
1,47,000	...	1,47,000	94,000	...	94,000	1,04,000	...	1,04,000	69,228	...
...
13,884	6,916	20,800	21,475	10,670	32,145	21,180	19,120	40,300	20,286	778
...
13,884	6,916	20,800	21,475	10,670	32,145	21,180	19,120	40,300	20,286	778
...
17,283	6,917	24,200	24,895	10,670	35,565	24,580	19,120	43,700	23,730	18,4
10,000	5,000	15,000	8,670	4,330	13,000	10,000	5,000	15,000	8,421	4,2
2,000	...	2,000	2,000	...	2,000	2,000	...	2,000	3,000	...
29,283	11,917	41,200	35,565	15,000	50,565	30,580	24,120	60,700	35,151	22,0
...
29,283	11,917	41,200	35,565	15,000	50,565	30,580	24,120	60,700	35,151	22,0
...	12,000	12,000	...	16,000	16,000	...	12,000	12,000	...	6,6
...	21,290	21,290
43,167	30,833	74,000	57,040	62,960	1,20,000	57,760	55,240	1,13,000	56,215	47,0
...
43,167	30,833	74,000	57,040	62,960	1,20,000	57,760	55,240	1,13,000	56,215	47,0
...
...
31,167	13,833	45,000	46,370	21,340	67,710	45,760	38,240	84,000	44,016	36,8
1,47,000	12,000	1,59,000	94,000	16,000	1,10,000	1,04,000	...	1,10,000	69,298	6,6
...
10,000	5,000	15,000	8,670	4,330	13,000	10,000	5,000	15,000	8,421	4,2
2,000	...	2,000	2,000	...	2,000	2,000	...	2,000	3,000	...
...	21,290	21,290
1,90,167	30,833	2,21,000	1,51,040	62,960	2,14,000	1,01,760	55,240	2,17,000	1,25,443	47,0
...
1,90,167	30,833	2,21,000	1,51,040	62,960	2,14,000	1,01,760	55,240	2,17,000	1,25,443	47,0
1,90,167	30,833	2,21,000	1,51,040	62,960	2,14,000	1,01,760	55,240	2,17,000	1,25,443	47,0

[illegible]

۲۹۷۹۱
 ۳۷۹۲
 ناصر الدین شاه
 حصار
 ۵۸۴۱
 فاشیه و
 بیعک الزین باقیم
 و ذالک هو القور الخیم و عهد
 دولت ملک الملوک عجم و ارشک
 و ییم جم قمران الما و الطین
 فی الارضین سلطان
 و اخاقان
 عادل
 السلطان

CHARGES.

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله

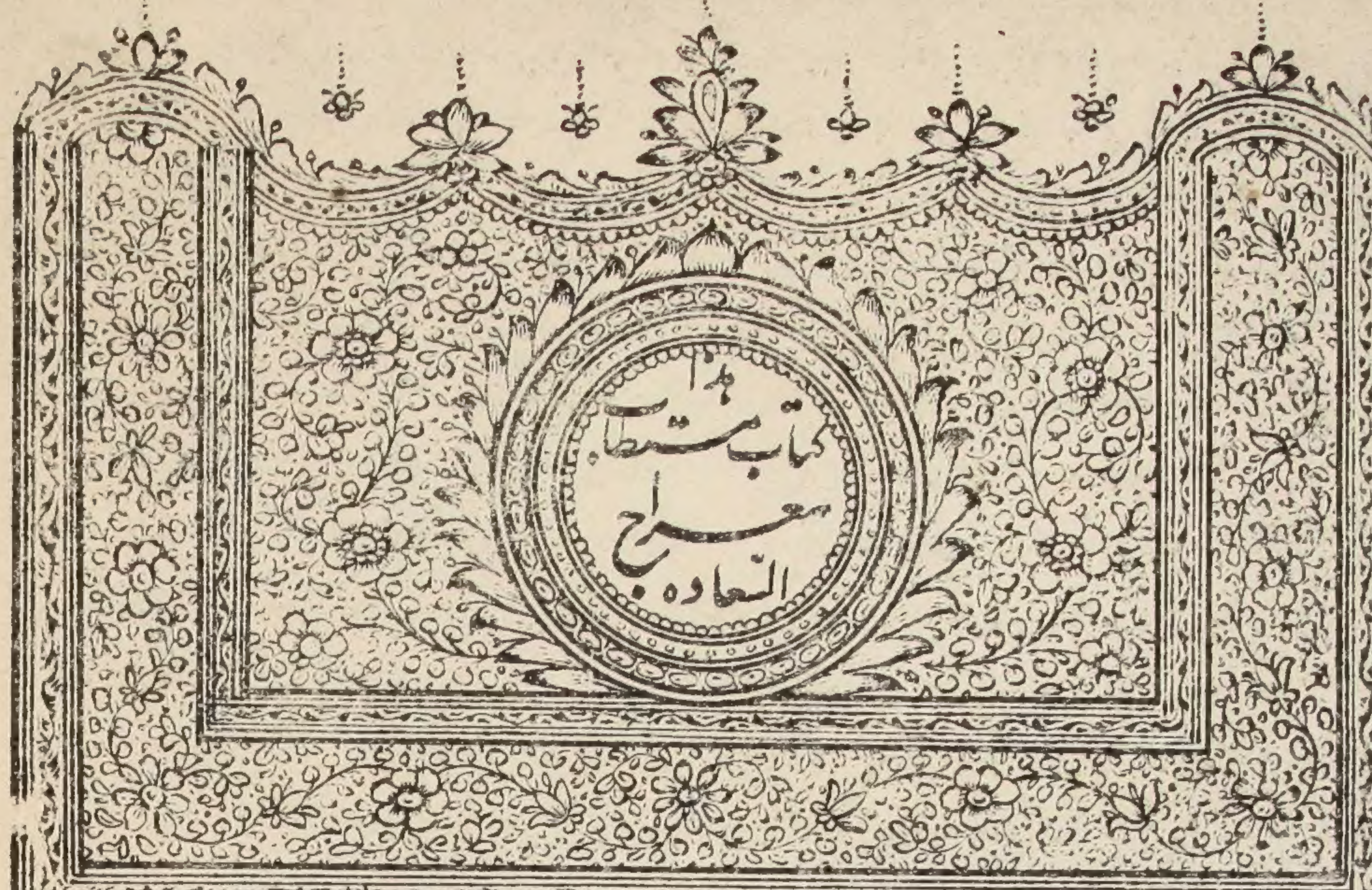
[illegible]

دوستان محمد از بخاری و مسیح الیقین

و بیان آنکه در آن روز عالمیست و لذات آن سرور و دیگر لذات جمیع است

۷۹۶۶
۷۹۶۶
۷۹۶۶

وہیامہ کتاب

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

صلح سعادت جاودانی و مصالح ابواب موصات دو جهانی تاسیس خداوندیت بیکجا جل شانہ و سپاس افزون از قیاس کایه است
چنانچه بر برادران که از اعلیات شرفات فیض کاش مصباح قلوب بل علم و عرفان در شکوہ موج و دشمن است و از انواع تجلیات لطف
عشق سرچشمه علم بر فردایای ضایع را ولی البصایر بر تو نسکن ابرام علوی از علو شوق جہاںش بکلی احرام بندگی بست که در حرم کعبه
بلاش بجز کات ثنوی سرشته طواف و اقبای عالم از علوم تہ اراک کن ذات لایزالش بکلی در مقام جبرئیلی ثابت و در خوف از صغیر عایش
بہای نفس نفیس از ہوتی گرفتار قید تعلقات اسونی بجا حین علم رقصای روح افرازی عوالم حقایق پرواز نمود و خود را با وج سعادت میرساند و از
فیض بدیش تعلیم معلم عقلی و فادیب مؤدب معشر بشرد و فردا نفس خود را از انفس دار جاس عالم لطیف مصفا نموده بپیر سفر منزل حقیقت
بیکجا نذر و خرد را از راحت نفس بجز و ش محال تر و محال است و بال بہای و ہم و خیال را طیران در رقابای بی نقہ ای تعایش
و بال بخانہ اعظم شانہ و جبل اسانہ و فضل صلاوہ و کل تجلیات تعجیب را منور اوار است کہ در دہ لوی احمد باسم سامش برق است و توفیق و وقع
ہدایت و تجمل بنام امیش موش غالیہ سای سخت مکارم اخلاقش کریمہ و انکت نقلی طریقی عظیم و عنوان مجتہد شفاقی چضا اثرش تنویر
المؤمنین را و فہم محمود و محامد اخلاق و شیم و ممدوح محاسن الطاف و کریم مقلد عالم فروغ و اصول صاحب خیران و ناخندہ از رسول شرف مشافہ
امت تقیم و درخ و جنت حبیب حضرت شرف شد وین خرد دنیا جہانرا اصرار دیا و در جہان اینرا پیام آورد کہ برین یکتہا جان اور و رسول
خانی بختا پس را پس از در و در حضرت پیغمبری اند علیہ و آکہ و مہم منقبت در خور سرور است کہ رخت کاخ کریمش از ان
بالا نر کند ز پای مدارک او نام بشرق شرق آن تواند رسید و عظم ولایتش از آن والا نر کہ طوطی شکستہ بل مقال در ادای شہد انشہ و در پیش
از نفس نفس تواند یکدست مکارم خلاصش از حد فاجر چنان جزا کر فکہ کہ مکر خود را از رستی طاق طاق اطفا در عرض عال کاشتہ
و آوازہ فضل ملکاتش در سبط زمین پیاں قسار یافد کہ عددی خود را از کثرت محبت جبین غرق غرق انفعال مانده و سقنہ انجانی کہ بنا خدلی
ہست بلند شستی بچار موجد افادہ خلاف از در بای شہ زای خلاف اندیشی مخا لغان بختار آدہ عین بحیوانی کہ تشنگان دشت و شقرا
در ظلمات ضلالت خضر مہابت دہان دہانہ نموده جامع سعادت سیدہ عادی نکالات علیہ شیر خدا شہ ولایت علی مظهر اسرار
حق و جلی و در دہانہ دود و کجیات غیر محدود بر تہ اندین در اولاد اطہارین او کہ بکلی گمبایمی سعادت مند و یکدست فیض سرور است
خود رسید ما خند و مصباح شکوہ کر امت در غرر خلافت شد و در غرہ شرافت مطلع لایح دہند و رستہ انجاس محاسن فیض سرچشمه
فرج بستر دین و مصالح افلاح ابواب انجمن حق بقین مصلوٰۃ ہند علیم جمیع الی یوم الدین را عاجل چنین کو دیگر شمار دام امان آمانی
و طالب سعادت جاودانی احمد بن محمد مدنی بن ابی ذر تقیم شد بخت جمیع نوم العرض الیکبر کہ برای بار بالباب و محبت کہ خانی عالم
و مدوحی آدم حجت عظمیہ مقتضای حکمت کا کلمہ و قدرت شاکہ امت فایب نوع سنانرا در مقام نقصان شہ علی اکثر مشق خلصا

كتاب مستطاب
 السعادة

شرح سعادت جاودانی و متعلق ابواب فیوضات و جهانی تائید خداوندیت بکجا جل شانہ و سپاس خردن از قیاس گایه ایت
 بی حساب برساند که از افعالات اشرف کائنات فیض کائنات مصباح قلوب بل علم و عرفان در شکوه موج و روشن است و از لوازم تجلیات لطیف
 طالعش شرح البیضاء علوم برز و دایمی ضمایر دلی البصایر پر تو بسکن ابرام علوی از علو شوق جلالش کلی ابرام بندگی است که در حرم کعبه
 جلالتش بحر کائنات ثنوی سرشته طواف و اجزای عالم از علو تبارک که ذات لایزالش یکی در مقام تجریدی ثابت و در خوف از صغیر غایتش
 بهای فیض نفیس لاهیوتی که شرافت تعلقات انسانی بخاین علم در رضای روح انقراضی عوالم حقایق پرواز نموده خود را باوج سعادت میرساند و از
 فیض یش تعلیم معلّم عقل و ادیب مژدب مشرب شرب و خردت نفس خود را از اسرار جاسس عالم طبیعت مصفا نموده بمیر منزل حقیقت
 میکشاند خرد و خرد از اسرار نفس بحر و شوق محال نزد محال است و بال بهای و بهم و خیال را طایران در فضایی بی نقطه ای نقاشش
 و بال بنجایه اعظم شانہ و جل احسانہ و فضل جلالت و کل تجلیات تبخیر و انوار است که در حله لوی احمد باسم شامش برق است و وقوع و وقع
 بدایت و تجلی بنام شمش و شمع غایب سالی سخت مکارم اخلاص کرمه و انکث نقلی خلق عظیم و عنوان معجزه شافعی از جفا اشرفش تنویر
 المؤمنین را و فایز بنجم محمود و محامد اخلاق و شیم و ممدوح محاسن الطاف و کرم معلّم عالم خرد و اصول صاحب زمان و نا محمد از رسول شرف شرف
 امت شیم و درخ و جنب حبیب حضرت غرّت شد وین خرد دنیا جهان را اصرار و در جهان این را پیام آورده کریم یک دهان او در رسول
 خانی بکجا پس از پاس نبرد و اور و پس از در و حضرت پیغمبری اند علیہ وآلہ و اطهر من قبلت در خرد سرور است که در غایت کجای کرمش از آن
 بالا که کند ز پای مدارک و امام بشری شرق آن تواند رسید و علم و لائش از آن و الا که کرمی شکسته بل مقال در ادای شمع از شیم و در شیم
 از قصص نفیس نفس تواند کشید صفت مکارم اخلاص عرصه فاقه را چنان جزا کرد که مکر خود را از رستی طاق طاق اظهار عرض حال آن شده
 و آوازه فضائل ملکاتش در بیض زمین پیاپی تبار یافته که عددی خود را از کثرت تجلیات جبین غرق غرق افعال مانده و سقیه انجالی که بنا خدای
 هست بلند شستی کجبار موهباده خلافت از دایه شش رای خلافت اندیشی مخالفان انجیا آورده عین انجیا که کشتنجان در حق و شوق را
 در ظلمات ضلالت خضر هدایت بدان داده نموده جامع سعادات سینه عادی کجالات علیہ مشیر خدا شاه و ولایت علی مظهر اسرار
 حق و جمعی و در و دامنند و در کجیات غیر محدود بر تمامند وین را و دلاطین این که کجای سعادت مند و کلید فیض سرور ملکات
 خورشید مانده و مصباح شکوه کرامت در غر خلافتش در خرد شرف مطلع لایع خدند و در کجای جاسس تمام نفس شرح البیضاء
 موج البیضاء درین متعلق افعالات اشرف کائنات فیض کائنات مصباح قلوب بل علم و عرفان در شکوه موج و روشن است و از لوازم تجلیات لطیف
 طالعش شرح البیضاء علوم برز و دایمی ضمایر دلی البصایر پر تو بسکن ابرام علوی از علو شوق جلالش کلی ابرام بندگی است که در حرم کعبه
 جلالتش بحر کائنات ثنوی سرشته طواف و اجزای عالم از علو تبارک که ذات لایزالش یکی در مقام تجریدی ثابت و در خوف از صغیر غایتش
 بهای فیض نفیس لاهیوتی که شرافت تعلقات انسانی بخاین علم در رضای روح انقراضی عوالم حقایق پرواز نموده خود را باوج سعادت میرساند و از
 فیض یش تعلیم معلّم عقل و ادیب مژدب مشرب شرب و خردت نفس خود را از اسرار جاسس عالم طبیعت مصفا نموده بمیر منزل حقیقت
 میکشاند خرد و خرد از اسرار نفس بحر و شوق محال نزد محال است و بال بهای و بهم و خیال را طایران در فضایی بی نقطه ای نقاشش
 و بال بنجایه اعظم شانہ و جل احسانہ و فضل جلالت و کل تجلیات تبخیر و انوار است که در حله لوی احمد باسم شامش برق است و وقوع و وقع
 بدایت و تجلی بنام شمش و شمع غایب سالی سخت مکارم اخلاص کرمه و انکث نقلی خلق عظیم و عنوان معجزه شافعی از جفا اشرفش تنویر
 المؤمنین را و فایز بنجم محمود و محامد اخلاق و شیم و ممدوح محاسن الطاف و کرم معلّم عالم خرد و اصول صاحب زمان و نا محمد از رسول شرف شرف
 امت شیم و درخ و جنب حبیب حضرت غرّت شد وین خرد دنیا جهان را اصرار و در جهان این را پیام آورده کریم یک دهان او در رسول
 خانی بکجا پس از پاس نبرد و اور و پس از در و حضرت پیغمبری اند علیہ وآلہ و اطهر من قبلت در خرد سرور است که در غایت کجای کرمش از آن
 بالا که کند ز پای مدارک و امام بشری شرق آن تواند رسید و علم و لائش از آن و الا که کرمی شکسته بل مقال در ادای شمع از شیم و در شیم
 از قصص نفیس نفس تواند کشید صفت مکارم اخلاص عرصه فاقه را چنان جزا کرد که مکر خود را از رستی طاق طاق اظهار عرض حال آن شده
 و آوازه فضائل ملکاتش در بیض زمین پیاپی تبار یافته که عددی خود را از کثرت تجلیات جبین غرق غرق افعال مانده و سقیه انجالی که بنا خدای
 هست بلند شستی کجبار موهباده خلافت از دایه شش رای خلافت اندیشی مخالفان انجیا آورده عین انجیا که کشتنجان در حق و شوق را
 در ظلمات ضلالت خضر هدایت بدان داده نموده جامع سعادات سینه عادی کجالات علیہ مشیر خدا شاه و ولایت علی مظهر اسرار
 حق و جمعی و در و دامنند و در کجیات غیر محدود بر تمامند وین را و دلاطین این که کجای سعادت مند و کلید فیض سرور ملکات
 خورشید مانده و مصباح شکوه کرامت در غر خلافتش در خرد شرف مطلع لایع خدند و در کجای جاسس تمام نفس شرح البیضاء

قصص

بسم الله الرحمن الرحيم

مرزا محسنی کلا مرغان

الحمد

غفر له خرد دردم و سطر زبیر لک م مسمی است ام امیر با طوع و اعرص
والله اعلم
در کد آیه

[illegible]

در ماست و مشامت آدمی ملک و حیوان بواسطه صبر و وفائی جنبه جماعی

که و سودی اندوزد و در انواع کمالات بسیار اید و انساب صفات جمیده و احلاق پندیده کا و در مرتب بطن اصلی خود نماید
برخی حکم شجره دارد و از شهرهای قلمیسم و قشیر که پادشاه کنگور هستی که حضرت آفریدگار است هر چه در آنجا باطلع رو میکند از دکان عالم بگذشت
مقرر فرموده اند داخل و خارج از شهر نیست و در آورده مساوت بعالم حدس و نزهت و عالم انش کرده و درین بدن شریک بسیار حیوانات
زیرا که هر حیوانی را از مرتب خوش و شاد که حرکت از دست و پا و چشم و سر و دین و گوش و سایر اعضا و این سیب بر سر حیوانی نصیب دارد

و آنچه باقی بقیضت از منی بر سایر اجزاء
فانی است و بی بقا که بعد از مردن
اجزای آن جمع شود بیکه حساب و مواز
سازد ازین بدن و خرابی تن از برای او
بل اجزاء عند تجسم برزقون معنی کم
نزد پروردگار و کار و زیاده میشود و دیگر
آمدی و نیز ازین است که پیغمبر خدا ص
بروردگار شایسته و مودود و مودود
حضرت فرمود انتم اجمع منکم اشرار
برنی بود که در معاصی او زیاده بود
یکی جنبه روحانیت که نسبت
حیوانات از بهایم و بسیار و بواسطه
سارت بعالم اعلیٰ نمیکند و در کج
نموده و قدرنی باشد اجانب جز
و چون چنین باشد هر چه بجا نیکه باه
روشن میشود و هر چه طغی از پیش
دل و اوجع از بهای و الهام پرور
جمال ازل نورانی ناز و هر دم او را
علائق و بنیور از ازین دل برکن
و دبال می پسند که بقدر ضرورت
خوشا و سکه ازین پرده چهره برکن
و دست نکند و در پیش که بنوی او
و هیچ که نمی نشیند و هیچ خاطری نخل

[illegible]

درمان صحت و مرض نفس و الم و لذت آن

[illegible]

بدر

در بیان خوشنویس در بیت امر از کل صفات

وفا

در شرف علم تهذیب نفس و سایر علوم

و در این برادرانم ز سگان در حق و در روز ۱۵ شهریور ۸۴۲ م
فی الجحیم اسکن شد و بختیاریه ایست.

طريقه خاصه نام : مستطاب

در فضیلت و شرافت صفت علم

آن را بجهت ملکات و بیکدیگر مصفا یا صفت باشد باید سعی و دارا دان که واصل کند و فرج جمیع و حکم عقل باینکه باینکه فی الحقیقه انسان نیست و از انسان گویند بیکه شباهت صورت که انسان و دار و زرا که انسان و سایر چنانکه بحر علم و دانش است انجمنیت و بصورت و صورت و صیغ و غیره با سایر حیوانات شریک و فضیلت انسان بر سایر حیوانات علم و معرفت اگر از ان باشد باشد حیوانی و او بود و حیوانی انعام از تحت است که اگر شخص عالمی در مجلس یا در محفل و محاورات ایشان بشنید از احوال ایشان چیزی نگوید نسبت بایشان با بجهت این فرقی و چون از انجمنه اعلی کند که به ملاحتی از این بالاتر و چه صفاتی این بدتر که او از انجمنه انسانی خارج و در زمره بهایم و چهل نماید بعد از ان تتبع در آیات و اخباریکه در ذمت چهل و نادانی رسیده و در بعضی احادیث از ان موجب دخول بار فرموده اند از حضرت رسول صلی علیه و آله مرویت که شش طایفه بسبب شش خیرش از محاسبه داخل نشویند شش یکی از ایشان صحرانیان و شش دیگری و مومنان و ارباب علم خالص است چهل و نادانی که دارند و بعد از ان شد که شرافت علم شود و ملاحظه آنکه در فضیلت آن نوشته اند نماید همچنانکه بعضی از ان علم که خالص است از غلبه عقل پذیر شود و سعی و اجتهاد و در رفع چهل خود نماید و بعد و تحصیل علوم ضروریات از ان علم کند و فصل اما خداوند چنان که خدا عادل و نیکو باشد پس دانستیم که ان حکمت که عبارت از علم حقایق اشیا و یکی نیست که صفت علم افضل از اوصاف کمال و شرف ثنوت جمال از برای نفس انسانیت بلکه بالاترین صفات ربوبیت است و بواسطه علم انسان شرف و ابرار و اهلین میرسد و باین داخل فائده معین شود حیث از برای انسان از انست و سعادت سر مدار برای این نوع نبوت سلطان از ان عقلیه و عقلیه تطبیق و جمع اهل علم و ادب ان شغف بر اینکه بر اینکه بدون علم و معرفت محرم انش پروردگار شوند و قدیم رب طایفه حضرت از ان کار شرف و انوار در رکعت قدس است و چنین است که علم و تجربه و راست در کردن یکدیگر است و هر قدر که تفحص علم زیاده شود بجز از انکه میسر شود و در شصت که مرتبه تجربه بالاتر از مرتبه انیت که برای انسان متصور است زیرا که بواسطه تجربه شباهت عالم ملکوت و موانع است با مکان قدس جبروت بهم میرساند و از ان علوم معروف خداوند سبحان است که بسیار ایجاد عالم علوی و فعلی است همچنانکه در حدیث قدسی دارد و اگر کسی که از انجا فاجیت ان اعرف خلقت الخلق لکن اعرف یعنی کنی بودم نه ان خواستم که شش ششم پس مخلوق ما را فاعلم کردم تا بر انباشند علاوه بر اینکه علم خودی نقد نگیرد و مجبور و مرغوب و مطلوب لذات و ابتهاج که از برای اهل معرفت حاصل هرگز از برای غیر ایشان نیست و سرور و انبساطیکه از انجمن شدن از اساطیر علیه هم میرسد از بچگونگی لذات حسیه حاصل میشود و از بچگونگی علم و دنیا و عبادت و عبادت و از انجا و شرف و احترام و در جمیع طایفه است که علم از ان در پادشاهان و ذوی لاف و اطع و احوال ایشان در زمره سلاطین و کاکار لازم الاتباع و حکم مطلق علی شان حکمت کامله خود و طباع جمیع خاص و عام را مجبور فرموده است بر تعظیم اهل علم و احترام و اطاعت و انباشت ان بلکه سایر حیوانات از بهایم و بساطع و مطیع انسان و منحصر در تحت قدرت انباشت که با بچگونگی مخصوص باینست از انکه ادراک و تیز و اگر بدید حق نظر کنی و احوال او را در دم از ان شخص نمانی پس باینکه هر که با دیگری حقوق و زیاده دارد و خواه در جاه و منصب و خواه در مال و دولت یا فخر یا سبب اختصاص یا زیاده ادراک و تیز است که در او است اگر چه از انست که در حلاوت و سفیض و ضد باشد و آیات و اخباریکه در شرافت علم و فضیلت ان در وجوب تعظیم اهل آن رسیده از ان پیشتر است که توان در تحقیق مأموم و لیکن با بعضی از انرا که در می بینیم و پروردگار عالم جل شانزه میفرماید اما یخشی ان من عباده العلماء یعنی از انست که خدا را عطا از ان فرستاده پس و اینها میفرماید بل سیوری الدین علیون و الدین لایسکون یعنی ای کسانی که عالم هستند و کسانی که عالم نیستند بلکه یک مساوی هستند در مرتبه تعظیم و از میفرماید و ملک الامثال تعظیم الناس و لا تعظیمها الا الله المومن یعنی ما در قرآن مثال از برای مردمان بیان میفرمایم و تعظیم انرا که اهل علم و عینه نماید و من یؤتی الحکمة هدا و فی آخر الکثیر ابر که عطا کرده شد با علم و دانش و انست که یخشی از ان عطا کرده شده است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویت که فرمودم العلماء و رة الانبیاء یعنی اهل علم و دانش و رة انبیاء هستند و رة دیگر و از انست که فرموده خداوند از رحمت کن خلفای مرا عرض کردند یا رسول الله که کیست خلفای تو فرمودند که کسی که بعد از من بیاید و احادیث و ادب مرا روا بکنند و مردم برسانند و نیز از ان حضرت مرویت که فرمودند اما در ساعتی نشستن و در آنکه که در آن که گفتی علی باشد بهتر است و در نزد خدا و محبوبتر است بسوی او از پنداری هزار شصت که در هر شبی هزار رکعت نماز کرده شود و محبوبتر است از هزار دفعه حج و در راه خدا و از انکه هزار شصت قرآن و از عبادت یکسال که روزی از ان روز در دارد و شبهای انرا اصحاب از ان و هر که از

در این که طلب علم فرض است بر هر کسی

[illegible]

در صفت تحریر و افعال و مینوی

اختیار هر امری در قبضه قدرت تحت و آنچه از صادر میشود موافق خیات و مطابق حکمت و مصلحت است پیوسته در محل جزو رضای خودی
 از رضا و از بندگی احوال غیره می در حال و راه نخواهد یافت و بسبب یقین و سیر آمدن ایام خیات و آنچه بعد از مدت از رحمت و تقیات
 روز و شب در عین و اندوه بجز یقین و بقاء دنیا و پستی آن تنوع و تنویری در نظر او خواهد بود همچنانکه حضرت صادق علیه
 فرمود که در چرخ حضرت خضر بخت موسی قمر خردا دلجوی بود که در آن نوشته بود که عید ارم از یک یک یقین برگ داشته باشد چگونه
 میگرد و عید ارم از یک یک یقین بقاء و در احوال داشته باشد چگونه نمک میشود و عید ارم از یک یک یقین میوفا و دنیا دارد چگونه دل
 می بندد و بدان مطمئن میگرد و در اربعین و عظمت و قدرت و بزرگواری در مقام دشت و بهشت و اضطراب و خست خواهد بود و آنچه
 شوق و لذت و خوف و خست سید کانیات علی افضل الصلوات بر تبه بود که هر که او را در وقت راه رفتن ملاحظه میفرمود چنان گمان میکرد که
 بر درو می افتد و از یقین و بکالات غیر مشابه حق و جمال تمام جمیع مطلق غش در مقام شوق و محبت یکدیگر در دل و حیرت خواهد بود و چنانکه
 اصحاب یقین از پیغمبر سلیمان و اولیاء کالین هم در خوف و شوق و آنچه از برای ایشان رو میداد و تفر و لرز و اضطراب و دل و بهشت
 و استراق به در حال ساز و چه در غیر آن مشهور و کتب تواریخ و قصص با نیا شون غشای سید اولیاء صلوات الله علیه و اوقات بیابا
 گشته و چو و بکای سر و را میساخته در سنگام صکوه سوار میماند و سلام شده و چگونه کسیکه یقین بخداوند متعال و علم عظمت و جلالت او را
 باشد و او را بر جای احوال مطلع و اندر در فانیات اعمال عالم داند و معصیت او میکند در حالت اشغال بعبادت و در پیان در خدمت او است
 و خست و انفعال و محبت از برای او حاصل نمیشود و حال یکسان باشد و کسی در حضور شخصی باشد از کار و دنیا که او را در بکمال شوقی بوده با
 و با وجود علم او بر پستی و در ذات آن در اول و آخر نوعی و بهشت و انفعال از برای او حاصل نمیکرد که از خود غافل نمیشود و جمیع خواست خود را
 متوجه و ملحق او میکند و اندر سوم آنکه سبب آنکه عبادت و بلکه صاحب کرامات بوده باشد زیرا که هر قدر یقین انسان زیاد میشود جنبه بجز او دعا
 نمیکرد و باین سبب قوه تصرف در جمیع مواد کانیات که از نشان مجود است بجهت او حاصل میشود و از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام مروی
 که هر زمانه یقین بنده را بر مرتبه بلند و مقام ارجمند همچنانکه رسول خدا ص فرمود اندر نشان یقین در وقتیکه در خدمت آنحضرت مذکور شد که
 حضرت عیسی علیه السلام بر روی آب راه مرفت پس فرمودند که هرگاه یقین و زیاده و بیرون بر روی یابو میرفت و از خدمت سیرت
 متغافل نمیشد و هر که را یقین بالاتر قدرت او که کرامات مشهور از آنچه مذکور شد ظاهر کردید که یقین جامع جمیع فضایل و جاوی همه محاسن خصای
 بد آنکه از برای یقین سه مرتبه است مرتبه اول علم یقینیت و آن اول مرتبه یقین است و آن چهار است از اعتقاد است چارم مطابق
 واقع و آن حاصل میشود از ترتیب مقامات و استدلال مانند یقین کردن بآنش در موضوعی مشاهده و دو مرتبه دوم یقین یقینیت و اعتبار
 از مشاهده مطلوب و دیدن آن چشم بصیرت و دیده باطن که بر آب روشن تر از دیده ظاهر است و آنچه مشاهده از انشود و آنحضرت ظاهر است
 و اشاره با مرتبه است آنچه سید اولیاء در جواب و غلبه بآنکه سؤال کرد از آنحضرت که باین است بیک یار و در کار خود را میفرمود
 کلمه عبید بن سالم که بدی کسی میکشید خنجر اگر ندیده باشم و بهشت مراد آنحضرت از آنچه فرمودند که رأی قبلی ربی یعنی دیدن من برورد کل مر
 و این مرتبه هم غیر مذکور باریت و تصدیق بآنکه بجز دوام از برای او حاصل شود و این سید یقین کردن بوجود او است بمعانی دیدن
 مرتبه سوم حق یقین است و این عبارت از آنکه میان عاقل و معقول و صد معصوم و ربط حقیقی حاصل شود چو که عاقل ناخود را در شرف احباب یقین
 معقول و مرتبه پنجم و اما فانیات اوقات او را و آنچه مشاهده نماید مانند یقین کردن بوجود او است بدخل در آن شدن و در رسیدن بآن معقول
 بجا بابت معبود و باریات و مشاهده در رک و رسوم و عادات و قطع بر تبه شهادت و بار داشتن دل از خواطر دنیایه و انکار در دین طایفه و با
 نمودن خود از کرامات عالم طاعت و مجاهد و دوری از غلابی و زخارف دنیای غدار آری شمر در هر منزل لیلی که نظر است و
 شرط اول قدم است که چون باشی عسرت و کجی زری لیلی یقین تری بها سوا ما طهرت بالمذموم و تلمذتها بالمحذوب و قد
 جوی حدیث سوادانی آنحرف و اسامع فارسیه او را بچشم پاک تو اندید چون جلال بر دیده حاجی جلوه افکند باره نیت بلکه یقین
 حقی نورانی خالی از ظلمت و هم و شایب نکند اگر چه در مرتبه اول باشد بجهت بگرد استدلال حاصل نمیکرد بلکه حصول آن بقیضه نفس ارکه و درت
 انصاف و ذمیه منوط و حصول آن ریاضت و مجاهدات بر موطی بیایند و از آنرا از آنکه عالم رسم و عادات و عمار خط طاعت مبطل نمایی قبول
 صورتان و شیاء میکند و اما عالم میان او و عقل فعال که محل صور جمیع خفایست دست نهاده و عاقل و مواضع حاصل از غلابی و دنیایه از میان بر

در توحید و مقام آن است

بر طرف نشود و در اینجا ممکن بود و اگر نه این بود که رنگ که درت معاصی و اخلاق و سیمیه نظر آثار و موانع و عیالی باشد
جایب باشد و عالم انوار شده بود و غیرت بیجب فطرت قابل معرفت خالق عالم ملک و ملکوت و از جهات که خداوند عالم انرا از سایر
مخلوقات برگزیده و انرا محلی باقی که سموات و ارضین و جلال انرا در ان شایع نموده که در انید و حضرت بنده رسل و انوار باطلاق و غیره
که لولای ان شایعین بخیر و علی قلوب بنی آدم نظر و الی ملکوت السموات و الارض هرگاه این بود که انکه شایعین اطراف قلوب بنی
احاطه کرده اند برانه حقایق ملکوت آسمان و زمین را مشاهده می نمودند و انرا به موانع عیالی و عادات فرموده که کل مولود یولد علی فطره
و انرا به یهودانه و نجسانه و نصیرانه هر یک که تولد می شود بر فطرت سلیم و لکن در وادار و و تبت احسان و انرا از فطره خود باز میداند و بر جهات
بهر تقدیر یا فکند و معنی فاعله که بر قدر که از برای نفس شرک و صفات علم بحقایق اسرار و در کثرت غفلت حضرت و دیگران و معرفت صفات جلال
و جلال پروردگار حاصل شود و بهمانند رسعات و بهجت و لذت و نعمت در شاه اخراج از برای او هم میرسد و وسعت مملکت او در بهشت
سبب وسعت معرفت او و عظمت و صفات و افعال خداوند تعالی خواهد بود و با همینکه معرفت در دنیا باعث استحقاق انجذاب و از دست خود
شد صفت سوم شرک است و ان عبارت از آنست که جز از خدا دیگر هر چه هم مصدر امر و فاعله را نداند و چنانکه از غیر پروردگار هر کاری
مشتی می شود پس اگر با این عقیده انفرانندگی و عبادت کند انرا شرک عبادت گویند و اگر از اجابت نکند و لکن اطاعت کند انرا از جهت دیگر
خدا در ان مبتلا از شرک اطاعت گویند و اول شرک جلی و دوم شرک خفی مانند و انرا به این شرک قول خدا تعالی که میفرماید که یا مؤمنین
باشه و هم شرکون عینی باین میاورند بیشتر از ان که خدا که شرک کند و شبیهت در اینست که صفت شرک اعظم و باوفا ملک و موجب
خلود و در عذاب در زمان و سبب شر در زمره کفارات است فصل در صفت شرک و عبادت از برای ان اقسامی عبادت اول
توحید در ذات یعنی خدای انرا در انست از برای خارجی و عقلی و صفات و افعالی و در این ذات مقدس دانستن و اویم توحید در وجوب وجودی
و اجاب الوجود را منحصر کردن در خدا و معنی شرک از برای او در صفت و اجماع و وجود کردن و در عینیکم بحث از این دو قسم نمیشود سوم توحید در
ناظر و کما یعنی توحید در وجود را منحصر در پروردگار دانستن و چنان دانستن که فاعلی و فاعله اثری غیر از او نیست و انقسم توحید است که
انجا که توحید از ان میشود از برای ان توحید همچنانکه گفته اند چهار مرتبه است فطره فطرت است ثابت و مرتبه اول که فطره فطرت
است که آدمی بر باری که توحید را نگذاشته و لکن دل او را معنی ان غافل میگرداند معنی ان باشد مانند توحید ساقین و فایده بران مرتبه
که انیکه در دنیا صاحب انرا بیشتر شرک است و محاطت بنیاید مرتبه دویم که فطره باشد ان است که اعتقاد فطری بر معنی که توحید داشته باشد
و تکلیف است بلکه را کند همچنانکه همان انرا عوام از مسلمین است و همیشه توحید را که باوفا صفات و شرح صدر بخورد و لکن صاحب خود را
از عذاب آخرت محافظت می نماید هرگاه معاصی موجب صفت اعتقاد نشود مرتبه سوم که ثابت باشد عبارت از آنست که انیکه اجتناب بر او متکلف و
ظاهر کرد و بواسطه نور که از جانب حق تعالی بر او بر او تجلی گزید پس اگر چه در عالم خیرانی بسیار شاهد و کند و لکن بعد از اصادا به یکصد رسی پسند
کل را پسند و اصدقی ملاحظه میکند و این مرتبه تمام مقررات است هر چه چهارم که ثابت باشد انست که غیر از انیکه خود را پسند و شرکی از
برای خدا وجود قرار ندهد و این مرتبه را اهل معرفت فناء فی الله و فناء فی التوحید گویند زیرا که صاحبان خود را فانی دانسته و این مرتبه تصوی
توحید است و چنان تصور کنی که حصول باین مرتبه ممکن نیست و با وجود ملاحظه آسمان و زمین و سایر مخلوقات متکثره و موجودات کثیره موجود
را منحصر در یکی دانستن معقول زیرا که هرگاه از برای دل شدت استراق در بر عینک و جلال و احدی و جلای انوار جمال و کمال وجود
حاصل شود و اشتد اشرفات نور واجب الوجود بر ان احاطه کند و آتش محبت و آتش در کانون صیرش فروخته گردد و در سایر وجودات ضعیف
از نظر بصیرت غایب می شود و بالمره از غیر یک وجود داخل و زایل میگردد و ملو افقه نکند و در انکس بخیرای ولی خیرا کس به بیداری در
ان بر تو انکس کی نور بود که از ان خیران دید ما گور بود و بهیچانکه که یک شغل میگاه سلطانه و مستغرق سلطوت او گردد و بسیار میشود
که از مشاهده غیر خاف می شود و عاشقیکه هر حال معشوق باشد خیرا را می پسند و همچنانکه ستارگان در در و موجودند و لکن چون نور آنها
در جیب نور خورشید ضعیف و معطل است بنظر نیایند و از انجا ظاهر شود که اگر کسی که غیر یک وجود ملاحظه و کثرت شاهد است در مرتبه توحید ناقص و
هنوز نور وجود صرف در وزن او بر تو سکنده است آری سحر ناخشد انرا از ناخسان و ان که بنیان است خورشید جهان
فصل در انکس از علامات ترقی از مرتبه اول و دوم توحید و وصول به مرتبه سوم است که آدمی در جمیع امور خود توکل بر خدا کند و امور خود را

در افکار که سبب اشتغال آدمی می شود

حق و اقیق و دیگری از جانب شیطان و آن خاطر است که متعین غم بر امور شر و تنگی است محضی نماید که این بخاطر آدمی گردد
و افکار که او را در دل شغول میکند دو قسم است اول افکار که محرک آدمی بر عملی و سبب رغبته برانگیخته و اراده آن فعل شود آن بر دو
نیز که انفعلی که محرک آدمی بر جای آوردن آن شود یا فعل خیر است یا فعل بد و قیوم افکار که محرک فعلی و بدو علی بنیست بلکه محض خیال و
مجرد تصور میباشد که بواسطه آنها تصور صفاتی که در فی حاصل شود که باعث بعضی افعال خیر یا شر گردد و این بر دو قسم است اول خیال
محموده و افکار نافعه و محض عمل آنها که در خود او باشد و قیوم افکار فاسده و امالی کاذبه و از برای آن انواع بسیار است مانند از روی کردن
یعنی تنای خیری کردن که بوجوه و فواید و تصور آنها را کردن مانند اینکه در دل بگذرانند که کاش فلان کار را کرده یا فلان کار را کرده
بودم و کاش فلان خطی من غمزه بود و حال برنگ شده یا در معین من بود و کاش فلان خبر را خبریده بودم یا غمزه بودم و امثال آنها
و مثل متذکر شدن حوائیکه از برای او حاصل شده است و او را شاد کند و اغناک شدن مانند خیال فلان لذت که از برای او اتفاق
افتاد یا نیکه که در شمس روز بر او افتاد و امثال آن

مشار و است و ازین قسم است تصور کردن
آن لذت شدن یا شدت کردن چنانچه کند
در طرف ساحتی بعد از ساحتی که اکنون به
اوست و کمالی بیاید که از یکدیگر محض
که بوجوه و فواید و تصور آنها را کردن
خود و او را کمالی قرار میدهند و وقتی
بنیاید و هر محکمی از بعضی خاص سخن بنیاید
قال بعد از آن که از آن بگذرد و بعضی
بجای می رسد که آدمی در نزد خود بعضی را
اگر چه آن امر مطلقا در زبان مردم مشهور باین
مکروهات و خیال حدوث مصائب الهام از برای خود میکند و هیچ
مردن و اولاد و خیال و تلف اموال و سبب باین بوجوه بسیاری و کفر خاری بدلت و خواری و غالب شدن دشمنان و رسیدن آفت و
و یکبار و کاه باشد که در آن سبب که فوج اعطای بوجوه این امور میکند و غم داده از برای او هم می رسد و بسیار شود که مثالی بود
احتمال که در دماغ حاصل شود و سوسه در عقاید است بحدی که خودی بکشد و بشکند بگذرد و کمالی نفس باشد و الا موجب خروج
از ایمان می شود و در بعضی میشود و در بعضی از فضائیکه پیش گذشت خواهد بود فضل از آنچه مذکور شد معلوم شد که کلیه جواهر
نفسانی و خیالات قلبیه چهار قسمند و از اینها دو قسم که افکار محرک بر عمل خیر و خیالات محموده باشد از الهام گویند و دو قسم دیگر که
افکار محرک بر عمل شر و افکار رویه باشد و سوسه گویند و بعضی الهام و بعضی که افکار محرک بر عمل خیر و خیالات محموده باشد از الهام گویند و دو قسم دیگر که
و سوسه اس از شیطان و دو قسم الهام از فیض نایکه کرام است و نفس آدمی در ابتدای امر قابلیت هر دو اثر را علی الهام دارد و سوسه
و دیگری رجحان دارد و بلکه طور آنرا که کرام در کتب بواسطه امور خارجیه از متابعت هوا و هوس و ملازمت و عقوق و نقوی میشود پس هر وقت
که آدمی میل به فضیلتی میشود یا بعضی فواید شیطان و ذمت میکند و در داخل خانه عمل میکند و او را غمزه خورد که سوسه
و افکار رویه باشد و در آنجا بطور میرساند و هرگاه دل متوجه گردد و نفس باطنی بوجوه و تقوی شد و حال شیطان سنگ بگذرد و از محکمت
دل بیرون می رود و حسود طایفه میباید و فیوضات ایشان از الهامات و خیالات محموده در آنجا میباید و سوسه اند و لکن در این
و دیگر در این سبب کاهی ساحتی مثل لکن خیریت از فرشتگان در آن محلی جلا نگاه سیه و سیاه شیطانی و دیوان میباشد که با
احتمال خارجیه که ازین سبب بر علیه وقت حاصل شود و محکمت نیز ازین سبب و از او ملین خود نماید و در آنجا میل فایز میکند و در این هنگام
راه اند و شدن آن بحدی که بسته شود و مجال و خروج در آنجا میباشد که کاهی بطریق عبور در نهایت عمل از آنجا بگذرد و پس اگر بخواهد

در این سبب کاهی ساحتی مثل لکن خیریت از فرشتگان در آن محلی جلا نگاه سیه و سیاه شیطانی و دیوان میباشد که با
احتمال خارجیه که ازین سبب بر علیه وقت حاصل شود و محکمت نیز ازین سبب و از او ملین خود نماید و در آنجا میل فایز میکند و در این هنگام
راه اند و شدن آن بحدی که بسته شود و مجال و خروج در آنجا میباشد که کاهی بطریق عبور در نهایت عمل از آنجا بگذرد و پس اگر بخواهد

در بیان سبب وصول و نفوذ شیطان به بدن آدمی

هوس و غلبه و شهوت یا در اندام لکن شیطان غالب میشود و غلبه دل فرنگه ایشان می شود و در آنجا ایشان بسیار و هر از او
دل مثل شیطان و در آنجا بسیار و توانی و هر که شایع جانی الهی و در آن خیالی و هوای میباید و اگر قوه حافظه او را در خود نوری تازه و هر
فیتی به انداز و با سبب بد و لکن اگر در لکن شیطان مستقر نموده و پاکت شده و هر نوع تصرف که بخواهند در آنجا میکنند و او را در
و سوسه بسیار میکنند و در آن سبب که غالب ده خلقت قوه و هوس و شهوت که در ایشان موجود است از سر میکان و کار و توان
محکمت بداند از آن است و شیطان نیز از آنش صرف محافطت پس ملاقات میباید سرشک محکمت و شیطان لعیان محکمت
و سبب انجاست و قربت ایند را میل قبل شیطان شتر است و متابعت از رغبته با سبب من با طاعت و دیگری در غمزه میباید
و ملاقات قربت و سبب از اطراف و جویب لکن شیطان راه میباید و هر گاه ایشان میباید و ازین است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که شیطان عاری محای خوف است در آن آدم و از سوسه را به داخل میشود و لکن چون شیطان ازین
توالد و شاسل میکند و از اطراف و جویب ان
سبب میکند و متواتر در آدمی توالد و شاسل میکند
و در هر گاه آدمی در آنجا خیال فاسدی و او سبب
رنگهای مشی غمزه و علاقه بر یکدیگر که هر یک
کات خن و حالات سلیمات و ریت که لکن از
ماید و در این سبب که اخلاق خن و حکم و سبب را در
ان سبب و نهانند و همچنین هر یک از اخلاق خن
در آن سبب که شیطان از حساب بیرون و در
بخیل و در آن بقیع شده است که سبب
سوسه پس از متابعت خن و متابعت میکند
بین حکایت میباید که لکن لکن لکن لکن

در این سبب کاهی ساحتی مثل لکن خیریت از فرشتگان در آن محلی جلا نگاه سیه و سیاه شیطانی و دیوان میباشد که با
احتمال خارجیه که ازین سبب بر علیه وقت حاصل شود و محکمت نیز ازین سبب و از او ملین خود نماید و در آنجا میل فایز میکند و در این هنگام
راه اند و شدن آن بحدی که بسته شود و مجال و خروج در آنجا میباشد که کاهی بطریق عبور در نهایت عمل از آنجا بگذرد و پس اگر بخواهد

ثم لا یقیم من بین یحسم ومن خلقت ومن یانهم و عن شایع ایشان از راه راست تو باز میباید و پس در است و سبب
ایشان در میان و یانهم و عن شایع ایشان از راه راست تو باز میباید و پس در است و سبب
خطوط بسیار کشیده اند و راست و فرمودند اینها را بهایت که بر برای شیطان نشسته و او بر خود میباید و بر طرف غول
پایان جرس جنبانیت در ره عشق نیز از راه مرو و با وجود اینهمه چون که همین راه راست شکل و قیام بر اینها
حافظت بخلاف راههای باطل که بر همه کس و محنت مع و لکن میل نفس باطل میل و آسایش و آسایش و ان از برای سبب تر است پس
در یک از آن فرشتگان داخل می شود و در برای شیطان مشورت پس میکند فرزند آدم که باید ایند و بای گشاده را میباید و یکدیگر
پنهان به را بکشاید شعر صد هزاران دانه و داستا بخدا با هر مرغان حریف سپنوا و این طمان شیطان کشت و فرشتگان
لا حول لهم و لا قوه و لا یستطیعون یعنی قسم غیبت که همه فرزندان آدم را که او را میباید که نندگان نفس را علاوه بر اینهمه اینکه انجاست
باید که نفس کند و راه حق و باطل را نشانه نماید و لکن خود را با لباس ملک بپوشد و او را میباید که محکمت با اینها میشود
فضل چونکه سوسه و شیطان و خواطر نفسانی و اقسام و علامات و حساب از او نشی با آنکه خزان عظیم و عاقبت آن و جم
و انجاست از جمله محکمت عظیمه و حالات رذیلت و در باعث تیره کی و طاعت و غیره موجب افروگی و کدر و تان و وصول به عبادت و
مضیع و در کار و اوقات چوین نباشد و حال اینکه سبب این محکمت عظیمه و عاقبت آن و جم
بنده و در اعطال و بطالت مصروف و از یاد خدا و تحصیل انش با او از فکر که موجب زیاده معرفتی و کسب محبت او باشد باز میباید
و لغات خود را بچفت داده و از تصور ریت که فکر و سوسه آن در امور جماعات باشد و اغلب مردمان چنین میکنند بلکه در ایشان
در بداندون راههای که در جلد و شیطنت و غمزه و کجیت و وصول به شوات و میل لذات و سوسه و باطن شغول سازد و احوال و روح

در این سبب کاهی ساحتی مثل لکن خیریت از فرشتگان در آن محلی جلا نگاه سیه و سیاه شیطانی و دیوان میباشد که با
احتمال خارجیه که ازین سبب بر علیه وقت حاصل شود و محکمت نیز ازین سبب و از او ملین خود نماید و در آنجا میل فایز میکند و در این هنگام
راه اند و شدن آن بحدی که بسته شود و مجال و خروج در آنجا میباشد که کاهی بطریق عبور در نهایت عمل از آنجا بگذرد و پس اگر بخواهد

در این سبب کاهی ساحتی مثل لکن خیریت از فرشتگان در آن محلی جلا نگاه سیه و سیاه شیطانی و دیوان میباشد که با
احتمال خارجیه که ازین سبب بر علیه وقت حاصل شود و محکمت نیز ازین سبب و از او ملین خود نماید و در آنجا میل فایز میکند و در این هنگام
راه اند و شدن آن بحدی که بسته شود و مجال و خروج در آنجا میباشد که کاهی بطریق عبور در نهایت عمل از آنجا بگذرد و پس اگر بخواهد

درا فکر کہ سب اشغال آدمی میباید عملے

حق و اقیقه و دیگری از جانب شیطان و آن خواص است که متضمن عزم بر امور شر و تکذیب امور حق است محضی نماید که آنچه بخاطر آدمی میگردد
و افکار یک او را در دل شغول میکند و دست او را افکار یک محرک آدمی بر علی و موجب رغبته بر انفع و دار او آن فعل شود آن برود
زنا که انفع یک محرک آدمی بر جای آورد آن میشود یا فعل خیر است یا فعل بد و توهم افکار یک محرک بر علی و بعد از علی نیت یک محض خیال و
قوتی است که او را

محموده و انکار نافع و تحصیل آنها که مورد خواسته
یعنی تنای چیزی کردن که بوجود نیاید و تصویر از
بودم و کاش فلان خط من نمره بود و حال برنگ
و مثل مت کردن از لیکه از برای او حاصله
افشاد بآنکه که در مقام نوز بر اوقات و اشکال کرد یا
معالی است و از این قبیل است تصور کردن اموا
بان مله شدن یا مت کردن چنانی که ندارد
در طرف ساحت بعد از جای که اکنون بدو را
ازیت و کله کوفی یا یکدیگر را بدید بکلیه خیال
که بوجود نیاید و فساد از روی ابراهیم

[illegible]

خود قواد و احکامی قرار میدهند و بعضی دیگر که در این باب
بنیادهای هر حکمتی را بر بعضی خاص مندرج میارند و امرا و حکام نسبت میکنند و قرون شمار و سالهای ابار سروری میکنند از جمله اینهاست
قال بدزدن که از آن نظیر گویند و بعضی دیگر از عاقبتی که را بدزدن و از آن علامت حدوث بعضی نگارند و از آنکه گاه باشد که با خیال
بحدی میرسد آدمی در نزد خود و بعضی از امور را دلیل وقوع گرفته و بی خود قوام پیدا میکند و بعد و چون آن امر بنایت مضطرب و شوش میشود
اگر چه آن امر مطلقا در زبان مردم مشهور باین نباشد و بسیار باشد که در قوه و احوال غیبت و در ادبائی حاصل شود که در اغلب اوقات تصور و
مکرویات و خیال حدوث مصائب الامم از برای خود میکنند و هیچ ذهن و لطف خیال امور بیکه موجب فرح و سرور گردد و نیندیشد و مثل تصور کردن
مردن اولاد و خیال تلف اموال و تباهی با نواح چپاری و کربخاری بابت و خواری و غالب شدن دشمنان و رسیدن آفت و از
و یکوان گاه باشد که بدون سبب که نوع اعتقادی بر نوع این امور میکنند و غم داده از برای او هم میرسد و بسیار میشود که نسبت این نوع
اصطلاحات که در دماغ حاصل میشود و سوسه در عقاید است بحدیکه خودی بکشد و شبیه بکردار دیگر و حدیث نفس باشد و الا موجب خروج
از ایمان میگردد و خارج در رقتین میشود و در اصل یکی از مضایق پیش کشت خواهد بود **فصل** از آنچه مذکور شد معلوم شد که کلیه خواطر
نفسانی و خیالات قلبیه چهار قسمند و از اینها دو قسم که افکار محرکه بر عمل خیر و خیالات محموده باشد از الیام گویند و دو قسم دیگر که
افکار محرکه بر عمل شر و افکار رذیله باشد و سوسه گویند و بعضی الحیام و سوسه را تخصیص با افکار محرکه میدهند و علی ای حال قسم
و سوسه را شیطان و دو قسم الیام را فریض میانکه کرام است و نفس آدمی را باندی امر فالیت بر دو اثر اعلی الهیه دارد و سوسه را
و دیگری جحانه ندارد و بلکه تصور اثر یک کدام و آنجا بواسطه امور خارجیه از متابعت هوا و هوس یا ملازمت و مع و تقوی میشود پس هر وقت
که آدمی میل بتقصای شهوریه یا غلبه نمود شیطان و دست میکند را لشکر خود را داخل خانه عمل میکند و از آنجا خارج خود را که سوسه
و افکار رذیله باشد و در آنجا بطور میرساند و هر گاه دل متوجه گردد و نفس را بل بوسع و تقوی شد جمال شیطان بکشد و در آن ملک
دل بیرون میبرد و جسد و ملائکه میباید و فیوضات ایشان از الهامات و خیالات محموده در آنجا پیدا میشود و پوسته اند و لشکر در او می
و دیگر و در آنجا که ساقی ساقی نزل انگیزش از فرشتگان و زمانه محلی جولانگاه سپاه و سپاه شیاطین و دیوانه باشد آنجا که
و خود بخارجی ازینجا سپاه را غلبه و قوت حاصل شود و ملک تغییرات تغییر نماید و از آنجا وطن خود نماید و در آنجا جریل غایت میکند و این هنگام
راه آمدن دشمنان بیکدیگر بسته شود و مجال دخول و خروج در آنجا منسیب به هر گاه محلی بطریق خود در نهایت محمل از آنجا بگذرد پس اگر بود

در بیان سبب وصول و نحو شیطان بنیدن آدمی

هوس و غضب و شهوت با دوا نماید لکن شیطان غالب میشود و فغان دل فرساکه ایشان میکرد و در آنجا آتش پیازد و هر زوایه از او با
دل منزل شیطان و در آنجا ساز و نوایی و هر گوشه جای طبعی و در آن جای و هوای پدید میشود و اگر قوه عاقله مداری نمود زوری تازه و هر حس
فصیحی باندازه استخایر سد و لکن اگر دلهارا لکن شیطان مستخر نموده و پاکت شده و هر نوع تصرفیکه می خواهند در آنجا میکند و او را در بدیه

باوجود همدار سر بر میان و کار و بان
 ایند سر تنگ مملکت و تیا شیطان لعین مستحکم
 آسان تن با طاعت و بکری دریند مهند
 میکند و از بیت که حضرت رسول
 داخل شود و مع و لک چونک شیطان از
 و شاسل میکند و از اطراف و جواب ان
 میکند و متواتر و بی در پی توالت و شاسل میکند
 هرگاه آدمی دل را بجای فاسدی و از عجب
 به مشتی بنشیند و علاء و ایجاب کند هرگاه
 جنبه و حالات سلیات در بیت که تامل از
 و دانیک اخلاق خند حکم وسط و سانه را در اند

[illegible][illegible]

دور و دوری است که در کتب غالب مودت و شهود است از ملان و دیگران و در اینجا بوی خوش خط را

در افکار که سبب اشغال آدمی می شود

حق و انصاف و دیگری از جانب شیطان و آن خواست که متصرف غم را مورد شکر و تحسین امور حق است محض نماید که اینجاست از این جهت
و افکار که او را در دل شغول میکند و متمم اول افکار که حرکت آدمی بر عمل و موجب رغبته را برانگیزد و او را در آن فعل مشغول کند
زیرا که انفعالی که حرکت آدمی بر جای آوردن آن میشود یا فعل خیر است یا فعل بد و قیوم افکار که حرکت بر فعلی و بعد از عملی باشد که شخص خیال و
تصور می نماید که بر او سبب باشد اگر چه بواسطه آنها تصور صفا

محموده و افکار آنکه در بعضی اوقات که در خواب
یعنی تنهایی خیر می گردن که بوجوه و تخیلات و تصورات
بودم و کاش فلان شخص من غمزه بود و حال بر
و شل مت گردن کردن و حالیکه از برای او حاصل
افتاد و باینکه که در شمار روز بر او افتاد و اشغال کرد
معاش او است از این جهت است تصور کردن
آن متمدن شدن یا شکر کردن چنانکه که در
در طرف ساقین بعد از جاسی که اکنون بدو
اویت و کنگونی یا یکدیگر که از یکدیگر بخش خا
که بود و منباید و قضا و از وی از این جهت
خود و او را حکامی قرار میداد و وضعی و خصله

افکار که در خواب می آید
افکار که در خواب می آید
افکار که در خواب می آید
افکار که در خواب می آید
افکار که در خواب می آید
افکار که در خواب می آید
افکار که در خواب می آید
افکار که در خواب می آید
افکار که در خواب می آید
افکار که در خواب می آید

بنیاده و هر ممکنی از بعضی خاص می باشد و او را حکام نصب نمایند و قرون شمار و سالهای ایستاد و در می بیند از جمله اینهاست
فال بدزدن که از نظر گویند و بعضی افکار را در آنکه در آن علامت حد و ثبوت بعضی کاره و دانستن و گاه باشد که با خیال
بجای می رسد که آدمی در نزد خود بعضی از امور را دلیل و قیوم کرد و بی خود قرار میدهد و در آن امر غایت مضطرب و شوش می شود
اگر چه این امر مطلقا در زبان مردم مشهور باین نباشد و بسیار باشد که در قوه و ادراک و خفاست و در ذاتی حاصل شود که در اغلب اوقات تصور کرد
مکروهات و خیال حدوث مصائب الام از برای خود میکند و هیچ ذهن او متعلق خیال اموریکه موجب فرح و سرور گردد و تصور و شل تصور کرد
مردن اولاد و خیال تلف اموال و تنهایی با نوح و بیماری و کرباری بدلت و خواری و غالب شدن دشمنان و رسیدن اینها
و بیکان و گاه باشد که بدون سبب که نوع اعتقادی بود و این امور می کنند و غم و اندوه از برای او می رسد و بسیار شود که این نوع
اختلالات که در دماغ حاصل می شود و سوسه در عقاید است بحدیکه بودی بیکت و شبهه بکرد و دلگداز و حدیث نفس باشد و الا موجب غم
از ایمان میسر گردد و قیوم می شود و در بعضی یکی از اینها که پیش گذشت خواهد بود فصل از آنچه مذکور شد معلوم شد که کلیه افکار
تفانی و خیالات تعلیه بر چهار قسمند و از اینها دو قسم که افکار حرکت بر عمل خیر و خیالات محموده باشد از الام که بدو و دو قسم دیگر که
افکار حرکت بر عمل شر و افکار رویه باشد و سوسه گویند و بعضی اقسام و سوسه را که تفصیل با افکار حرکت که می رسد و علی ای حال دو قسم
و سوسه از شیطان و دو قسم الهام از فیض تائیکه کرام است و نفس آدمی را بتائیدی امر قابلیت هر دو اثر اعلی الهی دارد و سوسه
و دیگری رجحان ندارد و بلکه طور آنکه کلام و افکار بواسطه امور خارجیه از مشایط هوا و هوس یا طاعت و عروج و تقوی می شود و هر وقت
که آدمی میل به فضیلتی شود یا به غشی خود شیطان فریب می کند و لشکر و در داخل خانه عمل میکند و او را همانا خود را که دسوس
و افکار رویه باشد و در آنجا ظهور می رسد و هرگاه دل متوجه ذکر خدا و نفس باطنی و عروج و تقوی شد بحال شیطان سنگ میزد و از ملکیت
دل بیرون می رود و جنبه و ملائکه میباید و فیوضات ایشان از الهامات و خیالات محموده در آنجا میباید و سوسه آیند و لشکر در آید و
دیگر و در هر چند کاهی ساختن منزل لشکر خیریت از دشمنان و زمانه محلی جلایا سیاه و سیاه شیاطین و دیوانه باشد و آنکه با
مورخ چندی از ایند و بسیار از غلبه و قوت حاصل شود و ملک تیره تیره نماید و از او دل خود نماید و در آنجا جلالت پندد و این هنگام
راه آمد و شد آن بکر که بسته شود و مجال دخول و خروج در آنجا منباید که گاهی بطریق عبور در نهایت محلی از آنجا بگذرد پس اگر بود

در بیان سبب وصول و نفوذ شیطان بدین آدمی

هوس و غلبه و شوش و تائید اندک شیطان غالب می شود و خانه دل خمرگاه ایشان می گردد و در آنجا آشیانه بسیار و هر زاویه از آنجا
دل منزل شیطان و در آنجا ساز و نوای و هر گوشه جای ایستایی و دوران خیالی و هوای بیست و و اگر چه حافظ او بود و نوری تازه و هر سبب
فرضی که از آنجا می رسد و گویا اگر دل را از لشکر شیطان منحرف نموده و پاکت شده و هر نوع تفرقه میجویند و در آنجا می کنند و او را در آنجا

ن موجود و حشمت از سر بکان و کار و امان
اینکه در بزرگ ملک و بیای شیطان لعین مستحکم
بسیار تن با طاعت و دیگری در بند می رسد
میکنند و ازین جهت که حضرت رسول
داخل می شود و مع دلگداز چون شیطان است
و شاسل میکند و از اطراف و جوانب آن
میکنند و متواتر و در وی توالد و شاسل میکند
رگاه آدمی را از خیال فاسدی و او را شغول
به مشغول می شود و علاقه و تعلق با آنکه هر یک از
خس و حالات سلیم است و درینست که تا آنکه از
و اینست که اخلاق حسن و کم و سوسه را در او

افکار که در خواب می آید
افکار که در خواب می آید
افکار که در خواب می آید
افکار که در خواب می آید
افکار که در خواب می آید
افکار که در خواب می آید
افکار که در خواب می آید
افکار که در خواب می آید
افکار که در خواب می آید
افکار که در خواب می آید

رای می رسد مقصود و راه بهر منزلی که میباید و در آنجا از حد و حصر تجاوز است پس در آنجا که شیطان از حساب بیرون می رود
راه ملکیت بجز بیکت و لشکر که راه بدان غیر غلبه آن بیشتر و آسانتر است و هر چه بر عیقل در قرآن تفرج شد است که میباید
بناظر اعلی متینا می شود و لا تشعوا السبل ففرق یکم عن سبیل یعنی اینست بیکراه راست می بیند پس از انصافت بکشد و متابعت میکند
راههای متعدد و شمار از راه حق جدا کند و از جهت که حقیقت از زبان شیاطین لعین حکایت می نماید که لا یقعدن لهم صراط کبیر
ثم لا یقیم من بین یدیه من و من خلفهم و عن یمانهم و عن شمالم ایشان از راه راست تو باز میگردم و از پیش و پس و راست و چپ
ایشان در میام و باینکه روزی حضرت بنوی صلی الله علیه و آله از برای اصحاب بیکت بکشدند و فرمودند از راه خداست و بعد از آن
خطوط بیکت بکشدند و از چپ و راست و فرمودند اینها را بهمانیت که بر راهی شیطان نشسته و او را میجویند و میجویند و میجویند
پایان جرس جنبانیت در ره عشق بهر منزله از راه مرد و با وجود اینهمه چونکه نمیدان راه راست مشکل و قیوم بر اینهاست
حادثت بخلاف راههای باطل که بر هر کس که از تحت مع دلگداز میل نفس میبطل و اهل و آسایش و انبساط و از برای بیکت تر است پس
در یک از آن فرشتگان داخل می شود و در راهی شیطان مقصودت پس میگردم که باید آیند و راهی گشاده را میباید و بیکد
پنهان بهر راه بیکت بهر صدهزاران دانه و دانه است بخدا با هر مرغان حریص سپنوا و این طیمان شیطان کشت و بفرکت
لا حول لهم و لا قوه الا بالله و هم الخلق یعنی قسم غریب گوید که همه فرزندان آدم که راه خود میگردم که بندگان فکس را علاوه بر اینها یکدیگر
بسیارند که طمس کنند و راه حق و باطل را بکشدند و لشکر خود را لباس ملک بپوش سازد و او را بر نوحی بیکت بکشد که منقلب باینها می شود
فصل چونکه دسوس شیطان و خواطر تفانی و شاشی و اقسام و علامات و سبب از او استی باینکه ضرر آن خطیر و عاقبت آن وحیم
و اینجاست از جمله ملکات عظیمه و حالات روزگارت و در اعتراف بهر کی و طاعت و غیره موجب افسردگی و کدورت و نفع وصول به عبادت و
مضیع روزگار و اوقات چگونه چنین نباشد و حال اینکه سبب بیکت بکشد و عبادت بکشد بندگان دل انسانیت پس بیکدیگر
بنده و در اعطاف و بطالت مصروف و از خدا و تحصیل این باو یا از فکر بیکت موجب زیاده معرفت و کتب محبت او باشد و از اینها
و بغایت خود را بیکت داده و اندر صورتی که در دسوس آن در امور مجاهات باشد و اغلب مردمان چنین نیستند بلکه اکثر ایشان
در سبب نمودن راههای مکر و حیل و شیطنت و خدعه و حیثیت وصول به شوق و نسل لذات و سوسه و در باطن مشغول سازد و با همان دروغ

در این کتاب که در بیان سبب اشغال آدمی می شود و در بیان سبب وصول و نفوذ شیطان بدین آدمی

در علاج مضرت تقصیر در محبت است

و نشان بکسیار منور که فرض مخالفت و عداوت در میان خود نموده و دل مشغول شیشه و موانع و جواب ایشان میگردند و در وقت خود را صرف میکنند در خیالاتیکه دل را سیاه و دین و دنیا را تیره میکند و جمیع اقام خیالات ریه و افکار فاسده خواه در مباح و خواه در غیر آن مشرکت در اصدات ظلمت در دل و کدورت در نفس و تبصیر وقت و ابطال عمر و لکن در محبت بودن و مرتب شدن عذاب را بهما شفا و شفا پس آنچه تخیل امور سیاه و تشکر در آنها باشد مطلقا گناهی را نهائیا مرتب نموده و اما در امور غیر مشرک و عیس اگر چه تخیل و تصور در دل بی اختیار بوده باشد باز نموده و عقاید بر آن نیست زیرا که تکلیف بر هر یک از تحت چهار مرتبه است چنانچه اگر قصد باشد و دل را با اختیار مشغول خیال امر غیر مباحی نماید پس اگر خیال را داده آن فعل باشد و در دل غایب و محض بر جا آوردن شود و یا اینکه در دل باقی شود و بر آنکه چنانچه در محبت را که در وقت غیر مرتبه بگذرد و خیال شیشه و ممانعت از آن کند عاصی و گناه کار و مستحق عذاب باشد و عقاید خواهد بود اگر چه آن فعل را که محض بر آن شده و بجهت مانع بود و در محبت بماند و لکن از خوف خدا که کند بعضی خواهد بود بلکه بر آن ترک ثواب خواهد داشت از برای آن حجت خواهد نوشتند و اگر خیال را داده فعل یا ناست و ترک آن نباشد بلکه با اختیار خود را تصور امر غیر مشرک و عی بار و که مطلقا اراده آنرا نکرده بلکه کاست میداند که مستحق عذاب خواهد بود چنانچه سلطنت و نوب و غارت از برای کسی که در حق آنها تصور نباشد ظاهر است که در این محبت نباشد و این تفصیل موافق جمیع میان آیات و اخبار و محله است که در خصوص قصه محبت و از شده است فصل جو فیض است و محبت مملکت است و باقی که آن از جمله ملکات و باعث نکال و وبال و خطر است پس لازمت بر آن است صد و معالجه آن بر آن نفس خود را از چنگ آن برانی پس اگر بخار و سوسه در فعل محبتی و قصد گناهی باشد مایل نمی در سوء خاتمه امور و عاقبت عصیان در دنیا و آخرت و حقوق پروردگار را بر خود میآورد و باورش اعمال از ثواب و عقاب در نظر آوری و ملاحظه کنی که گناه داشتن خود از آنچه اهلین ترا و سوسه میکند و غیر از آن است از عذاب الهی و سوزن در آتش که اگر شراره از آن بر زمین افتد آری از آن نگرند و دنیات و جمادات را در هم سوزد چون این مورد است که شوی و بنور معرفت و ایمان حقیقت آنها را بین و از آن باشد که شیطانی و سوسه تو بار و از سوسه باز بسته و چنانچه اینها معالجه شود و معالجه آن بگذرد و فکر و مجاهده و ترک شهوات و هواهای نفسانیه باید که در چنانچه مذکور بود و اگر احوالات باعث معاصی و قصد گناهی نباشد بلکه افکار رده و ایمان کاذب باشد که بدون قصد فعل بلکه به جهت سیر که در دل پس خاص از آنها بالکلیه در نهایت اشکال و اطباء نفوس اعتراف کرده اند که آن داء عضالت و دفع آن بالمرة مستعجل و بعضی است که در سوره آمده است که اگر چه در دفع آن بالمرة صعبت دارد لکن ممکن است و آنچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت که هر که در محبت غار کند که در آن جز از خواطر نفسانیه تجاوز نکند و گمانان که نشسته و آینه او از مرید میبود بر این شایسته و تر و صوبت معالجه آن است که چنانچه در اخبار نبویه و وارد است از برای هر کسی شیطانی و طغی شیطانی از آتش صفت که در سلسله ساکن نیست و اندیشه بکسی در سلسله آن و حر و خشکی که غالب داده و نه و آنچه غصه و شبهه بر آتش است و باین میان آنها و شیطانی محقق و با توجه او را بر اینها تسلط حاصل و اینها باعث و پروی و ایمان و به جهت آتش بر آتش آینه و نه و آنها را در ایمان و در حجت که هر چه حرکت آنها چنانچه طغی بر آتش میباشند شیطانی که هر چه حرکت میآورد و در آنها جولان میکند و ساعی از حرکت و وسوسه آنها است زیرا که ایشان آن قطع اثر آن نموده و هر یک که مطیع و شفا آدمی گردد و در نزد او دلیل و خاضع شود و از سوسه او بایستد و چگونه آن طغی و مطیع و دلیل او را آدمی میشود و حال اینکه با وجود امر صریح الهی سجده بر پروردگار ایشان که کل اید قدرت الهی و خیر و طاعت خلافت الهیه را در برداشتن در نزد او بجز و در شکنی کرده کشت طغی من نار و خلقه من طین مرا از آتش روشن و او را از خاک تره خلق کردی چگونه سوسه بر او فرود آورد و در پیش او دلیل شوم و قسم بفرست الهیه یا نموده که در صد و اخوانی همه بر آید پس چگونه شود که دست از سوسه بردارد و در خیالات سکین را دفع کند و اگر کسی که ریشه علایق دنیوی را از زمین دل کند و استیناست بر کون و مکان فاسده و بجز از آنکه فکر همه هجوم را از دل خود برود کرده و خانه دل بیاورد سپرده باشد که الملعون در اینجا راه نباید و این گناه از جمله بدکاران محض هستند که آن ملعون آنها را استخوان کرده الا هادک منهم المخلصین پس ایچان را در از بند شمس مطهر شود و گمان کن که دلی از دست او غارت بلکه مانند خون در بدن انسان جاری و سبیل و هم از آن فرقه مانند یوا در شرح و اگر خواهی قدیر از هوا خالی کنی میتوانی از آنرا از

و تقصیر

در دفع وسوسه شیطانی

چون بگویند از بی بلکه هر قدر از آب پر کرد و از هوا خالی شود پس طرف دل بر زمین است اگر آنرا مشغول بیاورد و فکر امری از امور دنیوی کردی ممکن است که آمد و شد شیطانی این از آن کم شود و الا هر خط که از خدا غافل ماند در اندیشه شیطانی با سوسه پس در اینجا با سوسه پس حاضر چنانچه خداوند تعالی در کتاب کرم تصریح بآن فرموده و من عیش عن ذکر الرحمن تقصیر لیس شیطانی فلوله فرین یعنی هر که از یاد خدا و رحمن باز ماند بر میانگیرانم شیطانی که فرین و جنبش و باشد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده ان الله یغض الشایط الفاجر یعنی خدا دشمن میگرد و چنانچه که بکار باشد زیرا که کسی که مشغول عمل مباحی نباشد که دل را مشغول سازد و لامحاله شیطانی داخل فایدهش میگرد و در اینجا شیشه میازد و نواله و شامس میکند و از اجتماع نسل آن نیز ستمای دیگر متولد میشود و همچنین الی غیره نهایت پس علایق نیست از برای دفع وسوسه شیطانی و خواطر نفسانی که قطع همه علایق ظاهره و باطنیه و مرکب و مال و حمل و عیال و خوار و زاری رفیق و دوست و رفیق و در کجای شستن و در بر روی کشنا و بکار بستن و همه رسوم را یکی کردن و همین هم نهایت نمیکند تا اگر بصیرتی حاصل نباشد و قوه فکر در آثار عجایب صنع رب العالمین نباشد و در باطن سیر در ملکوت آسمان و زمین شود که تا اینکه ششال این کار در از دست شیطانی بکار خلاص سازد و کسی که این بصیرت و قوت از برای او نباشد باید خود را مشغول سازد و بعد از قطع علایق و گوشه نشینی باور او را در کار و مناجات با پروردگار و دعا و عبادت و عبادت قرآن با حضور قلب زیرا که در ظاهر بر این حضور قلب در دل است و از آنچه مذکور شد ظاهر شد که اگر علاج قطع وسوسه و خواطر باطله ممکن نباشد بخود و دیگر بجا آوردن سه راه اول که راههای عظیمه طایفه در دل که در نفس صفات ذمیمه و اصول ملکات رذیلات سنگین است و عصب و حرص و حسد و عداوت و عجب و کبر و طمع و کفر و غیبت و محبت و نیای دینه و بی غیره فاسد و عصبیت و بدلی و خد و خلق و خواهی که هر یک از اینها در میست و وسیع از برای شیطانی که چون از اینها مشغول و داخل شود و سوسه میگرد و بعد از آنکه آنها را یکی نخواهد یافت که گاهی پس پس کذا و جود از اینها بی غیبه داخل شود و و کرم در برای ملک که اصداد صفات مذکوره است از اخلاق فاسده و اوصاف شریفه و عبادت و برع و تقوی و مواظبت طاعت و عبادت منوم اشغال بکار خداوند نشان در دل و زبان چه بعد از آنکه آب غلیظه شیطانی که در سلطنت و تصرفات ظاهره از ملکات نامشروع و لکن راههای بنای کاه بهر سبیل گذارد و جود از اینها یکی کاه باشد که بتدریج راهی وسیع بجهت خود پیدا و در این از برای دل ممکن کند و از برای دیگر خدا و دل و خود را بر این داشتن اگر ملکیت بسیار است در دفع خواطر و دفع وسوسه و لکن هر گاه سه راه شیطانی شده باشد و اخلاق ذمیمه و علایق دنیوی را از خود دفع نموده باشد چنان فایده بر آن مرتب نموده بلکه هر چه با خدا و دفع میشود زیاده از آن داخل میشود مانند حوسه که از برای عظیم الی متغیر و چشپل شود و از طرف آب از اینها بر روی نباشد نه از آنکه منع از شوائبی گردد و آنچه از طرف بیرون بر روی اضعاف آن از اینها وارد میشود و از آب متعین مسوسه سازد و شیطانی نباشد نه و از آب که رسیده و صفات ذمیمه را بعد از آنکه سبک از کوشش و مان و امثال آن و در کفر از اینها بزدن سبک از دست و زبان و اما و اینکه خدا حاضر است سبک از دنبال تودست بر میسازد و اگر براندن قدمی پس رود باز بر میگرد و همچنین شیطانی شایسته برض دارد و صفات رذیله و خواطر فاسده و در کمانند غذای مقوی و غذای مقوی و قوی بدزبان و مضر و اضعاف عداوت و این الله عز و جل و اضعاف طایفه شیطانی دیگر و اما از اینها بصرون معینی که سبک است و بر سبک کار نه هر گاه برسد تا از سوسه از شیطانی بسیار و مگر مگر خدا بشنود پس بواسطه مگر دیده بصیرت ایشان پس نباشد و از چنگ وسوسه را نمیشوند محضی نمیشوند که در یک دفع وسوسه شیطانی و مانع خواطر نفسانیه است و در ملکیت که در مشغول ساختن است پاد خداوند که قدرت و عظمت و شرف و تقدس و جلال و جمال او و تفکر در صنایع و عجایب خلقات آسمان و زمین و سایر امور متعلقه بدین و هر گاه بآن ذکر زبانه بر غصه و فایده آن اتم و در دفع شیطانی او اما در زمانه ها اگر چه خیال از ثواب نیست و لکن مقابله با جبهه شیطانی و مدافعه وسوسه الملعون شود و اگر وسوسه شیطانی بگذرد زمان اگر رفتی همه کس را در من تصور قلب بودی و خیالات فاسده و وسوسه باطله بخاطر او نباشد زیرا که شمای هر ذکر و عبادت را با خود بیکدیگر که ملاحظه حال خود را نماید نباید افکار رده در حال من از شیشه بلکه آنچه از قبول دنیا کم شده در نماز جبهه میشود و آنچه فراموش در آنوقت بخاطر میرسد و تر و در این است که چون غیبه از این عبادات و مشغول بجهت است که شیطانی بواسطه مرکب آن مطر و در کردید در آنوقت عداوت و حسد شیطانی همچنان نباید و لشکر آن اطراف در او و میگرد و از چپ و راست هجوم و از پیش و پس حمل

و تقصیر

در فکر و در شیاء است

[illegible]

اندکین

در بیان متعلقات بقوه غصیه از رد ایل و صفاحه

ایک شوری باشد آن متعلق بشود و بعضی جان پوشیده و پنهان است که زیر کان یا بن برنجور یا کجای خجور یا یکجا در انظار دوستی حجت
 با دیگری کند و آنیکرا غافل نموده و در املک سازد و زمانه را میسر آید که در انظار امانت و دیانت کند نامرد مال خود را با امانت با شرکت
 با معامله ما دهند و در حرف خود ناید و کاهی کبر را میسر رود که انظار عدالت و تقوی نماید نامرد و او را نام و مشوای خود قرار دهند و غرضها
 از انواع کرم و حیل و **تختی** نماید و کجاست که از املکات عظیمات و کجاست چنین نباشد و حال آنکه بالاترین صفات شطآن
 و زیرک شکر دوست و محبت آن زیاد تر است از محبت ازیت ساینده در علانیه و آشکارا زیرا که یک مطلع شود بر آنکه کسی در حق
 ازیت است احتیاط میکند و خود را محافظت مینماید و بسیار باشد که دفع ازیت و از خود بکند اما غافل خیر را حقیقتا غافل نماید بلکه غلبت
 که نکار عمل خود را بیاس دوستی و صداقت مینماید و در مقام احسان و خیرخواهی بر نیاید و یکجای غافل از او سرسار و تحمل و از جانت باطل او
 ذایل با ملک رسد و از چینه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که از امانت که هر که کند با سلمی و حضرت امیر مومنان صلوات
 و سلامه علیه فرمودند که اگر نه این بودی که عاقبت کرد و خدایتش چنان است من از به مردان نکار تر بودی و کبر را سرورایی بلند کشیدند
 و میفرمودند و او پناه بامن که میکنند و میدانند که من کبر را از حق میهم و در پاهای کرم و جلیله را به از ایشان شناسم و لکن چون نم که مال کرم
 جلد و خدایتش است بر کبر ایشان صبر نکنیم و آنچه را ایشان مرکب میشوند من مرکب میکردم و طریقه خلاصی از این صفت نیست است که
 شد که بر عیاقبت و سوء خفایت آن کرد و و امل کند که صاحب آن در پیش سوزان چنین شیطاں خواهد بود و بگذرد که چنین که امانت و اخبار
 بان مطلق و تجربه و اعتبار بر آن کوه صادق است و بال هر که و جلی عاقبت به صاحب آن راجع میشود من حضرت الانبیا صعد و فی عیسی هر که
 جایی برای دیگری بکند خود در آن مقدور نماید چنان شد که خود را جلی عاقبت به صاحب آن راجع میشود من حضرت الانبیا صعد و فی عیسی هر که
 ان بیان خواهد شد و هر کار یکدیگر خواهد بکند در آن غور نماید که مثل جلی نباشد و اگر احیاناً از و کرمی صادر شد در مقام عیاقبت خود بر آید
 تا انشاء الله ریشه ایضاً از زمین دل کند شود مقام سوم در بیان صفات روئیده و اخلاق جمیده که حلقه بقوه غضبیه است و
 جنب جمیع ذایل متعلق بانقوه انانیت و صفت خبیثه است و هر کدم صفات خبیثه از آن کی نبور است و دیگری جنب انانیت
 که طرف افراط شجاعت عبارت از اتر از کرم و از آنجا باید از آن تر از کرم و و انداختن خود را بهما لیکه عقلا و شرعاً ممنوع باشد و فکری نیست
 ایضاً از املکات و نبویه و اغریز است و ایات و اخبار و در وجوب محافظت خود از خود و حضرت از است و میفرمود که ایست که عقیقانه و
 تعالی میفرماید و لا تقوا با یکدیگر الی الله که معنی خود را به ملکات نیندازید و حق است که هر صاحب غضب باشد و خود را از آنچه عقل حکم کند لازم
 محافظت از آن نگاه ندارد و از نشانیه چون و دیدار عیاقبت و کجاست چنین نباشد و حال آنکه اگر اقرار کند از موقعی که ظن ملک
 باشد و ملک شود و یک شریعت مقدسه باعث قبل خورده است و به ملکات بید و مشاوت سر برید که قفا کشته است پس یکجه مستلماً با جنب
 باشد باید اول مفاسد را از دنیا و آخرت بنظر در آورده و بعد از آن هر کاری که خواهد بکند است در آن مطلق که اگر عقل و شرع را بخواهد بخشد مرکب
 شود و الا از آن اجتناب باید و بسیار باشد که معالجه ایضاً موقوف باشد بر آنکه از بعضی چیز که اتر از از آن لازم نیست اتر از آنکه تا بعد از
 باشد و اما جنب که در طرف غریط و غیبت آن است که از چیزی که نباید مذکر و اتر از آناید و ایضاً در نهایت خجاست و موجب ملکات است و او
 بیب آن دلیل و خاور و مذکای آن لح و واکواری میسر و در مال و جان او طع میکند طع که دست مطلق بر او میکشاند و صاحب مطلق
 و بی ثبات و کسل و راحت دوست میشود و آنچه از جمیع سعادات بر بماند و انواع تضایح و رسوا بر تحمل شود و نفس و دشنام بر خود میسر
 و نام و نکواریا میدهد و از چینه رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که سرورایت مؤمنه که تحمل باشد با جان و فرمودند با بر و
 پناه بیکرم تو بر تحمل و پناه بیکرم تو از زمین و کجاست معالجه آن در بیان صفت خوف از لوازم عین و از آن ناشی است همان میشود و
 و جنب صفت شجاعت که عبارت از اطاعت و خجسته از برای قوه عاقله است که سرورایت مؤمنه که تحمل باشد با جان و فرمودند با بر و
 صفت شرف صفات حکامه و افضل ملکات نفسانیه است و کسیکه میفرماید نشانیه باشد حق از جمله ذات و از مری به شان و از جنب است
 حقیقانه و تعالی در وصف بیکان اصحاب خیر صلی الله علیه و آله میفرماید نشانیه باشد حق از جمله ذات و از مری به شان و از جنب است
 مؤمن فرمودند که دل مؤمن از آن شکمکرات و از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام مرویت که مؤمن از آنکه شکمکرات از آنکه شکمکرات از آنکه شکمکرات
 میبرد و از زمین مؤمن بر هیچ غیر زود اما انواع صفات از جمله غضبیه بسیار است و دل خوف از آن عبارت از دل

در تحصیل خوف الهی است

در ولسون

فصل پنجم
در بیان

وہ راہ وال خدیش بہ صد نامیم

در مذمت توحید آدمی بدینا

سرمایه

فصل فی بیان

در مذمت سید واری بدون طاعت

است که ز غیر باید آن سیراب کرد و پاک کردن دل از مصاصی و اخلاق ذمیمه بجای پاک ساختن زمین است از زخار و خاشاک و نجس
که زرع را فاسد میکند و روز قیامت بر شکام درویدت پس باید بدو اشتن بنده از مرشش را قیاس کرد و باید صاحب زرع
چنانکه کسی که شکر ازین پاک افکند از بوقت آب و در خشک و خارش پاک سازد پس خیم بلطف برورد و کار داشته
نشیند و امید کند که بخانه برود و در وقت درو داشته باشد این امید را بجای که بخانه بخشد و در وقت درو بخشد و در وقت درو بخشد
بده برگاه زمین و در از رخ و خوار حلق ذمیمه رفت و درو کرد و تخم ایمان در آن پاشید و آب طاعت را بر آن جاری ساخت
پس امید بلطف برورد و کار هست که او را از سود خانه بکار درو و او را بیاورد و این امید واری او را بجا بخشد و در وقت درو
شرع متعین است و چنانکه کسی که از زرع ثفاقل در روز و همه سال خود را بکالت و راحت بگذرد و با تخم را در زمین شوره که
بان نمی نشیند افکند و نشیند و توقع درو کردن کند و بانبار کشیدن داشته باشد از حق و غور گویند و صاحب از این چنین
نهیست که تخم ایمان و تعین را در زمین دل بکند و لکن خانه دل دشمن بر ذایل صفات و مستغرق بخواهات و لذات باشد
و از آب طاعتی سیراب نماید و چشم بکفرت داشته باشد و غافل بود و از آنچه پیشش معلوم شد که امید واری
و جاد و قیاس است که آدمی توقع مسیور را داشته باشد که جمع آوری بسیار که در دست او است کرده باشد و دیگر چیزی مانده باشد
که آنچه از قدرت او بر دست که فضل و کرم ذات که از لطف خود او را از سود خانه ایمان او را از شیطان و دل و از این او
پس جوان طاعت نماید پس عادت و اخبار که در ترغیب رجا و امید واری بخشد و وقت غفور و رحمت او رسیده مخصوص است
کسانی که چشم داشت رحمت حق خالص داشته باشند و دنیا و لذات آن فرو نهاده باشند پس جان من باهوش باشا شیطان
فرب ندهد و از طاعت و عبادت باز دارد و باید و از روزگار تر کند و تا زمان کار از دست تو دور و نظری باحوال آفتاب
و برگزیدگان بارگاه خدا افکن و سعی ایشان را در عبادت ملاحظه کن و بین که چگونه خود را در خدمت پروردگار صرف نموده
روز و شب بخود و او را در هیچ افکند و عبادت و طاعت مشغولند و چشم از لذات دنیا و پوشیده و شربت محنت و طهارت پوشیده
و با وجود این بوی خوشه در خوف و اضطراب و دیده ایشان غرق آب بود ایمان ایشان امید غفور و رحمت خدا نشاند و از دست کرم
آگاه بودند و فهم که آگاهی آنها از من و بیشتر و امید واری آنها بالاتر بود و فردا برده و بچ غیر نموده مردان کف جان
برادر که کار کرد یافته بودند که امید رحمت بی دست و زری طاعت و عبادت حق و صفات اری سر و دست بان وادی این
کمی رسد و او که چند سال بجان خدمت شعیب کند و اما ابتدا بعضی از آیات و احادیثی که در فضیلت رجا و امید واری رسیده
چنان میگنیم و بعد از آن بیان اینکه رجای طاعت غور و محاسنات میگویم پس میگویم که آیات و اخبار که باعث رجا و امید
واری میشود و ترغیب بان بنمایند چنانست و اخبار چند قسمند اول آیات و اخباریه در آنها غنی شده از توفیق اری
خدا چنانکه درشت و دویم احادیثیکه مخصوص رجا و امید واری رسیده چنانکه مر و لیت که مردی در حالت نزع بود حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله و سلامه علیه بر بالین او حاضر بودند عرض کرد که خود را بیا بیا بترسان و بر حمت خدا امید دارم حضرت فرمود که در
این ترس و امید و دل بنده جمع نموده که خدا او را آنچه امید دارد و ترساند و از آنچه ترسیدن میدهد و از حمت
رسول صلی الله علیه و آله و رویت که فرمودند در روز قیامت خداوند عالم بنده میفرماید که چه فرمان تو شد از اینکه من را بدی و
از آن بخردی اگر در وقت عذر آورد که پروردگار را تو امیدوار بودم و از مردم بیشتر بدیدم خدا میفرماید که این گناه ترا عذر دهم
و باز از آن حضرت مشورت کرد و در داخل جهم کند پس در آنجا از سال عذاب باشد روزی فریاد کند که یا خدایا و یا منان
خداوند عالم بجزیل میفرماید که برونده مر از من و اوریس جبرئیل و را آورده و در موقف عرض پروردگار بداد پس خطاب الهی رسد
که یا خدایا چگونه اینست عرض کند که بدگاه بود خطاب رسد که او را بجا شک داشت برگردانده آن بنده راه جهم پیش کرده و روانه
شود و بقیع خود نگاه کند خطاب رسد که چرا بقیع نگاه میکنی عرض کند که چنین امید بودم که چون مرا از جهم بیرون واری و دیگر
باجتبار بگردانم خطاب رسد که برگردانده او را و بهشت برید و نیز از آن حضرت فهم رویت که فرمودند که خداوند عالم فرمود مطهر شود
عبادت کنندگان عبادتیکه باید ثواب من میکنند بر سید که اگر غایت حق خود را در طاعت میکنند و در دست تر نفسا بخود را

در مذمت سید واری بدون طاعت

در مذمت سید واری بدون طاعت

در فضیلت حسن ظن خدا است

برخت بنده زید و بندگی من را مقصود خداست و در حق عبادت مرا بجا آورده خواهند بود و در مقابل آنچه از من میخواهند اگر امانت و عین
من و از درجات عالیه در جوار من و لکن باید بر حمت من وانی باشند و بفضل و کرم من امید واری باشند و مطهر و طاهر و محسن
باشند که هرگاه چنین باشند حمت من ایشان را در میساید و خوشنودی و از مرشش خود را ایشان بسبب سام و طاعت غفور و امانت
میسوزانم بر سید که منم خداوند رحمن و رحیم و این نام خود را نمیده ام و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام رویت کردیم
در کتاب علی بن ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه که نوشته بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر بالای منبر فرمودند قسم باینکه هرگز
او خدا نیست که هیچ نمویی خبر دنیا و آخرت داده نشده مگر بواسطه حسن ظن او بخدا و امید واری او با و حسن ظن او و اقرار کردن این
مؤمنین و قسم باینکه کسی که از او خدا نیست که خدا تعالی هیچ نمویی خبر از توبه و استغفار عذاب میکند مگر بیکان بد که بخدا است
و کوهای او را امید واری بخدا و خلق و غیبت مؤمنین و قسم باینکه هرگز از او خدا نیست که هیچ بنده حسن ظن بیکو بخدا ندارد و اگر بیکو خدا
بنظن با او رفتار میکند زیرا که خدا کریم و رحیم است و در دست او است و شرم دارد که بنده مؤمن بیکان بد داشته باشد و کما
او تخلف کند و امید او بر نیاید پس بیکو که بخدا و در اینجا و بسوی و در غیبت نماید سوم از خبر باینکه باغ امید واری مؤمنین است
است که در آیات و قرائنه و احادیث بنویسند که ملائکه مقربین و حبیب مرسلین علیهم السلام از برای طایفه مؤمنین طلب مغفرت
نمایند و از خدا مرشش ایشان را بطلبند و البته دعای ایشان مقبول درگاه پروردگار است و خداوند عالم میفرماید و الملائکه یسبحون
ربهم و یستغفرون لمن فی الارض خلاصه آنکه فرشتگان تسبیح پروردگار خود را میکنند و طلب آمرزش میکنند از برای بندگانی که در
زمین هستند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که حیات و ممات من از برای شما خیرات است و حیات از برای شما احکام شریعت
را بیان میکنند و طریق و ادب از برای شما می آموزم و امامت علی علیه السلام از شما یاد میشود بر من عرض میکنند آنچه را می بینم که یکت خود را
میکنم و آنچه را که دیدم بدست طلب آمرزش از خدا میکنند چهارم آنچه رسیده است که چون بنده گناهی کند ملائکه در نوشتن آن
نیز میکنند که شاید بنیان شود و استغفار کند از حضرت امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه رویت که چون بنده گناهی صادر شود و بعد از
شام نوشتن آن را بخیر بیاورد از آنکه استغفار نموده و بنویسند و از حضرت امام جعفر الصادق صلوات الله و سلامه علیه مشورت که هرگز گناه کند
هشت ساعت از روز او را محلت میدهد پس اگر سه مرتبه بکشد استغفار الله الذی لا اله الا هو تعالی و ام الکائنات منیب نماید و تخم از
اموریکه وسیله نجات مؤمنین باعث امید واری بکمال است شفاعت رخ روز قیامت و عذر خواه گناهکاران است حضرت شعیب
روایت و رحیم صلی الله علیه و آله است و الله ظاهرین علیهم السلام الله که جوهره قیامت بر آید خود را بلیت بر زکوار او و امن یافت
برگزیند و مکر عذر خواهی نامه سیامان امت را بر میان بندد و غفور و رحیم است ایشان را از بارگاه احدیت ملت نمایند و از خدا آمرزش ایشان را
طلب نماید و چنانچه خداوند بجهان بان برگزیده جهان و عده فرموده شفاعت و ارفاق قبول خواهد فرمود و لکن سبب یک
چنان بر آنست زود باشد که پروردگار تو ایقده ربوبیتش و عطا کند که تو را ضی و خوشنودی و در قیاس من رسید است که آنحضرت صلی
راضی خواهد شد که بیکبار امت او بچشم باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله رویت که فرمودند او خیر شفاعت لای الکبائر من امتی عیسی من شفاعت
خود را دیده کرده ام از برای صاحبان گناهان کبیره راست خود را باین بسیار است که چشم مؤمنان بان روشن و دل ایشان شاد و خوش
شود و شاعر بگوید و مؤمنان شادی کنند همچو سوسن ازادی بکشند اری جانشانی بکشند و حال آنکه از برای ایشان
عذر خواهان است شعر بزم دیوار امترا که باشد و بنویسند چنانچه از مکر بجا آید که باشد و بنویسند چنانچه از مکر بجا آید که باشد و بنویسند
مردمانیکه از برای شیعیان وارد شده است که ایشان محله و جهم نخواهند بود و دوستی و صلح و امانت و عین ایشان از عذاب جهم
خلاص خواهد کرد و بیشتر از دشمنان خود را بکشی داخل جهم تو ایقده و دوستان خود را بان بیشتر نماید و بفرماید که بیکبار عبادت عیسی
بفرماید خداوند که خود را بانش جهم و بفرماید اتقوا النار الی حدیث الکافین عیسی بر سر پدایش جهم که از برای کفار خلق و قیامت
و باز میفرماید ای صلی الله علیه و آله ان الله کذب و کونی عیسی بانش جهم میباشد که بسیار شقی که کذب پروردگار کند و از آنها عذر
ناید و هشتم آنکه و در دست بجز خصوص و صفت غفور و رحیم است و در دست او است و شرم دارد که بنده مؤمن بیکان بد داشته باشد و کما
علی علیه السلام عیسی بر سید که پروردگار صاحب مغفرت و آمرزش است مردمان را بیکان بد کرده اند و رویت که خداوند عالم آنحضرت صلی الله علیه و آله

در فضیلت حسن ظن خدا است

در فضیلت حسن ظن خدا است

در فضیلت حسن ظن خدا است

درآمد واری رحمت الهی و مدح آن

و می فرستاد که من در روز قیامت محاسبه فرمایم و میگردم آنحضرت عرض کرد که تو از برای ایشان بفری از من و محاسبه ایشان با تو باشد
 خطاب رسید که هرگاه چنین باشد من هم را در حق ایشان محمول و منسوب نخواهم کرد و هر گاه نیست که روزی حضرت رسول گفت یا کرم الله
 وجهه عرض کرد که این سخن کرم الله وجهه را یعنی بدی بنده کار ارجحت خود نمیکند و بعد از آن انهارا بگویم خود مبدل بجنات میکنند و میگویند
 که هرگاه بنده کلمه ای کند و متغیر نماید نداند عالم طایفه میفرماید پس بنده هرگاه گفت از او سر زدن است که او را برود و کار است که با
 سایر مرد و بنگاه مواخذه میکند پس گواه میگردم شما را که من و او را میزدیم و در حدیث قدسی وارد است که من خلق را میزدیم ما ازین
 نفعی نبرد و سودی نداشتند و بنادیدیم ایشان را که من را نماند شفع کردم مشغولی من بخودم خلق را سودی نكشتم بلکه باریندگان
 خودی نكشتم و هر گاه که اگر بندگان گناه نكشند ندانند خلق دیگر عاقلانند که گناه نكشد اما ایشان را بیامرز و حضرت پیغمبر علم فرمود
 که تا بخدا شکی جابجی در قصه قدرت است که خدا بنده هر با اثر است از او در مهران بفرزند خود و در احادیث وارد شده است که در روز
 محشر خداوند عالم خندان از رخس و منفعت کند که بخاطر هیچکس خطور نکند و باشد تا اینکه شیطان مطلع اید و اوائت و اخباریکه در بعضی رسیده
 از خدا و حضرت جبر و زبان از شرح و ذکر همه آنها عاجز است بنم اخباریکه رسیده است که هر ملا و یا خوشی و قریبیکه در دنیا بوی من رسیده
 حتی بای و که بکنی بر آید کفار که گناهان او میشود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که تا برای ایشان چنین است و همیشه در نصیب
 مؤمنین است از ایشان چنین و هم اخباریکه وارد شده است در خصوص اینکه با وجود ایمان گناه ضرر نرساند همچنانکه با وجود کفر هیچ عطف
 نفع نمی بخشد و اینکه کاست خدا بعالی بجهت مقدار ذره از ایمان داخل خود از اعمال صالحه بنده را بسیار زد و داخل نیست بیکدیگر از ایمان
 اخباریکه رسیده است در ترقیب و امر محسن خلق اینجا چنانکه شماران گذشت و از آنجمله حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که تا
 میفرماید که من در پیش بندگان بنده خود هستم پس هر چه بخواهید من بکمان کند و نیز از آنحضرت هم روایت باید بچکان از شما هر دو که من بکمان
 سخا مشغول است که یکی از علما را در خواب دیدند با و گفتند خدایا تا تو چکر دگشت چو زهر مرا قبضی کردی و خطاب رسید که یا شیخ التو یعنی
 این شیخ بد کرد و از چنین و چنان که وی پس بجوی خوف و درشت بر من عیب کرد که خدا و ایمان ندانست عرض کردم که باین نحو حدیث از پیغمبر تو
 بمن رسیده و خدایا فرمود که بخود رسیده و نفی من رسیده که پیغمبر تو گفت که جبرئیل من گفت که حجتخانه و تعالی میفرماید که من در روز قیامت بنده خود
 خود هستم هر چه که بمن بکمان بر دینان با او سلوک خواهم کرد و بکمان این بود که مرا عذاب نخواهی کرد پس خدایا فرمود که پیغمبر من راست گفته
 و جبرئیل راست گفته و تو نیز راست گفته ای بلکه من بر این بنده را داخل نیست گنید و در میان خود و عثمان داخل نمایند و وارد گاهم
 احادیثیکه وارد شده است که در روز قیامت کفار و دشمنان اهل بیت رسالت علیه السلام فدای من مؤمنین و شیعیان خواهند شد و گناهان
 شیعیان را بای ایشان نوشته اند اما بعضی بجهت ما بنده بر دینا که روایت که حضرت پیغمبر علم فرمودند که امت من امت مومنانند و در
 آخرت از برای ایشان عذاب نیست و آنچه باید از عذاب ایشان برسد و در دنیا بواسطه بلا و محنتها و زل زلها میرسد و چون روز قیامت شود
 بر یکبار امت من بر وی از کفار و اهل کتاب بدینند و کوفتند این فدای من است از ایشان و در احادیث اهل بیت علیه السلام وارد است که ناصین و
 دشمنان ما اهل بیت را بسبب ظلمت شیعیان مکرده اند و بدی ایشان را گفته اند فدای من شیخا خواهند کرد و از حضرت صادق صلوات الله و سلامه
 علیه و آله روایت که روز قیامت یکی از شیعیان را که دوستی ما را محاطت کرده باشد و درین خود تعلق نموده باشد و حقوق برادران مؤمن خود
 بجا آورده باشد و لیکن در طاعت و عبادت کوتاهی کرده باشد مقابل او صد نفر آیه یا صد هزار نفر از دشمنان ما را بگویند
 اینها فدای من است از ایشان و بنم از اینست پس در آن ناصین را بجهت داخل میکنند و اما آنچه دلالت میکند بر آنکه گفتیم که بعد از
 بر حجت و نصیحت باید بعد از طاعت و عبادت باشد و در آن خود و محاطت است از ائمت و اخباری است چنانکه حجتخانه و تعالی میفرماید
 ان الذین اساءوا مجروا و اجابوا فی سبیل الله اولئک یرجون رحمۃ الله یعنی بدستیکه گناهان ایمان آوردند و بجهت تابست رسول کریم
 او طاعت و را عفو نمود و در راه خدا با کفار و نفس نماره جدا کردند ایشانند که امید دارد بر حجت پروردگارند و در مقام ایدیت طایفه میفرماید
 مخالف من بعد هم عطف و رثا و کتاب یا خدایان عرض شد الا و یقولون سیقولنا خلاصه محسنه انما از عبت که سگان طایفه اند که گناه
 خدا در دشمنان ایشان رسیده و ایشان که فراموش نمودند و بنویسند و آنها را فراموشند و میگویند که زود باشد که ما مرزیده شویم و از
 حضرت پیغمبر هم روایت که احمق گیت که تابست با او و بوس نصیحت کند و از زود خدا داشته باشد و خشنی بخدمت حضرت امام جعفر

در حدیث و فقه

روزگار

در صلاحیت هر آدمی بهر یک از خوف و رجا

الصادق علیه السلام عرض کرد که قومی هستند که نمیکنند و میگویند باید بخدا ادریم و همیشه چنین اند که نامش نشان برسد حضرت فرمود که
 اینها گناه هستند که باز و میگردانند و دروغ میگویند و رجا و امید دارند از بد رستیکه یکیکه امید بخیری داشته باشد و صد طلب آن بر
 نماید و یکیکه از خیری نرسد از آن میکیزد و سختی حضرت عرض کرد که قومی از دوستان تو مصیبت میکنند و میگویند ما امید داریم
 حضرت فرمود دروغ میگویند و دوستان ما نیستند آنها قومی هستند که امانه و امانت را مضطرب کرده است یکیکه امید بخیری داشته باشد
 عمل از برای آن میکنند و باز از آن حضرت مرویست که مؤمن نیست که خوف و امید داشته باشد و خوف و امید ندارد و بگوید و بگوید
 عمل کند از برای آنچه غیرتدرب و بان میدارد و فضل داشته که خوف و رجا و مصیبت رذافات مجزوه و اطلاق فاعله و فضیلت آنها
 باعتبار آنست که آدمی از طاعت و عبادت میدارد و باعث مدوای دل بخوار میکند و این در انخاص مختلف میشود کاهت سختی است
 که ترس و خوف و از شر بکار میآید و از طمع و امید چنین سختی صف خوف از برای او اصلحت از رجا کاهت سختی دیگر بکار است
 و حکم آن نیز بر عکس است و یکیکه بر او صف امن از عذاب خدا غالب باشد و از گمراهی امن باشد صلاح او بجهل صف خوفست و یکیکه
 بر او باس از عذاب غلبه داشته باشد اصلح از برای او صف رجا است و یکیکه خوف و رجا معاصی ظاهرند و باطنیه را ترک کرده باشد اصلح از برای او اینکه ترس و امید و مساوی باشد و طافه
 در صد و تحمیل خوف بر آید و یکیکه معاصی ظاهرند و باطنیه را ترک کرده باشد اصلح از برای او اینکه ترس و امید و مساوی باشد و طافه
 اینکه هر کدام که آدمی از شر بکار میآید و از طمع و امید چنین صف خوف از برای او اصلحت از رجا کاهت سختی دیگر بکار است
 آنهاست چنانکه خدا تعالی در وصف جافعی میفرماید یعون برهم خوف و طمع بر و در بکار خود را بخوانند بارس و امید و حضرت
 امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه بیکه از اولاد خود فرمودند که ای فرزندان من از خدا ترس که همچنین دایه که اگر طاعات بمایل نمیزد
 داشته باشی از تو قبول نخواهند کرد و چنان بخدا امید و ارباش که چنان دان که اگر گناهان بمایل نمیزد کرده باشی ترا خواهد آمرزید
 حارث بن مغیره گوید که حضرت صادق علیه عرض کردم که در وصیت لقمان چه بود فرمود فرزند من ای عجب در انبوه غش
 همه آنکه بپیر خود وصیت کرده بود که چنان از خدا ترس که اگر طاعات نطین را با خود میری چنانکه اینک ترا عذاب خواهند کرد و چنان امید و
 باش که اگر گناه نطین را با خود میری چنانکه اینک ترا عذاب خواهند کرد و بعد از آن حضرت فرمودند که مردم میکنند که هیچ بنده مؤمنی نیست
 مگر آنکه در دل و دود و نور است یعنی نور خوف و یکی نور امید که هر کدام را در کف از یکدیگری زیاده تر است و از آنکه گفت ظاهر شد که از
 برای کسی که صف رجا افضل و اصلح است از صف خوف یکی کسیکه واجبات خود را بجا آورد و از تحرکات اجتناب کند و لکن نفس او
 در رجا آوردن مستحبات و صرف عمر در طاعات کسل باشد و چنین شخصی باید امید به وصول بانچه خواهد نمود عالم و عده فرموده از برای مؤمن
 در درجالتین داشته باشد ناشاطبی در خاطر او حاصل شد و او را بر جمیع اعمال صالحه مدد و دویم آنکه عمر خود را بعبث صرف کرد و پسند
 و صفیه نامه اعمال خود را سیاه نموده باشد و بانچه از اخلاصی خود از عذاب الهی بایوس باشد و چنانچه توبه و پشیمانی بجا آورد که در دنیا
 او را بنوعی بخواند و بگوید توبه تو بجا قبول میشود و پناهیده بر توبه تو مرتب میکند و بانچه از توبه و عبادت باز نماید چنین سختی نرساند
 محض صف رجا را بگذرد و فی الجمله رجا بخود و بداند که پروردگار عالم در بای چشهای فیض و رحمت است و یک برکت گاه به گاه
 سال را می بخشد شعرا و نویسندگان رحمتم دل میدهد که که کاران بپسندارند عفو است از جرم سوم آنکه چنانچه خداوند
 بر او غلبه کرده باشد که شرف بر ملاکت باشد و از کثرت خوف مظنه ضرر بدین او باشد و غیر این الله طایفه اگر اذاعل مصیبت نباشد بهتر است و یکی
 خوف و رجا ای است اما کسیکه بفریبش بجان مغرور و روز و شب مشغول لهو و لعب و سرور در طاعات و عبادات کسل و در معاصی و غیای
 شجاع و قوی دل نه و در کفر حرام و نه طلال و نه اندیشه تعجب و نه کمال اندک اگر اهل این صفت و سبک این روزگار پس وای صف جابا باشد از
 هم قامت زیرا که از شنیدن و نور رحمت خدا بغیر از طعنان جرات انسان بر حسیان جری حاصل نمیشود و این اعظم مردم را سزاوار است
 که مرض بر شمع نباشد و علت زاید اند و مزاج مردم را باند و هر کس بر یکدیگر مرض را در انچه معالجه میکند این که دوائه و دهر که مرض او را بر
 کند پس در مثل و در کار با یاری و پان خوف نموده و مردم را از عذاب الهی ترسانیده این که قصد زبوحه دست آوردن دل مردم را
 و چشم داشت اخبرن و تخمین از ایشان و بانچه که حساب امید و آری کنند و خود مردم را با ملک افکنند و اما در مقامیکه این غلبه با
 و باعث جرات مصیبت بخود و شجاعت کند که گناه را بخدا امید و از نمودن و له و فضل زیرا که طاعت با امید باریت بالا و بهتر است از

卷之四

تاریخ

سیرت النبی صلی اللہ علیہ وسلم

نظرشان

در بیان سلوک با اہل و اولاد

حضرت

[illegible]

در مذمت شوش و در شش

[illegible]

عاطفہ

در مذمت بد خلقی است

آنچه که مایه خدای تعالی بموی می فرمود که ای موسی در باطن خود اسرار مرا بپنهان کن و پوشیده دار و در ظاهر خود اسکارا کن از پنهان من مدارا با دشمنان و دشمنان خود و حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرمودند که طایفه از مردم مدارای ایشان بامر دم کم بود و ایشان را از خانوادۀ قریش انداختند و دور کردند با وجود اینکه از قریش بودند و در حب و نسب ایشان هیچ عملی نبود و طایفه از غیر قریش بامر دم بزرگ کردند خود را باند و دامن رفیع لغی ساختند پس فرمودند که هر که دست خود را از مردم بکشد از دیکت از ایشان نکند بپشت است و در پنهان بسیار از او باز داشته میشود و او را در هر کج خلقی است و آن نیز بزرگ بخلقت و بد خویش و طهارت که بخلقت و در زخمت که بخلقت باشد همچنانکه انقباض روی و پوشیده و بد کلامی نیز از امارت است و انقباض از بیان حق و غشیه است و این را بخل صفات است که او میرا از خالق و ملق دور میکند و از نظر مردم می پافکند و طبعاً از او شفر میکند و هر کج خلقی اغلب منفره مردمان و مضحک است میشود و بخل از خزن و الم داد و ده و غم خالی میباشد و از زخمت حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرمودند که هر که بخلقت خود را معتد دارد و بسیار شود که بواسطه کج خلقی ضررهای عظیم میرسد و از زخمت بر که محمود میشود و عاقبتش آدم را بعد از خوی می پافکند مرویت که در زخمت بخت رسول صلی الله علیه و آله عرض کردند که طایفه از روزگار و زده میگرد و بشمار اعیان بسیار میدارد و لکن بخلقت و از کج خلقی بهما یکا بخود از امر میرساند آنحضرت فرمودند که هیچ چیزی را دوست و او را در اصل جیم خواهد بود و آنحضرت فرمودند که بخل خلقی بنده را میرساند با سهل در کج خلق و باز آنحضرت فرمودند که خدا منع کرده است قبول توبه بد ظفر عرض کردند که چرا یا رسول الله فرمودند بخلت هر وقت اگر کتابی توبه کرد بکنه بدر از آن می پافد و فرمودند که بخلی کتابت که از زده نمیشود و بعضی از زبان گفته که اگر صاحب و پنهانی که با ناسخ فاجر خشنه دوست دارم که با عابد کج خلقی نشین و معا لجم انقباض و میزدن بر اندک سیار صفات است که مفاسد و نیو به و اخرویۀ از است که شود و ملاحظه کن که انقباض خالق و خلائق را با او دشمن میکند پس چنانی این کرد که این را از خود دفع کند بعد از آن در وقت هر حرکتی و سختی در فکر باشد که بخلقت از دوسر نزد و خود را بجن خلق بدارد و احسن خلق مگر او کرد و از برای او مقادیر شود چنانکه مذکور شد صفت آن صفت مملکت بخلقت که از شرافت صفات و فاضل ملکات و عقل و فعل دلالت بر مدح و جوئے آن میکند پیغمبر خدا فرمودند که در کف میزان اعمال در روز قیامت چیزی بهتر از حسن خلق نیست و در روزی بیست اعوام خود فرمودند که انبیا و زهدان عبد المطلب اگر دوست آن نداری که مردم را با او دوست و صفت دیدن پس ایشان بگماهد روی ملاقات کنند و فرمودند که خدا این اسلام را خالص از ریا بگوید که داند و صلاحیت ندارد از برای این دین که بپاوت و حسن خلق پس و خود را باند و زینت دید و با تحباب عرض کردند که ایمان که آدم یک از مومنین با فضل است فرمودند که هر که آدم خوش خلق ترند و باز فرمودند که در سترین شاد روز زمین و نزد دیگرین شاد در روز قیامت من خوش خلق ترین شما است و نیز فرمودند حسن خلق که هر یک از او بپنج که خوشتر شد بجز یک از او از آن بزرگوار مرویت که بنده میشود کم عبادت باشد بواسطه حسن خلق و راحت بدین عیله و شرف منازل برسد و با جمیع که در زو آنحضرت بود فرمودند که آدم خوش خلق جوئے دنیا و آخرت را گرفته و مرویت از آنحضرت که حسن خلق صاحبش را میرساند بدرجه یک روزگار و زده و بشمار اعیان مشغول باشد و نیز آنحضرت فرمودند که بیکان شاموش طفا شد که مردم بدور و کما را جمع میشوند و با آنها نزدیک میشوند و با ایشان الفت و انس میکنند و ایشان نیز بامر دم انس میکنند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویت که مردمی بخدمت حضرت پیغمبر آمد و عرض کردند که یا رسول الله مرا چیست فرما حضرت را و او صایای چند فرمودند از جمله آنها میگوید که بار در مومن بارو کشاده ملاقات کن و حضرت امام جعفر بن محمد باقر علیه السلام فرمودند که نیکی و خوش خلقی و ولایت آباد میگرداند و عمارت آباد میگرداند و فرمودند که خدای تعالی بنده را بجن خلق ثواب کثی میدهد که صبح و شام شتول جهاد و راه خدا بپوشد و نیز از آنحضرت مرویت که نیکی و احسان کردن بامر دم و خوش روی با ایشان باعث دوستی مردم میشود و آدم را در اصل ثبتمانی بدخل و بعوس صاحب خود را از خدا دور میکند و داخل انس میکند و یکدیگر درین اخبار و سایر اخبار یک در یک مخصوص دارد و شده است قابل کند و بوجد خود و بخرجات رجوع کند و احوال تجملان و خود تجملان را جمع کند می پافد که هر بخلی از خدا رحمت او دور و مردم از دوش فرزند با او دشمنند و با غیب از بدل و عطای دیگران محرومست و هر خوش خلقی خدا و خلق او را دوست دارند و همیشه محل فیض رحمت خدا و مرجع بندگانه است مومنین از دستش میگردند و خیر و امانت میرسد و تعاهد بندها که خدا را بزرگوار دارند و از بخله صلی الله علیه و آله پیغمبر را بر می کشند که اگر انقباض در او کامل و نام بود بلکه خوش خلقی افضل صفات پیغمبران و اشرف اخلق است که یکا کلان است و از بخت خداوند عالم طهارت خود از برای حبیب خودش در مقام شام و صبح او فرمودند که لعلی خلق عظیم و اکثرت شرافت انقباض فاضله سر و بطنان و سینه

نظمی

در کیفیت لعن است

اجبار در حقش یعنی شایسته از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند میخاید خرم تمام باشد این
شما عرض کردند بلی یا رسول الله فرمودند که عطا خود را از دیگران منع میکند و بنده خود را میزند و شاه خرم و سپس مردم جهان یکجا میگردند
که خدا بر این مخلوق بنا فریده پس حضرت فرمودند میخاید شما را خبر دهم بعد تر ازین عرض کردند بلی فرمودند که بخش و بنده و لعن کشنده که هر دو
اسم مؤمنین نزد او مذکور نشود از لعن کند و اسم او نیز چون زرد مومسین مذکور کرد و در لعن نماید و حضرت فرمودند که چون لعن از
دوران شخصی بیرون آید میان او و دشمنی که با او لعن شده تردد نمیکند اگر آن شخص متحی لعن باشد با او متعلق میشود و اگر نباشد با دشمنی
و از حدیث مستفاد میشود که لعن یکبک سزاوار لعن نباشد بر میگرد و لعن کشنده پس باید نهایت احتراز نمود و لعن یکدیگر اگر آنرا نماند
از صاحب شریعت مقدس تجویز لعن ایشان شده و والد ماجد حقیر قدس سره و در کتاب جامع السعادات فرموده است که آنچه از شریعت تجویز شده
لعن بکافورین و ظالمین و فاسقین است همچنانکه در قرآن وارد شده است و شیخی در جواب لعن اخبار رسول عمومیت باین نوع که بگوید
لعنه الله علی الکافورین یا علی الفاسقین یا علی الظالمین و فرمودند که شخصی معینه که تصفیه یکی از صفات باشد حق است که میوان او را لعن
کرد و هفتم اینکه آن شخص معین کاهست از نصف نوبه کند و با اسلام و با توبه از دنیا برود و راهی ندارد زیرا که مستعاد از قرآن و احادیث است
که شخصی معین لعن میتوان نمود بلکه از اخبار بر میآید که لعن بر بعضی از اهل حج و عبادت برین عبادات و اقرب و بابت خدای تعالی در حق جمعی
مقرر باید اولی که علیهم لعنه الله و الملائکه و الاناس اجمعین و در حق جماعتی دیگر صریحاً یا بدیهیاً لعن و تنجیم الاغیون و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند خدا لعنت
کند و عذرا اگر چه مزاح باشد و چون هر ارباب و زعمای آن حضرت عرض کرد که بار برورد کار امن شریعت و اتم کف و نیز او را لعن نیست که عمر
بگوید بموض بر حرف این اشعار او را لعن است و حضرت امیر علیه السلام جامع لعن کردند و مرویست که آنجناب در قیامت نمازهای و ا
معاویه و عمر و عاص و ابو موسی اشعری و ابوالاعور سبله را لعن میفرمودند و چنانچه لعن ایشان را از جمله عبادات میدانستند با وجود اینکه علم او از
همه فرورفته و کشت و از همه پیشتر بود و در این اشعار ازین اشخاص لعن میمودند و در روایت دیگر است که آنحضرت در قیامت و روایت دیگر
که با یکدیگر و لعن میفرمودند و حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام در عقب هر نمازی چهار مرتبه را لعن میکردند و احادیث و اخبار یکدیگر را
متصحین لعن از رؤسا اهل ضلال با ستمی رسیده است که میباید که این اشعار را در روایت و حضرت کاظم علیه السلام ابو جعفر را لعن فرمودند
منع از لعن که رسیده است در لعن هر کس که مستحق آن نباشد و آنچه نقل شده که حضرت امیر صلوات الله و سلامه علیه در لعن اهل شام نمی فرمودند
صحیح باشد شاید بجهت این بوده که گاه بود در میان ایشان کسی نبوده که مستحق لعن نبوده یا امید اسلام بعضی از ایشان را داشته و باطل لعن کردن
بر رویای ظلم و ضلالت و مجاہدین بجهت وقوع جرایست بلکه مستحب است و بر غیر آنها لعن است یا بعین نبود که متصف یکی از صفات که موجب لعن
و باید یقین باین کند و بجز وطن و بچین نمیتوان الکفار و دود که گناه لعن بر آنجا صیقه کرده اند و بابت نیست که مستحق لعن باشد بیشتر و اول
آن افراد است حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که از ستماء مدید که ایشان رسیده اند با بچین پیش فرستاده اند و بچین خوب نیست لعن کردن
بر عبادات و حیوانات و مرویت که بچسب لعن برین یکدیگر میکنند که زین میگوید لعنت بر هر کدام که گناهکار تریم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند
زیر که گناه را لعن کرد و بر هر یک شیر را لعن نمود و همچنین نماد که دعای بد و لعن بر مسلمانان کردن نیز مانند لعن مذمومت و خوب نیست حتی ظلم
مکر در صورتیکه در بشر و ضرر او آدمی مضطرب و آچار کرد و در حدیث است که کاهست مظلوم ایضا در لعن بر نظام میکند که مکافات ظلم او میشود
و زیاد میداد و این را در ای ظلم باینه انداز و زیادت مطالبه میکند و اما خدا این که دعای خیر باشد از برای برادر و بی برترین طاعت
و فاضلین عباد است و فایده آن چند ثواب آن خارج از خیر خدا بلکه در حقیقت کسیکه دعای بدی کرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمودند که چون کسی دعا بخواند و در غیاب و فرشته گوید از برای تو بهم مثل این باشد و فرمودند که در حق برادر استجاب شود دعاییکه در حق
خود مستجاب میشود و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرویست که چون ملائکه بشنوند که بنده مومن برادر خود را دعاییکه کند خود را برای
بسته از برای برادر و دعای خیر بگوید و حال آنکه او حاضر نیست و او را بخیر یا بدی که خدا داد او و دو مقابل آنچه از برای او خواستی و ثنا
کرد بر تو و دو مقابل آنچه تو سزاوار کردی و از برای دست خضبت بر او و اجبار در حقش چید است و چه گرامی از میان لاتر است که بدیه از دعا و
طلب امرش از تو برادر مومن رسد و او در زلف طاعت خاک خواسته و قابل کن که روح او بیکه قدر او نشود و میشود که اهل و فرزندانش مرا
و راقمت میکنند و تو او را در بار یکجاست یا بدی که از خدا امرش او را میطلبد و بدیه از برای او میفرستد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که

در مال و عین و نعم میکند

در مذمت عجب و غرور است

بیت در قمر مانند گل است که در باغ فرشته باشد هر چه را دید یک بر آینه بداند که باشد نبات یا بدوش طرد عای کیت که باو عاقد از نو زند و بدرد
برادر و خوش و از دعای زمکان نوزاد مانند گویند اخل نور اموات شود و این مثل هدایت که زمکان از برای یکدیگر میفرستند
چون یکی از برای میست استغفاری یا دعا که در فرشته از اربطی میکند و از برای نیت برود و میگوید این هدایت که فلان برادر است فلان
خوشت از برای تو فرستاده است و نیت بایست شاد و فرخاک میکرد و اما طعن زدن بر مسلمین آن نتر از اعمال و میر و افعال است و عیب
ضرر بدینوی و عذاب اغری میسر کرد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هیچکس بر مؤمنی طعن نیندازد مگر آنکه میسر دهد بدترین مرد دنیا و
بدانکه اینها که مذکور شد از خوش و لعن و طعن از فایده زیادت و از برای زبان فایده بسیار است از دروغ و عنایت و تحریف و آهنگ
و شومی و غیر اینها که مذکور خواهد شد و صدمه همه بیجا سکوت و صفت و تحصیل اینها خواهد بود صفت چهارم از صفات همیشه تعلی بقوه
خصیه صفت نهم و اعتبار است از اینکه آدمی خود را بر یک شمارد و بگوید که میخاکم که در خود میبندد خواه انکار اوشته باشد یا بداشت باشد و خود را فغان
داند که دارد و بان میباید فی الواقع هم کمال باشد بانه بعضی گفته اند عجیب آنکه صفت نهم را بگویند که اوشته باشد بزرگ شود و از آن و امورش کند
فرق میان این صفت و بزرگ شدن که خود را بالاتر از غیر بداند و مرتبه خود را برشته شمارد و در صفت نهمی غری در میان نیست بلکه عجیب آنکه خود ببالد
و از خود شاد باشد و خود را بچهار صفت نهمی شمارد و از نعم انصاف غر امورش کند پس اگر بعضی که دانسته باشد شاد باشد از براه نخست
از خدا که باو کرامت فرموده هر وقت که خواهد میسر کرد و از فیض و لطف خود عطا کرد و دانست که از استحقاق استحقاق دارد و عجب نخواهد بود و اگر بعضی
که بان خود را بر یک شمارد و همچنان داند که خدا باو عطا فرموده است و لکن چنین اند که حتی بر خدا دارد که بایده ان نعمت و کمال او بداند و مرتبه او را
خود برتر از خدا دانست و اندوستان عباد داند که خدا سلسل آن نعمت کند و ناخوشی باورساند و از خدا انچه را که خود توقع کرامت داشته باشد ان را

عطائی به یحیی کند پس اگر اسعیطاً در نظر او
اوشده و ضدمات با و رجوع کند و نوا
ن و چنانکه عجب کا است بعضی شمس
مرتب میشود آن چهاره خطا کرده است و
رسول تم فرمودند که سر حضرت ابراهیم
و ندیکه هر وقت منتهی گمتم کل خود را
را احاطت کنی و با هر دم منتهی و در هر
روز من حضرت موسی تم نشد بود که سیط
و منتهی گفت من ابراهیم سلام بر تو کنم چون
م موسی فرمود که کدام است که چون او
ناشیر در نزد او بهر نماید و در کار عالم
میطیا از ابراهیم فرمود عاصیا از ابراهیم
و محاسبه کنم که ابراهیم میشود حضرت با
نا بود و عابد از جمله فاسقین و سبب میشود
ر بود و حضرت صادق علیه السلام فرمود
و مستلماً میکند و فرمود که هر که کیست
ست میشود و فراموش میکند و اگر بر
مل منی از نماز و سحر من چنان و جهان

عبادت خدا میگویم عالم گفت گریه تو چه قدر است گفت ایقدر میگویم که اسکا از چشمان جاری میشود عالم گفت خنده تو با ترس بهتر است از گریه که تو بخود میگوئی ترس و است که اول کار یک با صاحب صف عجیب میکند اینست که او را از آنچه بان عجیب کرده به سره سازد و از آنکه بانه

مجلس

1

در کیفیت لعن است

جناب در خصوص لغن کشیده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویت که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند میاید جردم شما را بدان
شما عرض کردند بلی یا رسول الله فرمودند کسی که عطا کرد از دیگران منع میکند و بنده خود را میزند و شاهان فرمود پس مردم جهان کجا میگردید
که بنده را زین مخلوق بنا فریده پس حضرت فرمود میاید شما را خبر دهم بیدتر ازین عرض کردند بلی فرمودند که حقش دهنده و لغن کشنده که هر دو
اسم مؤمنین نرد و او مذکور شود ایاش را لعن کند و اسم او نیز چون نرد مؤمنین مذکور کرد و او را لعن نمایند و حضرت فرمودند که چون لغت از
دیان شخی بیرون آید میان او و او دشمنی که باو لغت شده تردید میکند اگر آن شخص مستحق لغن باشد باو متعلق میشود و اگر نباشد بخاصش میگرد
و از یدیت مستفاد میگردد که لغن بکسی که نرد او را لعن نباشد بر میگرد و لغن کشنده پس باید نهایت ابرار را فرمود و لغت نکرد کسرا که امانا گفته
از صاحب شریعت مقدسه تحریر لغن ایشان شده و والد ماجد حقیر قدس سره و در کتاب جامع السعادات فرموده است که آنچه از شریعت بخوبی شنیده

لعن کافرون و ظالمین و فاسقین است

لعنة الله على الكافرين يا اهل الفاسقين يا

کرو تو قسم ایسے شخص معین کا ہے

که شخصی معین العین میتوان نمود بلکه ازا

منقرضه اولئك عليهم لعنة الله والملائكة و

کنند و عکس را اگر چه به مزاج باشد و چون هر ارباب

بگویم بعضی بر حرفی ازین اشعار اورا

معاویه و عمر و عاص و ابوموسیٰ سعری و
سرمه و غیره

همه فروید و گدست و از همه پسر بود

که ابا بکر و عمر مد لعن میفرمودند و هر

مستحقین لعن پر رو کا اہل صلال

مع ارغون که رسیده است در لغت هر

مجموع باسد ساید نیمه این بوده که کاه بود

بروسامی علم و صلوات و مجاہدین

و باید بدان این سید و حرم و اولاد
آنرا از دست خست رسوا نمود

مطارات و خدمات و مروت کرم

زینرا که مایه رالم کرد و در مردم دیگر نشد

مکر در صورتی که در شش و نه را و آدم مضطرب

مکر در صورتیکه در شر و ضرر اود می نظیر و اجار کرد و در حدیث است که است مظلوم ایضا در همین بظلم میزند مع حاجت اسم او سوز
و زیاد میاید و اینرا دایه از برای ظلم باقی ماند تا روز قیامت مطالبه میکند و انضا این که دعای خیر باشد از برای برادر دینی بهترین طاعت
و فاضلین عباد است و فایده آن چند ثواب آن خارج از خیر عباد دیگر و حقیقت یکیک دعا بدی که دعا بخود کرد و حضرت رسول صلی الله علیه
فرمودند که چون کسی دعا بخود کرد و غیاب و فرشته گوید از برای تو بهم مثل این باشد و فرمودند که در حق برادر استجاب شود دعاییکه در حق
خود متجرب بشود و از حضرت امام بن العابدین علیه السلام مرویست که چون ملائکه بشنوند که بنده مومن برادر خود را دعاییکه کند خوب
بسته از برای برادر است و دعای خیر باو میکند و حال آنکه او حاضر نیست و او را بخیر یا بد میکند خدا او را و دو مقابل آنچه از برای او خواستی و ثنا
کرد بر تو و دو مقابل آنچه تو با او کردی و از برای است فضیلت بر او و اجار در خصوص چقدر است و چه کرامتی از این بالاتر است که بدید از دعا و
طلب امرش از تو برادر مومن رسد و او در زیر طاعت خاک خوانیده و مائل کن که روح او بیکصد از نشواید و شود که اهل و فرزندانش سرا
او را منت میکنند و تو او را بر یک شب یا یکشنبه و از خدا امرش او را میطلبی و بدید از برای او میفرستی و حضرت پیغمبر فرمودند که

در مذمت عجب و غرور است

بیت و قرماندگی است که در باغ غنچه باشد هر را دید یک را بنماید که باشد کجاست باد و مشط دعا گیتی که با دو عالم از فرزند و پدر و
برادر و خویش و از دعا و زهدان نورانی مانند کوه پیاپی داخل قوت اموال شود و این مثل هدایت که زندگان از برای یکدیگر میفرستند
چون یکی از برای است استغفاری یا دعا که در نوشته از ابرطبی میگذارد و از برای آیت معجزه و میگردان بدایت که فلان برادر است فلان
خوشت از برای تو فرستاده است و آیت با منب شاد و خوشحال میگرد و اما طعن زدن بر مسلمین آن نیز از اعمال و میسر و افعال است و با
ضرر دینی و عذاب اخروی میگرد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هیچکس بر مومن طعن نفرماید مگر آنکه میمیرد بدترین مرد نهاده
باشد که اینها که مذکور شد از رخ و لمن و طعن از آفات زبانت و از برای زبان فاسد بسیار است از روع و غلبت و خجسته و آنچه
و شومی و غیر اینها که مذکور خواهد شد و ضد همه اینها سکوت و صفت و تفصیل اینها خواهد آمد صفت چهارم از صفات خسته تعلی بقوله
خسته صف عجب و اخبار از اینکه آدمی خود را بر یک شمار و بجهت کمالیکه در خود میبندد خواه انکار او باشد یا نه باشد یا نه و خود را
داند که دارد و بان میباید فی الواقع هم محال باشد باین وجهی گفته اند عجب آنکه صفت با تغییر که داشته باشد بزرگ شود و از هم آن و اموش کند و
فرق میان این صفت و کینه که میگوید را ملائرا غیر بداند و مرتبه خود را بشمارد و در صفت بی غری در میان است بلکه میباید آنکه خود بداند
و از خود شاد باشد و خود را بجهت صفت خشی شمارد و از نعم صفت فراموش کند پس اگر صفتی که داشته باشد شاد باشد از راه آنکه غنبت
از خدا که باو کرامت فرموده هر وقت که خواهد میگرد و از فیض و لطف خود عطا کرد و است نه از احتیاجیکه شیخ دارد و عجب نخواهد بود و اگر صفتی
که بان خود را بر یک شمار و همچنان داند که خدا باو عطا فرموده است و اگر چنین است آنکه کسی بر خدا دارد که باین غنبت و کمال را بداند و مرتبه را
خود و نزد خدا ثابت داند و استبعاد داند که خدا سلب آن نمیکند و ناخوشی باو برساند و از خدا بجهت علی خود نوع کرامت داشته باشد این را
دلال و مار گویند و این عجب در مراتب بزرگ صاحب این صفت عجب را دارد و با ملائرا و تمایل آنکه کسی عطا به دیگری کند پس اگر استبعاد و نظر او
عظمی دارد و منت از شخص که گرفت است میگرد و عجب را بنظر او دارد و اگر علاوه بر آن با شخص که عطا ما شده و خدمات و بروج کند و خواه
از او کند و چنین داند که همیشه او هم خدمات و را بجا آورد و بجهت عطا یک باو کرده دلال را شخص خواهد داشت و همچنانکه عجب کاست یعنی متبنا
که صاحب آن از کمال میداند و فی حقیقت هیچ کمال نیست و همچنان عجب کاست جمعی است که هیچ فایده را برترت میبندد و آن چاره خطا کرده است و
از اجواب میداند و محقق نماید که این صفت همیشه بدین صفات منتهی دارد و ملکات و ذمات و حضرت رسول ص فرمودند که هر کس غرابت از حسیله
مملکت کاست چنانکه اطاعت از انکی و هو او و هر کسی که بر وی از ان است و عجب بودن آدمی نفس خود فرمودند که هر وقت کسی که بر مملکت خود عطا
نماید و بر وی هوا بخورد و بکشد هر صاحب را نه را بخود عیب نماید از ان عیوب شمارد بر نواد که خود را عجب گشت و نامردم است و در نزد
از ان سرور دارد و شده که اگر هیچ کس با کسی نمیکند من از ان ارگناه تمام فرم و از ان عیب هر کس که روزی حضرت موسی ص فرمود که عطا
وارد شد و بر او برسی بر کار کتب بود چون نزد اخضر تم رسید بر سر گذارد و است و سلام کرد فرمود گویند که گفت من این سلام بر تو گویم چون
مرتبه را نزد خدا میدارم فرمود این بر سر جت کشت یا نه ایچند ادرم که دلایلی فرزدان آید و سوخو و گشتم موسی فرمود که گاه است که چون آدمی
مرکت نشود و تو را و غالب میگردی گفت هر وقت عیب خود فرمود عطا میکند که ده نظر او بزرگ آید و گاه بشمارد و از او عیب نماید بر و در کار عالم
پیرومی فرستاد که فرد گاه و گاه یکبار از او بر سران صد عطا را عرض کرد که چگونه مرده و هم عای از بطن از ان سلام فرمود عایا از ان مرده
که من توبه تو را قبول میکنم و صد عطا را بر سران که با حال خود عیب میکنند که هیچ بنده میت که من با او محاسبه کنم اگر آنگاه میشود حضرت باو عطا
فرمودند و فرمود اهل مسجد بنده عی عابد و یکمیری فاسق چون بدید بر و بر عیبت فاسق از عیبت بقیان بود و عابد از عیبت فاسقین و سبب این بود
که عابد داخل مسجد شد و بیادوت خود میباید در پیشگاه بود و فاسق در پیشگاه از انگاه و استغفار بود و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که خدا دخت که گاه کردن از برای مومن منزه است از گزند و اگر با عیبت بود هیچ منزهتر از ان که با عیبت مستلما میکرد و فرمود که هر کس گناه
میکند و پشیمان میشود و بعد از ان عیبت میکند و بان شاد و خوشحال میشود و با عیبت از ان حالت پشیمانی شود و از ان شوش میکند و اگر بر عیبت
میو بدتر بود از ان عیبت که هر وقت که عالمی بر عیبت میاید و پرسید که چگونه است نماز تو کفایت از منی از نماز او بکسر من چنین و جان
عبادت خدا میکنم عالم گفت که توبه قدرت کشت ایقدر میگوید که اسکا از چشمان جاری میشود عالم گفت خنده تو با من برتر است از انکه
که تو بخود عیبت میفرم و است که اول کار یک صاحب صفت عیب میکنند است که او را از ان عیبت عیب کرد به بره ساله اند که گاه

قصیدہ

در بیان معالجه عجب و غرور است

[illegible]

۷ نشاء و در افغان زبان بخیر نامی میستار کی عملی خیر

در مغرور شدن آدمی صفات حسنه

شعر حریفان باد خوردند و فرمودند ستمی نخواهید کرد و فرمودند بلکه در این زمان چه بسیار کم عالمی باشد که فروشی و توغش از برای غلبه
اول دنیا باشد و برقراره میکنند متکبران و مطلب و از تحصیل علم قرب خدا و رضای او باشد و طاعتی سر نمی آید و میل آدمی باشد اهل
دلی و در حرم عالم مانند سرسبز مادیان نه و بر نیت یکی صورتی بنماید پس نیز او عالمی است که در کار و کوشش خود مایل نمائند
و میستند که از ایشان چه خواسته اند و عاقبت ایشان بکجا خواهد انجامید تا وقت نفس خود را نباشند و از عجب و تکرر خالی شوند و اما علا
عجب بیعت و طاعت است که بدینکه غرض از عبادت اظهار ذات و مکتب است و عادت و ملاک شدن آنها از برای نفس است تا معنی
بندگی و حقیقت آن حاصل شود و عجب چون صفات باغیطلب دارد اما محاله عباد را باطل میکند و بعد از نظر آن آن عجب بان چه معنی دارد
بلکه مرکب عبادت بهتر از عبادت با عجب نیست که کار اندیش شاک از خدای بی بهتر از عابد خود است علاوه بر اینکه شرط
و ادب عبادت بسیار و عبادت بدون یکی از اینها فاسد و اعتبار است و آفای که باعث جفا و در آنها میگرد و پشمار پس در هر عباد
محمل که از آن محل مایه ای بان عارض شده و با نتیجه فاسد و از در جفا قبول ماقط شده باشد و این احتمال در عبادت عاقل و کج
بان عجب میکند و کسی که ادعای آن نماید که یقین دارد که عبادت او مستجمع جمیع شرایط و ادب و خالص از همه آفات است پس فاضل و از
حقیقت کار جا بهت شعر در آنکه دوش طاعت سیال خوشتر از دادم بیغوش و بیکر عذر داشت علاوه بر اینکه اگر همه عالم
عم خود را در طاعت و عبادت صرف کنند عبادت ایشان را در درگاه خداوندی و قبیلت شعر میسند اگر طاعتی کرده که در بخت
آورده و بر فرض اینکه عبادت از هر حلقه خالی باشد در وقتی نرسید و در پیچیده که عاقبت صاحب بخیر می شود و کسب که از خاتمه از
خود مطمئن باشد و با وجود این عجب بیعت و طاعت نیست که از حق و صفات و اما عجب بوع و تقوی و صبر و سحر و شجاعت و سخاوت
و غیر اینها از صفات کامله نفسانیست پس معانی آن اینست که مستغرق شود با اینکه این صفات و قوی نافع و موجب نجات باشد که عجب با آنها نباشد و
چون عجب بیاید همه آنها را ضایع و فاسد میکند پس عاقل که یکشعب بدینا بخورده و میدید که همه صفات یک را ضایع سازد و چرا فروشی و در
پیش نهاد خود ندارد که با فضیلت و فضیلتش افزاید و عاقبتش محو گردد و باید مایل کند که هر یک از این صفات حسد را که در خود می بیند در سبک
از برای نوع انسان یافت شود و باز یاد آید و چه یکی اکثر مردم با او در انحراف بود و باشد که عاقل و عجب آن است و این مایل باعث و
عجب میکرد و گویند یکی از شیخان روزگار در همسکام کارزار چون برابر دشمن آمدی رنگ او زرد شدی و دوش مضطرب گشتی
و اعضای او بلرزه در آمدی و او را گفتند که آنچه حالت گفت خصم خود را از انشای نموده ام و شاید او از من شجاع تر باشد علاوه بر اینکه
و غلبه عاقبت یک را از برای کمیت که خود را خوار و ذلیل پسندد با آنکه بقوت و شجاعت خود مغرور شود ان الله غلب المکرمه فاجبهم
خداوند زود لهای شکست است شعر در حضرت امان که فرشت صدر که خود را فروتر نهادند قدر ره ایست جاما که مردان راه
بخت نکردند و خود در نگاه از آن بر ملایک شرف داشتند که خود را بر آنست پسنداشتند و علاج دیگر از برای عجب با مصفا
است که مایل کند که انصاف را که از برای او حاصل شده و که با داده و توفیق تحصیل آن از جانب کیت اگر چنان دانست که همه اینها قبیلت
از جانب خدا باید بود و کرم او عجب نماید و بفضل و توفیق او شاد و فرحان گردد که بدون سابقه است و توفیق چنین فضیلتی او را که
فرمود و اگر چنان دانست که بخود می خواهد انصاف رسید زهی چهل و نوا ده در بعضی ادبایات و آورده است که بعد از آنکه حضرت ایوب علیه
مست باشد و در قفسه دید در انواع بلا و محنت و غم گذرانید روزی عرض کرد که پروردگار ایوب مرا این بلا بملاسا می و هیچ امری از زمین
کمتر از این رضای ترا طلبدم و خواهش ترا بر خواهش خود مقدم داشتم پس چرا بر ایوب را بالای سر او استاد و از زبان او ده هزار بار آمد که
ای ایوب اگر با اینصفت از برای تو حاصل شد که از آن بود و پس مشتے خاکستر برداشت و بر سر خود نهاد و گفت نیک بار بای پروردگار این
نیرازت و با عیب بود که حضرت سید رسل هم فرمود که احدی نیست که عمل و طاعت او باعث نجات او شود و عرض کرد که تو نیز چنین هستی
فرمود من هم چنین نیستم مگر آنکه خدا مرا فرود کرد و اما عجب برب جب پس علاج آن دانستن چند نجات اول آنکه بدینکه فقر و زکری کردن نکمال
و یکی نیست که از انصاف و بخوری زیرا که کسی که خود را قاص و نکمال باشد نکمال چه و بد او را چه شود بخند بلکه اگر انان زنده بود و این را میسند
که گویند اینصفت از مات را چه افاده است و حقیقت تو نیست مگر کسی که از فضل آنها هم رسیده و اگر کسی که از فضل انسان حاصل شود از شرف
باشد از کسی که از سر کن خری بهم رسد کسی که در با جانش را کمال باشد از شرف را کسی خواهد بود که چنین نباشد هیبت بچهارت ایند و کرم بجا

— 24 —

در مفاخر آدمی و ذمت آن

شرف از خود انسان است از جهت حضرت ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه میفرماید انان نفسی گنینه است ادب من عجم و کث من العرب ان الله
من تعقل ما نادا ليس الغنى من قول كان في عيني من فرزند خود ششم و دهم من کث من ادب بنت خراخ و اربعه و خواه از عرب بدر
و اگر و کث که گوید بان من استخفتم انکه گوید بدین که بود و دیگری گفته است لن فرخت با ما و دیگر شرف لقد صدقت ولكن بن
و بعد و این اگر تو بخیر کردی بر بد بان خود که اشرف و بزرگ انداز است گهی لکن بد فرندی که از ایشان متولد شده شعر جایی که بزرگ است بد
فرندی کس ندارد و سود و چیز بخود سپه سکن باش فرزند خال خوشتن باش مردیت که روزی ابوذر در خدمت حضرت
سول آمد و مردی گفت که ای سیاه زانیده حضرت فرمود ای ابوذر سفید زانیده و را بر سیاه زاده فضیله نیست ابوذر بر زمین افتاد و با و گفت یا
پنج و در این رخسار من نه و چون بلال حبشه در روزی فتح مکه برام گفد که ای سیاه اذان گفت شما گفتند که این سیاه اذان گفت و را وقت بنی ابیه باز شد انان کریم
عند الله انعم الله کرامی ترین و بهترین شما و نزد خدا برین کار شایسته ای از بزرگان یونان زمین بر عیای مکرر و انعام گفت که تو خود بر سران تو
پس برتری ایشان است نه ترا و اگر بجهت لباسیت که پوشیده پس شرف از برای لباسیت نه تو و اگر بجهت کس که سوار شده پس فضیلت بر
مربک است و از این تو چیزی نیست که بان عجب و انحراف کنی و از جهت بود که صاحب حکام اخلاق و سید اهل فاق فرمود که ب و جب خود را ز
من نیاید بلکه اعمال خود را بسا و بدویم انکه مایل کند اگر کسی بپ و خود فرمیکند چرا لب جعی خود فرمیکند و از او فراموش کرده بدین و دیگرش
نقطه جنبه است و جدا علایق خاک و دلی و جدا اصل و نسب هر کس را بان فرمود که علی الانسان من طین ثم جعل نسله من سلازم من ماء محین خلاصی
انکه خدا آدم را اکل آفید و نسل او را از نطفه از آبیت کرد و اید و یک که جدا و پامال هر ذلیل و پست و پدر او کس کند هر چه که است باشد چه
و مگر از برای خود او سیاه شود انکه نظر کند بخت که با نابع و انحراف میکند اگر از ایشان و صاحبان حکام اخلاق او بر که و شرف و ب
بود و شک نیست که شیوه ایشان است و شک نیست نفسی بوده پس اگر انصف ایشان پس بدیده است چرا خود از ان خالی است و ایشان افتد
و اگر انصف پس بدیده است پس چرا فخری با ایشان میکند بلکه همین بطن برایش است و اگر از ایشان و اقمی بوده اند بلکه همین بزرگ ظاهر
شوکت عاری از برای ایشان نبوده و چون طایین جو و حکام و امای بدیانت و در برای صاحب خدایت و سایر ارباب صاحب دین و به این
بر او و بر کس یک با و انحراف میکند و خاک بر دستان که بواسطین این شخص بزرگ میفر و شنید زرا که خویشا و ندی و نسبت بدو و دام و یک و
خون از خنیا و مدی ایشان نه بگوید چنین نباشد و حال انکه غضوب درگاه خلا و عظیم و مغرب در درگاه تجمید و اگر صورت ایشان از او چشم بدید
و تعجب و بکت ایشان را ملاحظه کند از خویش ایشان هزاری جوید و از آنچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمودند باید که در قوی خود بد
خود را که در چشم ز غلظه اندیا و در نزد خدایت برایشان از علما یک نجاسات پس بوند مردیت که دو نفر در حضور حضرت موسی تم انحراف کردند
یکی از انها گفت من نیز فلان بر فلان نیست خود را شمر و در جوی موسی فرستاد که او بجوی همان نه نهار اهل مجتهد و تو دهم ایشان و اما ب
سبحن و جمال پس علاج آن نیست که بدانی که آن برودی در معرض زوال است و مانند علی و مرضی حال تو زایل و حسن تو باطل میگردد و کذا
عالم بخیر میگوید که تبشی از بیکر و باطنی از ابر طرف کند یا الما و اناس که در اند شعربان و جمال خوشتن غره بشو کما را از این
و این را تبشی و اگر بیماری و مرض زایل شود هیچ شکر نیست که رفتن جولان و آمدن پری جمال و حسن نیز خواهد رفت و هر که هر کسی از
خواهی خواهی خواهی از آباد خواهد ساخت کاه کن بر رخسار نامی زیبا و قاشق را عا و بدنه های مارک چگونه در خاک پوشیده و متعجب شد
که هر طبعی از ان مشغرمیکرد و علاوه بر اینکه حسن و جمال خود را نظر نماید که چنانچه خلطی متعجب مع کشته خون و چرک فراهم آمده و همیشه از اینها
حاصل شده مشغوم و مولوی گوشت پاره الت گویم تو به پاره منظر پس کما تو معصع تواند و پاره اسخوان مدرکت دو
قطره خون یعنی جان کرکی و از قدر کننده خطرات در جهان انکه از از منی و او انداز ای اما از ان بوستن
را دار و یک سخن و جمال خود بسازی و با و در وجه و غر و بسیاری اگر بنظر فعل خود بسکری زانید و غر و بکذری نظری خود کن که
که کم حضور انکث فرو بخورده و ناشتایست که اگر چری بان او ده شود خود و نفرت کنی و پست انکه کاش است که اگر ظاهر شود خود
مخبر کردی خود گوشت را بر کن بر کرده و زیر بخت را کند فرو کرده بر جای پوست بد را بسکاف حرکت دریم براید و حضور را که مجروح سگ
خون بخش دراید معده از زنده انکه و رود مایت از غلط ملوک شده است باز بول کیفیت و اشیات کم نه است و در زنده است صفر جا
گرفته و با بخت انعم مای که شش شبانه روزی لاف و دار منتهی انکه از کس و و سبک رحمت کس غلط خود را نشو از زمین انحراف تو

ارباب

در عجب بقوت بدنه است

پروان بدین شعر میگوید چه جای آنکه از اینو بماند بدست گیری اگر بگردن تو خود بخو کنی و خود را با گردن آری و نشوید چرخ زدن تو باطل
 میکند و پیش بدن و جامه ترا فرو میکشید و از هر چهار مانع خف تر میکردی اینحال وسط است و اگر بدست خود را خواهی همه را به خفت کشید
 کشید و تحمل غور و قنات مکانهای چشمه را که ماده خفت و غذاست و تو شی و خون جفت و مکان غور و قنات صلب و در گرم و قن
 و اگر آخر خود را طلی مردار کند بد که از حمد بجاست متعین تر پس آید آن سینه ترا عجیب و غریب و بکار و بخت و جای که این جفتش باشد چرخ
 و اما عجیب بال پس علاج آن میت که افات را با خطره آورد و تفکر کند که آن در معرض زوال و فساد است و عاری از دوام و بقا است
 کجایی غیب و غارت میشود و زمانه بظلم و ستم میرود و تابش میوز و تاب غرق میشود و در آنرا میرود و طرار از اینرا میرود و غیر اینها از افات ناپود
 ارضیه و مشرک شود که با از یهود و هند و مال ایشان افزون است و اف بر سر فکند و یهود و یهودان پیش باشد و ثوب بر ریکند و در دین
 خطه از پسر و صاحبش را ذلیل و مغضوب بنماید شرفی کت زکاد و خراکند در عالم زیاده کنند از دیگران بکاد و خرش علاوه
 این ملاحظه کنایات و اجازیکه در نعت مال و تجارت الداران رسیده و آنچه در فضیلت خود و غارتش از روز قیامت و مستحقان
 نیست وارد شده و همچنانکه بعد ازین در موضع خود مکرر خواهد شد و چگونه غافل و نیدار بمال شود و خوشحال میکرد و بان عجب میکند با خود
 اینکه حقوق بسیار از جانب پروردگار بآن تعلق میکرد و از عهده همه آنها بر آمدن در نهایت صعوبت و اسکان و در محال آن است که مرتبه
 در روز قیامت و طول حساب و در حرام آن شواخده و محاسبات بلکه سر او را مالداران آن شک ساعتی از خوف و اندوه از تقصیر و حقوق مالیه
 و راه دخل و خرج آن خالی نباشد و حال آنکه قیمت هر بکمال و هنر است به نیم وز و شرف در بندگی خداوند اگر است به کجا و در شرف غفلت را
 حقیقت به پنج خرد قیاسی اطلال کن که از هنر عاریت و اما عجیب بقوت و قدرت خود علاش آنکه بسا او را در امر اض و الامور که خدا بر
 او مسلط گردانیده و نظر کند که شمس و قمر و اجزای ضعیف و بدن او را لاغر و نحیف میکرد و اند و اگر بیک از بدن و بد در داد از هر عاجزی
 عاجز تر و از هر دیسه ذلیلتر میشود و احمق کیمت که بقوت و قدر خود داند و حال آنکه اگر کسی چشمه از او بر باید شواهد پسر داد کند و اگر مریض
 بکوش آورد و روز شب و فایز کند و اگر عاری بیای و در دو عاجز کرد و اگر عاری بختش رسد متاثر شود و خود نقد و نقله البقی اندک و
 که بلند شود و او را تیر سازد و پشه او را میکشد و حال آنکه هر چه او را قوت باشد از خری یا کاهوی یا شمشیر پیش نکاهد بود و عجب و افکار بچری میکند
 که خروکاو در آن زاوالاترند و اما عجیب بکاه و منصب و حکومت و امارت و قرب سلطان و کثرت احوال و انصار از اولاد و خوشان
 و خدم و غلمان و پیشه و غیره پس این غرضیت که بسیاری از اهل دنیا بآن ملامت باخته مساکین از پندار و غور ایشان در برابر و رستان سطر
 محارت نظر میکنند و از هر کی چشم زده و درونی دارند غافل از اینکه همه ربانست دنیوی در معرض فساد و زوال و مایه جزان و دوال
 شعر را این محققه سینه با نثار خورشید نکاشته سخن خوش باب زدیم سر کرای بدولت ده روز که مشتهر بمش غره که از
 تو زگر زدیم کی که بنظر عقل نگاه کنده آنچه و مضطر باشد سر یکسنگان بادیه را میفرید چای خدایت که گوشت طبع از ابدم میکند تا
 چشم بر بنظر بکشد و انصر و کلاه و سر و جامه و ریاست را خود در رخا کور نماید و دلیل بر روی خاک خواندند اهل بزم اینها و خیال بزم
 بفریاد رسیده مال و نه فرزندان و اقارب قدیمی چند اینها را در داخل قبر کرده و بکرم و مار و تجارت سپارد و راحت کند شعر خنده و
 ایدخل خاکدان چند میو و سرین اسخوان بیشتر از تو دیگران بوده اند که طلب ماه نیا سوده اند حاصل انجامه پهن نامه بود
 سود بدایر باشد چه سود این چنان است که از آن خوشتر غافل از خود که زود غافل باشد و از اینک این انصار و اعیان و پیشه
 و خوشان در دنیا تیرا نخواستن ایشان معلوم میاید بر دور و جهمده و کرد او میکردند و آن شماره مسکین باید خود را بمالک اندازد و دین و
 دنیا بخورد و در باز خود را برگرد و محروم بماند و در با مشرق نکند و بر جامه اطاعت و استیقام باشند و در عوالت عانت و ارباب دنیا
 و اگر سالهای فراوان بایشان نعمت پایان و از برای ایشان همه خراماده سازد و بگوید در یکجا ایشان صاحب کجند سلاطین و اعیان
 او چند بلکه در شش ار بر بر میان بندند و در محافل و جماع می و او را در گشتند بجهان که هر خود شاه کرده ایم و اما عجیب بصل و دریکه پس
 این غلامت و غفلت و ملامت زیرا که غافل بر امون عجب میکند بلکه عقل خود را قهر میبازد و اگر در مکان تدبیر و بای از او ظاهر شد یا با بر بنایه بر
 بر خود و از جانب خدا اند و بر آنکه میکند و بدترین قسام عجب عجب برای و بد پریت که از آدمی ظاهر شود و در زار با عقل و پیش خطا
 باشد و از برای در نظر حاجتش از راه جعل مرکب صواب و درست نماید فکر ای و ضلالت و بیعت و ضلال و طریقه که مذاهب باشد

در مذمت صفت تکبر است

المشقة

در بیان علامات کبریا است

•

در علامات متکبرست

گاه خود را از آب و سیم و کرم و اسباب و اشغال بیاراز باز خریده و خود را از دوستانه آورد و اگر اکران باشد متواضع است و الا متکبر است
در طوطی مضایقه نداشته باشد و در نظر مردم را و اگر اکران باشد مضایقه را با خود بدو حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمودند که مردی
چری و بخانه آوردن بجهت خیال اکران مرد چری را که میگوید روزی انتر و دیگر هم گوشت خریده بود و بر کوشه رهای مبارک گرفته بخانه میبرد و بعضی
از اصحاب عرض کردند که یا امیر المومنین بن ده با ما ورم فرمود صاحب خیال سزاوارست که برادر و دوست که حضرت امام جعفر الصادق صلوات
و سلامه علیه مردی را زایل مدینه را دیدند که چری را برای خیال خود خریده بود و حضرت فرمود که از برای خیالت خریده و در راه
تجدد قسم که اگر اهل مدینه نبودند می برانیده و دست داشتیم که من نیز از برای خیال خود چری بخرم و بر دارم ظاهر است که چری را در وقت از اشغال
آن روز که او را این نوع رفتار متعارف نبود و در نظر مردم متعجب میبود و موجب عیب کردن مردان و نفی نمودن و ذلت کردن ایشان میشد
آنحضرت با چینه اجتناب میفرمودند و از چنانستفاد میفرمودند که چنانچه امری تجدید رسد که اگر کتاب آن در عرف متعجب و باعث عین شود که مردم
عفت کردن صاحب آن متعجبند و ترک کردن آن تملزت و این نسبت با شخص و ولایت و حصاری مختلف میفرمودند پس با هر کس ملاحظه انا
و غلط است که بجهت قیامت و ذلت رسد پس آن مافزید خود را بخوری و بخیال با واسطه مرتکب نشوی علامت پنجم آنکه بپوشیدن جامه های
کنه و سبک و درشت و چرمین را و اگر اکران باشد و در بند پوشیدن لباس لطیف نفیس و بخریدن جامه فاخر و عریض باشد و از اشراف و بزرگ
داند بگوید و خود را بجهت پیغمبر معلوم فرمود و اینست و چنان نیست که من بنده هستم و بر روی خاک می نشینم و چری بخورم و جامه شریف بپوشم و
شتر را می بندم و اگر شتر را بپوشم و چون بنده مرا بخواند اجابت میکنم پس هر که طریقه مرا ترک کند از من نیست و مردی است که سینه اش را بر
پوشیده بود و در وقت وفات از آنحضرت پرسید که در دنیا چه بود و در آخرت چه خواهد بود و حضرت فرمود که در دنیا تو بودی و در آخرت
گفتند که تو را جامه پوشیدنی گفت من بنده هستم هر وقت را در سوخته بپوشیدم حضرت رسول صلعم فرمودند که جامه قیمت و پست پوشیدن
از ایمانست پس او را نام در زمان خلافت ظاهر جامه بسیار گشاده بران پوشیده بود بعضی اصحاب او عتاب کردند و حضرت فرمود
در آن چند فایده است یکی آنکه مومنین اقبال میکنند و چنین رفتار میکنند و دیگر آنکه در احوال میگردانند و اگر کسی بپوشد علامت ششم
آنکه بکثرت آن و علایمان و خدمتکاران خود در یکفره طعام خود و با ایشان بخوراک کند بر او اکران نباشد متواضع است و الا متکبر شخصی را زایل
روایت میکند که با سلطان سیر برار رضا حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیه در سفر اسان همراه بود و روزی سفره حاضر کردند
پس حضرت همه طار را بخورد از طعامان سیاه و خیره بر سفره بچسبیدند و عرض کردند که ما میخوریم اگر سفره جدا از برای ایشان قرار دهی تملزت
فرمودند ساکت باش در سیمیکه خدای همه یک و دین همه یکی و در واد و درجه یک است و چنانچه در عمل او میدهند و چنانچه در ادب او
و از نایبهای بکر و تواضع بخواه با نهایت ملکه اعمال و آثار دیگر بسیار است مانند اینکه خواهد کسی در پیش او بنشیند حضرت امیر علیه السلام فرمودند
که هر که خواهد مردی را زایل انتر اجنبی نگاه کند و دیگر شسته باشد و برابر او طایفه پیاده باشد و بعضی از اصحاب نهی کرده است که احدی
از اصحاب پیچ جلگه از انتر و غیره نزد حقیر متوجه نشود و چون نشسته بود حضرت و در پیش او ایستاده بود و از چای خود میخورد و حضرت که آنحضرت
از آن گرفت داشت و از چای علامت که اگر بنده را زود و زود خواهد دیگری همراه او باشد و بعضی دیگرین هستند که چون بپایانند
روند و دست که هر کسی در چای و راه رود و ادای یک چش است دوری او از اندازد و بشود حضرت پیغمبر بعضی اوقات با اصحاب میرفتند و
اصحاب پیش میامدند و خود را با ایشان راه میفرستاد و از جمله علامات آنکه از زیارت کردن بعضی اشخاص مضایقه کند که در زیارت نه فایده از
برای او باشد و مضایقه کند از پیغمبر و او را در میان و از اکران مردی که مردی ابله بر آورده بود و ابله او چکر برداشته و پست
آن را در بود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقتیکه با اصحاب پیچ خورون مشغول بودند آنحضرت بپهلوی هر کشت از پیش او زیارت
حضرت و نادر بپهلوی خود نشاند و باو چری خورد و روزی آنحضرت با اصحاب چری میخورد و در یک مافزید چری داشت و مردم از او
متعجب بودند و او را در خدمت و برابر او میخوردند و از علامات دیگر از برای کسی که بسیار است که بکران ششمار میبود و
طریقه و رفتار بسیار جامع جمیع علامات متواضع و خال از همه نواب کبر بود پس سزاوارست که اقتدا و مانند او میگردید که از
اصحاب حضرت پیغمبر بود و او میگوید است که آنحضرت خود بخلاف شتر میدادند و شتر را میبندید و خانه را بر میروند و گوشت میدادند و نظایر
خود را بنده میکرد و جامه خود را وصله میخورد و با خدمتکاران چری میخوردند و چون خادم از دست آید کشیدن شسته شدی حضرت خود میکشید

در فضیلت تواضع

و از باز چری بدست بپوشد جامه خود میکشود و بخانه میآورد و باغی و غیره و کوچک و بزرگ و سفید و سیاه و از او بنده اندازد که اگر
ابتدا اسلام میکرد و جامه خانه و پیر و ن آنحضرت یکی بود و هر که او را میخواند اجابت میکرد و پیوسته زویده بود و بخارا بود و با خود او را
دعوت میکرد و غیره و اگر به هیچ بجز برای پیوسته میبود و هیچ از برای شام چری نگاه میداشت و شام از برای صبح و غیره میکرد
و سهل نموده و خوش خلق و کریم الخلق و کوشا و روبرو و با مردمان بیکو معاشرت کرد و بیستم گمان بود و خنده و اندوهناک بود
پس بوس و دلمردن محکم و شدید بود و پیشه در شتی و نامردمان تواضع و فروشی بود و خدایت و خواری بخشیده بود و در اسراف مردمان
بجمع خویشان و اقارب و قریب بود و جمیع مسلمانان و اهل ذمه دل و رفق بود و پیوسته بر پیش انگیزه بود و هر که افتاد بجز خود که گشت
و بخت دست طمع بخیری و در از بیک و فضل مگر شود که خدمت کرد تواضع و آن عبارت از آنکه نشسته نفی که نگذارد و ادبی خود را بالا
تر از دیگری بندد و لازم آن کرد و در کفاری خدایت که دلالت بر تعظیم دیگران و اگر اکران ایشان میکند و مداومت بر اناناد میماند
از برای مرض کبر و این از شرف صفات و ملکات و اجاز و فضیلت آن پنهانست حضرت پیغمبر صلعم فرمودند که هیچکس تواضع نکرد که
خدا او را بلند گرداند و سعیدی زکات از وی نگیرد خداوند پاک پس ای بنده افتاد که کن چنانکه تواضع سر رفت از اوردت بیکر جان
اندر اندازد و بخت بخت بر کوفت و ترشت بخواری بنفشه بالا است بگردن قد سرش شد و خوی بلذت باید که
مجوی مردیت که خداوند عالم موسی و می فرستاد که من قبول میکنم نماز کن که از برای عظمت من تواضع کند و بخلو فاقن بیکر کند و در
خود خوف مراد دهد و وزیر را بکر من بماند رساند و بجهت من خود را از خواستهای نفس باز دارد و روزی حضرت با اصحاب خود فرمود که هر آن
علاوت عبادت را در ششانی بنیم عرض کردند که بجهت عبادت عبادت فرمود تواضع و از آنحضرت مرویست که چهار خراست که خدا گرفت
یکند که بیکر خدا را دوست داشته باشد یکی حجت و خاموشی فان اول عبادت دوم توکل بر خدا سوم تواضع چهارم زهد و ریا
نیز از آنجانب مرویست که هر که فروشی کند از بر بجز خدا او را بر میزد و هر که بیکر خدا او را میباید که بسیار یاد خدا کند و در شب او را در
سایه خود بجای دهد حضرت عیسی علیه السلام فرموده که خوشحال تواضع کنندگان در دنیا که ایشان در روز قیامت بر بفرمانده بودند
و خداوند عالم مداومت می فرستاد که چنانکه نزد بیکرین مردم بخدا متواضعانند چنان در دوزخین مردم از خدا بیکر اند و دست که سلطان
پیغمبر صلی الله علیه و آله و انشا و اشراف میکشند اما بنده تر و مساکین پس با ایشان می نشست و میکشید میبستیم اما بیکر بنده تر و
که در و بری از مومنین بر حضرت صلوات الله و سلامه علیه و آله و از شدت حضرت برخواست و ایشان را اکران کرد و بر صدر مجلس نشاند
و خود را بر ایشان نشست پس فرمودند طعامی آوردند و خوردند و خورند و قیام و طشتی آوردند و دست ایشان را بشوید آنحضرت از جای بر خیزد و
اقایه را گرفت که دست آنرا بشوید آنرا خود را بجا که باید و عرض کرد یا امیر المومنین من چگونه ناضی شوم که خدا مرا بچند و تو ابیت
من ریزی حضرت فرمودند بنشین و دست بشوی خدا ترا برادری از برای پیوسته که هیچ فرقه ندارد و برادرت بخوابد بجهت خدمت تو و دست
و در برابر پهل و دنیا با کرامت شود پس آنرا دست و حضرت فرمودند میباید که بر آنحضرت خطی که من بر تو دارم که مطهر دست خود را بشوی
چنانکه قریب بدست تو میرسد پس حضرت دست او را دست و از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام مرویست که تواضع اصل هر شرف
و بزرگه نفیسی و مرتبه بلند است و اگر تواضع زبانی بود که مردم میفهمند از حقایق غایت های نهان خبر میداد و تواضع آنکه در راه خدا
و از بر بجز خدا باشد و مساوی این مکر است و هر که از برای خدا تواضع و فروشی کند خدا او را شرف و بزرگی میدهد و بسیاری از بندگان
و از برای اهل تواضع سیافیت که ملائکه آسمان و دایمان اهل زمین ایشان را میبایستند و از بر بجز هیچ عبادت نیست که انرا چسند و
قول کند که اینک در آن تواضع و میبایستند آنچه در حقیقت تواضع کمر بندگان تفریق بود و خفت خدا رسیده اند خدا تعالی
میفرماید که بندگان خدا که گناهان میبایستند که بر روی زمین با تواضع راه میروند و خداوند عز و جل بهترین خلق خود را با تواضع امر فرمود که
و انقض جفا که کن آنکس من المومنین و تواضع من در خضوع و خضوع و خست و حیات و شرف نام حقیقتی سالم نماید مگر از برای
کسی که تواضع باشد و نزد خدا و حضرت امام حسن عسکری صلوات الله و سلامه علیه فرمودند که هر که تواضع کند در دنیا از برای برادران
مومن خود پس او در نزد خدا بجز صداقتی نخواهد از شیعان علی بن ابیطالب فایده سابق بر این مگر شود که هر صفت فضیلت
در وسط است و در طرف افراط و تفریط آن حاکم و در مومست پس صفت تواضع حد وسط است و طرف افراط آن صفت کبر است

در مذمت افکار و بی است

که مذکور شد و طرف نظر ایشان دلت و پسته است پس بجا که هر کس در این دنیا...

نماید که در این دنیا و احوال اینها و خلقی نماید که آنچه مذکور شد از مدح تواضع...

چون چنین و او هم که ایشان بجا که هر کس در این دنیا...

در کیفیت تعجب و مذمت آن

باجر که خود نیست دارد از دین و مال و پیشه و غیره و اهل شریف و اهل ضعیف خود و احوال...

بدو که این است که ادبی نباشد بکند که در این دنیا...

و او را نصیحت نماید و در جمیع احوال...

Handwritten marginal notes in the center of the spread, written in various directions.

Handwritten marginal note on the left side of the right page.

Small handwritten note at the bottom of the right page.

وہاں سے شہریت و مفاد انت

[illegible]

انما اظهر

در مذمت لفظ ط در قوه سخویه

[illegible]

آری چگونه در اینک هر روز گشتی حیات چندین هزار ترا در آن گشته مگرد و نشان از گشته نگاری نداده و شعر درین گشته نوشته و شاعر

وَاغْوَاةٍ وَجَمْعٍ كَثِيرٍ مِمَّنْ فَتَرِ
مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا جَمْعٌ كَثِيرٌ يَخْلَعُ
رَحِيمٌ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ اللَّهُمَّ انْفُخْ لِي أَبْوَابَ فَضْلِكَ
وَرَحْمَتِكَ وَمَغْنَمَتِكَ وَمِنْ عِلْمِنَا بِدُخُولِ الْجَنَّةِ فَاغْنِنِي مِنَ النَّارِ
وَيَحْرِنَ بَابِي وَرَبِّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرِّجْمَةِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَأَنَا الْفَقِيرُ ذُو
الْحَاجَةِ وَيَحْرِنَ سُورَةُ تِسْمٍ شُودَنْدِ قَهْرِ عِلْمِ عَارِ سَجْدَةِ بَشَدِيدِ الْعِقَابِ
سَهْرَةِ الْحِسَابِ بِمَا غَفُورٌ بِأَخْلَقِ كُلِّ شَيْءٍ وَبَارِزٌ قَوْلِ حَيٍّ وَ
بَارِزٌ طَرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَبَارِزٌ لِقَوْلِ الْحَبِّ وَالنَّوَى وَبَارِزٌ لِقَوْلِ الْأَصْبَا
وَبَارِزٌ لِقَوْلِ الْأَشْبَاحِ وَبَارِزٌ لِقَوْلِ الْأَسْبَابِ وَبَارِزٌ لِقَوْلِ الْأَبْوَابِ وَ
بَارِزٌ لِقَوْلِ الْحَاجَاتِ وَبَارِزٌ لِقَوْلِ الْمَوَاتِ وَبَارِزٌ لِقَوْلِ الْحَسَنَاتِ وَبَارِزٌ
دَافِعُ السَّيِّئَاتِ وَبَارِزٌ لِقَوْلِ الْعَثَرَاتِ وَبَارِزٌ لِقَوْلِ الْأَمْوَاتِ وَبَارِزٌ
لِقَوْلِ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ وَبَارِزٌ لِقَوْلِ الْخَلْقَاتِ وَبَارِزٌ لِقَوْلِ الْعَوَارِثِ
وَبَارِزٌ لِقَوْلِ الْبَلِيَّاتِ قُضِيَ حَاجَتِي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ بِإِدْنِ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

میکن و در دنیا مانند کسی باش که روزه باشد و با قدرت افطار کند و شبیه در امت زین هاترین است که پیش از تو دیگران بران میشتند
و اساس جهان ساس است که گشتن و در آن تصرف کردند اگر مملکت داری پس پادشاهان که آنرا گشتند و اگر دود و فرزند داری

از تمام است خواهد بود است و بدینا شمار کند و بوسیده خواهد کرد و آنچه را که آخرت فرمودند خیریت باشد و محسوس هر که چشم داشته باشد
به جای آنکه عقل داشته باشد می بیند که هر کس چه از شاه و چه از یک و چه از ذلیل و غریز و غنی و پیر و جوان روزی در دنیا است و بعد
قوه است چه بنور چکه آنچه خواست داشت سر انجام نموده در میان یکبار و دو و دواغ باز بیند بیناید و دیگران در میان آن
افشد و چه را بر آید میزند شعر خواهد بود که بر دلش اعلی تا که در سر کند باغ انداختن پس وای بر دل که بگریه
لذات فانی از جادو و دواغ بر سر حلیه بفرود کند و پیش فریفته کرد و جفا زنده عمر یک در بازار طلبش تلف سازد و دروغ
قوت جواد که در کشیدن باز رخسار در بازند شعر بخند را اینا فلان زینوخت اما بخند از اقرار اعیان فلان زمین دیوم دم افزار
شعر اعجب دلتان بگرفت و شد جانشان ملول زینوخت اما عین دین بپای ناگوار عرصه ناکش و بقعه ناول پسند است
ناسودمند و ترقی ناسازگار مرک در وی حاکم و اوقات در وی بادشاه نظم در وی قهرمان و مشه در وی پیکار حضرت
سیدالاجید بن علی السلام میفرماید که بداند که دنیا نیست کرده و میرود و آخرت رو کرده و میاید و بهر یکرا ابله است پس کسی که دنیا را اهل آخرت
باشد و دنیا و دل را دنیا بردارد و آگاه باشد که گساید دل از دنیا برداشته اند و اهل زهد از دنیا هستند با طوق در زمین قرار داده اند
و فرس خود را خاک و از دنیا منقطع گشته اند هر که از دنیا دل برداشت همه مصیبت های دنیا را و او سهل و آسان میگرد و بداند که خدا را
بندگاریست که کوای میبندد اهل بهشت در بهشت و اهل دوزخ در دوزخ هم کس از شر ایشان مامون و دلهایشان مخزون بارشان در دنیا
سبک کارشان باد و اینان که دوسه روزی زنده بر خود پسندیده و دوسه روزی جاود بر آخرت پدید رسیده و چو نب در آید در خدمت
پروردگار بر قدمهای خود پیاده و از دیده جوی آب بر رخسار خود گشاده از پروردگار خلاصی خود را از آتش جهنم میطلبند و چون در آید
بامردمان بکلمه و دانه و سبکی و بر سر کار می رفته اند از خوف و عبادات مانند چوب ترشیده شده هر که انجا ایشان را از این جهان بگذرد
که چاره و بر صفت و ایشان مرضی نیست یا چنان بکمان نماید که عقل ایشان پریشان شده و پریشان ایشان از فکر کما عظمی است که در پیش
دارد حضرت امام محمد باقر علیه السلام بکار انصاری فرمودند که ایجا بر صفت دنیا چه میتوان بود آیا و یا چاره و بیکریت غیر از خدا نیست چو نبی
جابر که پوشی یا زینکه شنو خود را از آن پیش از آنجا بر اهل ایمان دل بدنیانی بندد ایجا بر آخرت خانه بقاء و قرار و دنیا بر اهل قاف و است
و لکن اهل دنیا را غفلت فرود گرفته و از دنیا و عجبی است از این برده است حضرت صادق علیه السلام فرمود که دنیا مانند آب و ریاست
شد از آن سینوسه تشنه که از او میشود تا او را بکشد و فرمود که چون آدمی و بار و زرا امر کرد که بدعت فرعون رود و حی باستان
فرستاد که اگر خواهم خندان زینت دنیا را بشمارم چه کنم چون فرعون شمار امیند بخوار کی خود را بشمارد و لکن من دنیا را بشمارم
باز یکم و بر شمارم دنیا یکم میگویم و با همه دستا خود چنان یکم و نیم دنیا را از ایشان دور میکنم همچو یکم ششایان مهران که بکشد
خود را از جامای خطر پاک و کینا بهای زهر پاک دور میکند و این نه از این است ایشان در دوزخ من بلکه بجهت است که کامل کنند نصیب خود را
از کرامت من لعمریه پس خود را نصیب میکند و باو میکشد ایفرزند دنیا را آخرت بفرودش بامر دور و اسودگنی و آخرت بدینا مفر و شام دور
زبان کنی ایفرزند پیش از تو مردمان ز برای او و خود اموال شمار جمع کردند مال از برای ایشان باقی ماند و نه اولادشان باقی ماند و نه
بدستیکه تو بنده هستی نزد ترکاری فرموده اند و تو وعده فرمودی داده اند کار خود را بکن و فرود خود را بستان و در دنیا بگویند
باش که سینه زاری فدای آن خورده تا فریب شود و فریبی آن سبب کشتن آن کرد و دنیا را چون پلی دان که بر سر نهیست هر که از آن گذشت
و دیگر بر کزبان عبور میکنند پس در اینجا بایست و بچرخان مشغول شود که ترابان امر فرموده اند شعر جو باید رفت در منزل نهادن نباید
سر بل استادن ایفرزند که چون خود را در موقف حضور پروردگار بداند از چاره خوار شود و جویید جوی که از او در ظرف
کردی و از عمر تو که از این بر باد دادی و از مال تو که از اینجا آوردی و از آنچه کردی پس میباش جواب ترا داده کن و غم دنیا مخور که لایق غم
خوردن نیست غم دین خور که دنیا غم نبرد عروس کشیده ماتم نبرد چه خوش گشت است که هیچ جز از دنیا بدست تو رود و زنی بزیاید
که بیک پیش از تو صاحبی داشته و بعد از تو نیز صاحبی خواهد داشت و خبری تو فرستد که عاقبت و شاید که بخوری پس خود را برای بخوردن بکشد
میکن و در دنیا مانند کسی باش که روزه باشد و با آخرت فطرا کند و شبیه در ایت زمین چاره نیست که پیش از تو دیگران بران میهند
و اساس جهان ساس است که کشندگان و آن تصرف کردند اگر مملکت داری پس بادشاهان که از آن کشند و اگر دهم در زنده داری

در زید و خلف و اعراض ز دنیا

از آن سرور و دیت که زود باشد که بعد از من طایفه بیاید که پادشاهی از برای ایشان مستقر نمیشود
که بجای دولت که محبت یکدیگر بهم رسانند که متابعت هوا و بوس آگاه باشد که هر که از آن زمان
داشته باشد و بارش منی مردم با او صبر کند با وجود اینکه قدرت بر محبت ایشان داشته باشد
غیر قادر باشد و اینجهت خدا تعالی باشد خدا ثواب نگاه حدیق با و کرامت میفرماید و فرمود که
میگوید عرض کرد که نشانی از برای این است فرمود علی علیه السلام که گردن از سبزی غرور و در
از رسیدن آن روزی فرمود از خدا شرم نیندیشد بچنانچه بایه عرض کردند ما شرم میگیریم
نمیکند یعنی زاید بر محبت شماست و چرا جمع میکند چیزی را که بخورید حاجتی بر آنحضرت و از
علائق ایشان خاصیت عرض کرد که چون ملای مار آورد و صبر کنیم و چون بنیعی مبارک
مصبوبیک ایشان رسد شام میگیریم حضرت فرمود هرگاه چنین هستید پس جمع کنید آنچرا که
عاقبت باید گذشت و رفت بر یکدیگر چند نبرد و دیت که روزی بعضی از زبان حضرت صد
افشا و عرض کرد که یا رسول الله آیا از خدا غفلتی که ترا طعامی فرستد فرمود بخدا اینکه جان من در قیافه
دنیا تلاک کرد و در چهار دم بامن روان کند هر آنجه میگوید و لیکن من اختیار کردم که در سبزی و بار بار
دنیا بار فرخ و شادی آن بر رسیدنیکه دینا سر او محمد و وال محمد است و خدا از برای چنین سرور
ناره کردن از لذت آن پس از این راضی شد که آنکه تکلیف هر اهل آنچ بایشان تکلیف
یعنی صبر کن بچنانچه اولوالعزم از پیغمبران صبر کردند و بخدا قسم که چاره بچرا طاعت و دارم و
ایشان صبر کردند و فرمود که پیغمبران پیش از من بودند که بعضی از ایشان بقرع ملامتند
و این را دوست تر داشتند از اینکه خدا دنیا بایشان عطا فرماید و فرمود که ایمان بنده کامل
داشته باشد و کم چیز را دوست تر از بسیاری از لذاتش داشته باشد و نیز از آنحضرت مرویت
از براتیو طلاق عرض کرد که من خدا را میبخشیم که یکروز کشته باشم و یکروز سیرم را دورتر کنم
بجا آوردم و مرویت که روزی آنحضرت با جبرئیل از یکپروان آمدند و بیکه صفایا را فرستاد آنحضرت
که در بنام از برای ال محمد صد گندم برشته است و در آنجا سه سوره سخن حضرت تمام شده بود که
و فرمود که باقیامت بر ما شد جبرئیل عرض کرد که نه ایضاً صدی شهر سلطنت که بر تو مامل
سخن ترا شنیدم پس بر ما بجهت یکصدای روزی بر تو فرستاد و مرا امر کرد که آنها را بخندم
که بکس خط تمامه را از براتیو ماکوت و طلائع و غره کنم و آن شنت نبیا ملک و آن شنت نبیا
سپید باشد پس حضرت فرمود که جبرئیل اشاره کرد که تو اضع و فروتنی کن که خدا
من نزد من مرویت سببیکار که از نماز خود لذت برد و عبادت پروردگار خود را پس بگو بچنانچه
کفایت و قناعت باورسد و بر این صبر کند و چون یک بر او در سو دهم میراث او کم باشد هم
بشر حوائج گذشتد سخن نزد او فرستاد و پیش طلبید آن شخص گفت شریکه و رطوف دارم
شریست از برای صحابیان حضرت فرمود خداوند مال و اولاد این مرد را بسیار کن و گذشت
آن شخص آنچه شریکستانهای کوفته اند بود و دوشید و با آنچه در رطوف خود داشت جمع کرد
بن بلی بود که فرستادم چنانچه بفرماید پیش ازین بفرستم حضرت او را دعا کرد که خداوند بقدر
یا رسول الله آن شخص که فرموده تر از او کرد دعا کردی که اگر طالب آن بشیم و آنرا بکنند متکثر از
حضرت میر سلام علیه السلام فرمود که مردم سه طایفه اند زاهد و صابر و راضی با ما بدید نعمت او شاد و
دنیا با برنده شاد و شود و نه از چیزی از دست او بیرون برود و محزون میشود و نه همیشه در آن

در زهد و اعراض و کلف از دنیا

رغبت دارد و اما هر وقت از برای او میسر شد خود را از آن نگاه میدارد و چون دی عاقبت از برای او
 از خود داری و شش سنی و فزونی و آمار آب بکشد ندارد و هر یک که دنیا باور دارد و خواه حلال
 هیچ نوعی اگر ضیق و آسود و حرمت و برود و نیز از آن حضرت مرویت که علات طالب آخر
 و آگاه باشد که دل برداشتن و زید هیچ را بدی در دنیا نیست و اگر کم میکند و حرم هیچ
 پس بخون گشت که از انصیب خود در آخرت محروم شود و بی شکر علی کج ایالم در خرابی و در
 حضرت باقر علیه السلام مرویت که خدا تعالی فرمود که قسم بغر و حلال و عظمت و بهاء و بلند و
 چهار بخور و در خرابی از امور دنیا که یکایک من دل و راغنی و دنیا میگویم و شغل و فکرا و از آن حضرت
 میگوید و از برای و بهتر از برای تجارت میگویم و نیز از آن حضرت مرویت که بالاترین مدد و
 باشد که دنیا در دست هر کس میخوابد باشد پس هر که نفس او گرفت و غریبه دارد و دنیا در دست
 دنیا در نظر او اعتباری دارد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که زید بگوید در آخرت
 باز دارد و از آنرا که نمی بدون اینکه ماضی برفوت آن داشته باشی و عیجی بر برگ آن غایب و
 انصاف ستایش کنند و با عیجی عوض طبعی بکشد که از راحت خود دانی و گرفتاری باز آید
 باشی و از این گشت که احشای که از برای دنیا و دولت را بر غرت و می و عباد و تر از این را
 در دنیا و دل و در آخرت باشد و حضرت امام رضا سلام الله علیه فرمود که هر که صبح و شام که
 وقت شبانه روز خود را داشته باشد گوید که همه دنیا از برای او جمعیت و شکر و این دنیا
 احشای که در عین تقدیر است در خلقت زهد که همه دنیا و اولیا انصاف موصوف بکمال
 باز دارد و اگر این بودی که قرب پروردگار و بخت و در قرار با موقوف بدی عظمای نوع
 کار و دانیان اسرار خود چنین تنگ و محرومندی نگاه کن با حال کلیم الله موسی بن عمران
 را و ماضی چگونه در دنیا زندگانی کرد و غایب قوت و یکایه و زمین و برگ و درختان و در اکثر
 سکه علف که خورده بود از ظاهر یک مبارکش دانیان بود و نظر کن بر قرار روح الله علیه
 از برای موجود و در میان که جامه و چیده را سوی بود و خوراک و برگ و درختان و علف و حرم
 حلال آن نداشت هیچ روزی قوت فریاد خود را ذخیره نکردی و هیچ سنگی نداشتی هر که
 و برق و اگر قوت و هر طرف بطلب نیایی روا شد که خود را بجای رساند و نیز از و بر پشته
 و در که بی نیازی رسید و اهل انبار شدند و دیدنیری در انبار مادی دارد و در انبار نیست و در
 دادی و از برای این اولاد مقرر نمودی خطاب رسید که اوای تو در سقر نیست است چه
 همه انبار است خود او فریده ام و چهار هزار سال که هر روزی از این بر تمام عمر دنیا باشد
 و امر فرام نهاد و آنکه که گنجینه را زاهدان در دنیا با بیعت و غر و سی زاهد طفل علی
 خبری پرسید و از درستی پوست بدن و سوراخ سر و رخ شدی روزی ادرا و در خودی
 با است است قد چون از او پرسید و می پرسید که ای کجی دنیا را اختیار کردی پس از است و
 بکجا و نظر کن در طریق و در قضا حضرت پیغمبر از آن صلی الله علیه و آله و سلم که او
 که بعد از بغت و در دنیا که است و در دنیا بود و هیچ صبح آن حضرت و اهل پیش میرند و مکمل
 که آنکه صبح از آنکه میرند و آن حضرت و اهل بیت و از برای سیر تناول و فرمودند که
 بود که از او تیر کردی بود و دردی آن خواستی پس از آنجا باز کردند و حضرت را بخوان
 باز داشتید باری عباد را در این دو و ناکسند و بی شغاف افاد که آق برگزیده خدا جابجا

در ستایش ملکه قناعت

من اجتناب فرزند مال در وقت حیات است که چاره عمر او را نهاده و قدری زندگانی را برای او ذخیره نهاده و چاره روزی او را در حق بیگانه نهاده و در وقت حیات او را در حق بیگانه نهاده و چاره روزی او را در حق بیگانه نهاده...

و در ستایش ملکه قناعت

و در ستایش ملکه قناعت

در ستایش ملکه قناعت

منی هر که برین کاری کند خدا او را از هر غمی راه نجات بخشد و روزی او را برساند از جانیکان بدشته باشد و باید هر کسی در امر زندگانی و گذر از گذر نگاه سازد و از خود بگذرد و ملکه قناعت را از خود نداند و اطاعتش را از خود نکند و از کارهای بیگانه بپرهیزد و از کارهای خود بگذرد و از کارهای خود بگذرد...

و در ستایش ملکه قناعت

و در ستایش ملکه قناعت

درمان طریقہ حصول مکہ منجاست

چون سر نخست من بخار دگر در جهان پست من درون فرود آمدن شاد کن ز روز فرود آمدن یاد کن و چون بنظر آید
و انشی خود را بخواهی بنواهی و عطا بخش بدو دل از مال بر کن و پوسته بدل کن و احاطه بقدر اجناسی که بخواهی احسان و بدل را عین شود طلب
صف سخاوت باید که چون را ده عطایه کند و در آن توقف نکند که شیطان لعین در مقام و سوسه بر آید و او را وسوسه کند و از فقر و کم شدن مال
ترساند و اگر مرض بخل مزمن شده باشد در مقام تسلی نفس خود بر آید و شحرت و بر ملا و محبت عباد و نام نیک و شنای دور و نزدیک را بسطد و او را
و بسیار در اینها و در نام نیک استقامت نماید تا از این راه رغبت نماید و دست او بسدل و عطا کند و شود و نفس او را بکمال و بخشش طبع
کرد و اگر عطا بانی قصد تمام از صفات زهد است و حقیقت سخاوت نیست چنانکه مذکور خواهد شد و لکن این اندک است که حق تعالی از شیر
بارگردد و نسبت از یاد او برسد و او را بکجی و امثال آن منقول میکنند و دشمنی است که بکجی از بی کمال طفل نیست و لکن بعد عطا
شوق و بکجی میشود پس بچنین شخص ضرر ندارد که ابتدا دل خود را بقصد مالشاد کند تا عطا مال از دل و تمام شود و آنوقت در صد
تبیح قصد و نیت خود بر آید و مخفی ماند که عمده در علاج اینصفت قطع سبب است و سبب آن دوستی مال دنیا است پس از دوستی
اموری دیگر که برا حسان مرتب میشود و سبب دوستی مال با محبت لذت و شوخیهای دنیوی است که مال با آنها میتوان رسید یا بکسر
طولانی با تجربه نگه داری و ذخیره کردن برای اولاد است یا بدین سبب خود مال را در از حقیقت آنکه مال است بچنانکه می پسیم که بعضی
از بزرگان کار افتاده اینقدر مال دارند که آنچه امیر معبر خود دارند کفایت ایشانرا میکند و اموال بسیار زیاد میماند و فرزندی هم ندارند که
احتیاط او را کنند و با وجود این شب و روز زحمت را به تحصیل مال و بر روی هم نهاده اند و با باشد که بخود نهایت تنگ گیری
و شفت گذارند بلکه از دادن محسوس و رگه مضایقه کنند و خرج کردن دیناری در علاج بیماری خود را ضعیف بنشیند و چنین کسی عاشق
در هم و دینار است و لذت او با داشتن مال و با وجود اینکه میماند که میبرد و دشمنان مال او را غارت میکنند و دیناری بضرر دنیا
یا آخرت خود دینارند و این صفت که معالجه آن در نهایت سخت است خصوص در ایام پیری زیرا که مرض در آنوقت مزمن شده است
و قوت گرفته و بدن ضعیف شده و مقاومت با مرض نمیکند و چنین کسی در نهایت ضلال و کفر است و مصلحت ضرر الدینا و الاخره است
بلکه هر که فرقه میان سسک و زیاد تراز قدر حاجت از مال بسند حاصل و احق و نادان مطلق سعدی را از بهر خوردن بودای پسر بر
نهاده و سسک و جدر و چنین کسی مال کند که تفاوت مالیکه خرج بکنی و بکار تو نیاید با خاک محروم و در ایام تنگ و کلون چه جز است
چنانکه اگر که در روز غارت تو بخواهی طلا و نقره مدفونست چه تو خرج بکنی با خاک چه فروق و حال اینکه اگر از روز بهر از سسک پنهان کنی و بکار
از ایام دنیا خواهد داد و شمر خواهینه باید و خواهی بیاز ک آنچه دهند از تو ستانند باز و اگر نیست است بنموت و طولانی باشد یا بجای
از آنچه در حرص و فحاشی گشتم و آنچه در علاج طولانی باید نمود و اگر جمیع مال بجهت اولاد یا فرزندان باشد این نیت مکرر از اعتقادی
و بخودی زیرا که پروردگار که اولاد او را افزوده است روزی نیز بجهت ایشان مقرر کرده سعدی بکنی طفل و ندان برآورده بود در
سر بکسرت فرورده بود که من مان و دیگر از کار ابرش مروت نباشد که بکار ابرش چه بکاره گفت این سخن شش بکرتا
زن او را بهر دانه گفت مخور پول ابلیس جان دهد که اسکی که دندان دهد مانند توانست آخر خداوند روز که روزی
رساند تو چنین مسوز دیده جوب بکش بکسر چه قدر که آن که در طبعی در از سرشان رفته و هیچ مال بجهت ایشان نکند شسته با وجود این
بسیار حال و مروت ایشان را که اینک اموال بسیار از بجهت ایشان مانده بهتر و بیشتر است که ای سسک که آنچه دارد و با اسطوارت در بود
باشد و حال اینکه فرزندان صالح و پیر هر کار بوده باشد خدا بیکو تر و جی کفایت و کار سازی از آنجند و اگر فاسق و شرور کار باشد یا اگر که تو
بر حجت و تصدیق محکم کرده و بخورده صرف لهو و لعبت معصیت خدا خواند و مطلق آن را بنماید تو خواهد شد فصل جو خدمت بخلا و استی
و معالجه از استیاضی و فضیلت صف سخا و تریا فی و دانست که آن حد وسط میان بخل و اسراف است و ابیاری است از صرف کردن مال در مقام
واجب یا محسن یا تبس یعنی کسی که بهر مذکر برکت آن شرع مذموم و در نزد خدا و بجا تعارف و قیاس نیست مضایقه نکند و الا با مصرف زیاده
که اگر کسی از اینها مضایقه داشته باشد بخل خواهد بود که آنکه واجب شرع را ترک کند بخیر باشد و مضایقه از شرع رسیده و در شرع مقرر شده
معین و مضبوط است و اما آنچه بجا عادت و عرف لازم و در گمان در نزد ارباب فضل نیست اما حال و اشخاص و اوقات مختلف میشود
زیرا که می پسیم که بعضی رفتار را در از اجابت از غنی و صاحب دولت محبت که از فقر و شح نیست و آنچه در مضایقه کردن از خویش و تو خود فرست

درجہ

در بیان عطایای واجب و مستحب

[illegible]

وہابی

15.

در اذات اتفاق است

سید پاکه خبری است که تحصیل کرده اند باینکه بگویند شالو الترتی تقوا اما چون عینی نمی بیند اتفاق کند در راه خدا
انچه را که دوست دارد و در هر وقت واد است که می شود بگوید صدقه از صد هزار در هر پیش بصد و سیس آن است که آدمی آن بگوید
از مال طلال و خود بد و دیگری صد هزار در هر روز از هر یک چندان بختی آن ندارد بد و هم اینکه اگر تواند قدرت داشته باشد
ایضا بقیه بد که رفع فراق شود و غنی گردد باز هم انچه بعد از دادن دست خود را بوسه زد که بستی رسیده است که بایب
دست ضایع حضرت امیر صلوات الله و سلامه علیه فرمود که چون بختی باقی باشد چندی داده است دست خود را بر دامن خود
میوسد بر سینه که خداوند قاتر امیر و حضرت پیغمبر صلعم فرمود که صدقه من بدست سال می رسد بادت خدا بر سر حضرت صادق
مرویت که خداوند عالم فرمود و چون بختی که از او گرفته ام که صدقه را که از اوست خود می گیرم حتی آنکه می ریا
زن خرابه یا نصف خرابه را تصدق میکند از آن بخت می گیرم و برورش میدهم بختی که کسی که اسب خود را برورش میدهم و جزو وقت
بملاقات من رسد از او بد و مثل کوه از بدتر که دو از بدتر آنکه چون بختی بقیه دهند از او التماس دعا کنند زیرا که دعای افقیر
در حق و مستجاب شود مرویت که حضرت امام زین العابدین صلوات الله و سلامه علیه بنام خود فرمودند اند که دست بخار را بقیه
کند که دعای سالی بقیه فرمود و خادم را فرمود که بنام خیری و می بگوید و عاقل و غیره و دست که بر کاره قرار خیری میدهد یا بد میدهد
ایشان را که شمار دعا کنند که دعای ایشان در حق مستجاب شود و در حق خودشان مستجاب نشود و آنچه بعضی از غرقا گفته اند که توقع دعا
از غیر کند بخت اینکه این نوع حکما فیت خلاف طریقه اند و اعتباری ندارد سیر بدیم آنکه در بدل و عطا استحقاق و انتظار دارد
نعم احسان را در شوره زار خیر سختی ضایع سازد و بهوس شورت نام نیک بیدل و بخش بجا دست کشاید زیرا که بدل مال با بخت چندان
نصیله بر کل ندارد بلکه هر دو از مرکب کرماند و خود ظاهر است که با وجود بنوایان خور نوازش بصاحبان لک و کرد و آب بدیا
بستن است و با در دستان سکه مال عظامان حرفه الحال سنگ بگو که کندن دما از از اتفاق بین عمرت و پریشانی است
بلکه عرض است که ارباب بخت و کرم شایسته که را در کسی منظور داشته باشد پس فاق و اشرار را بر بیکان و اخبار مقدم ندارند
چنان و نادانان بر جمل بنو انور ترجیح دهند و رعایت معلما بر بنیان ضرورت دارند و در سبکی بی ضعیف پیش از انچه کسی کنند
و با وجود عضو جرح مرهم بر عضو می نهند چهار دم آنکه ملاحظه تربت قرار بکنند و کسانیکه ثواب عطای با نیا پیشتر است مقدم دارد
پس مقدم دارد عطای با بل و روح و تقوی و علم و صاحبان ایمان کامل را بر غیر ایشان و پیغمبر فرمود که اید خود را بر خیر ترا که بر کار و لکن بهتر است
که اسال این محاصر اشغال صدقات و زکوة واجب خطا بکنند زیرا که اینها کمال است که اخراج شود بلکه بدهد و خلا ایشان را و دست و پند
مرویت نه اند و بی صلوات الله و سلامه علیه که سختی زکوة متصفین شیع محمد و آل و همد که چندان بصره نه داشته باشد اما کسی که
صاحبان دیده و بنا و دوستی و و برات از دستان بمرتب بالا رسیده اند آنها را دران دینی شایسته بلکه نزدیک تر باشد از ایشان و ما دران
که مخالف شایسته پس ایشان را زکوة و صدقه بدید بر سبک شیعیان با ما مثل بکنند و لکن خطا بکنند زیرا که این صاحب بصیر خود را و جود
و با ما و امان ایشان را و زکوة و صدقه بدید از این که چوک اموال خود را بر ایشان بریزد و بهتر است که آدمی صدقات و زکوة خود را بیکایک بوسیله
پیش ایشان بدست مردم و با نره از خواستن از خدا و در دین بدید زیرا که اینان از نوعی از سرگ خالی شده حضرت صادق علیه السلام
در بیان مبارک و یا تو من اگر هم بانه و هم شکر کن یعنی اگر مردم ایمان نیارده اند و شکر کنند فرمودند که این مثل بیت که کسی بگوید اگر فلان
کس نبود من هلاک میشدم یا اگر فلان نبود فلان چنان می رسید یا عیال من ضایع میشد می بیند که این از اینها در ملکش شریک قرار داده
و از چنانکه بیک بدل و عطای بان بر ثوابان پیشتر است کسانیکه بکشد که اظهار شجاعت خود را بکنند و برده بر روی کار خود فرودند و او
ارباب بر و عزت باشد و از اهل محل و مستجاب بوده باشد و خواهند مردم ایشان را می دانند و در بار غنی نمایند و از همه بهتر برای قیام
و خوشان و دومی الارحام اند و اتفاق بایشان صلوات الله و ثواب از بختی که می دهند و در بعضی عاوت و ادر است که صدقه کی قبول
نیت خویش او عیال باشد با و او دیگری بد و در روانی دیگر و ادر است که افضل صدقات عطا کردن بختی است که عداوت داشته
باشد با آدمی به آن موجب مخالف نفس و خلوص نیت او نیست فایده بدانکه چنانکه از برای بدیده عطا ادر است که بدو رشه از برای خیر
باز ادر است اول آنکه آنرا گرفت و در آن اسراف بکند و بقیه مصارف ضروری نه سازد و حسن کند دوم آنکه بکشد و

در خمر که از عظامای واجب است

حق انفس و بنده را نیز بشاند و اورد و عاوت شایسته بخت حضرت صادق علیه السلام فرمودند و گفت که باینکه اگر سدا و جبر بکنند سختی
عرض کرد که کسانیکه فرمودند مرویت که کسی با و بختی کند و او کفران نیت او را کند و این باعث شود که بختی بدیگری نیکی نکند سوم آنکه
هر چه با و بدید بختی شمار و بدست آنکه داده است بکشد و اگر عیال از او مطلع شود و بشاند و اگر خیری با و بدید و او را بگوید و طاعت او را
بکشد چهارم آنکه از مالیکه حرمت داشته باشد و شهادت باشد اجتناب کند پس از چنانکه مال او حلال نیست یا حرام است یا حرام است یا حرام
اثر از بختی خیری قبول نکند پنجم آنکه زیاد تر از ضرورت و قدر حتمیاج را قبول نکند ششم آنکه علانیه و بر ملا سوال بکند خصوص از
کسی که اگر نخواهد بد مخالفت کند هفتم آنکه علما و پیر کاران از قبول زکوة و صدقه یا مضطر بکند و مستماع نمایند ششم آنکه اشغال آن
اشخاص خیر را که بکشد انکار بکنند تا شرف مرویت ایشان ضایع نگردد و اگر آنیکه عرض از اظهار شکر کرداری و صدق بیان بکند و فرقی
خود و هر کس نیست و بدید دوم از عظامای واجب عرض است که مال با و اذات عاوت در حالت خود خوانده عالم بخت بخت بخت سدا
ایضا بقیه و الا مقام را از سایر خلق ممتاز کرده اند و دست که رفتن زکوة را که او صاحب مرویت برایشان پسندید و از احوال مخصوصه بختی از برای
ایشان مقرر فرمود تا از فقر و فاقه خلاص گردند پس فرمود و اعلم انما غنمتم من شی فاقه نه غنمه و لا رسول و لدی القربى و هیستامی و لکالین
و این البطل انکم مستم بانه و ما از انرا طایفه عاوت با و ام القریان خلاص بکنند باینکه هر نفس که شایعه شود و عیال مال خدا و پیغمبر و دوی لک
و سالی و ایام و این اسبیل ساد است و باید از ایمان برساند اگر ایمان آورده اند بکند او با بختی نموده خود را زل کرده ایم و ازین آیه مبارک
ستفاد میشود که هر کس عیال خود را بداند از اهل ایمان نیست و بختی بکند و بدیده است پس لازم ایمان است که آدمی در دادن عیال کوتاهی نکند
و در بختی خود را محتاج بکند از حضرت پیغمبر فرمود که شفاعت من خیر است از برای هر که در بختی مرا ایستاد بخت بدست و زمان و مال و فرود
چهارم آنکه در روز قیامت من شفاعت ایشان را خواهم کرد اگر چه کناه اهل دنیا را آورده باشد کسی که اگر ام کرده باشد در هر امر و کس که در
ایشان را آورده و کسی که از برای ایشان کرده باشد در وقتیکه مضطر باشند و کسی که ایشان را بدل و زبان و دست داشته باشد مرویت که
چون روز قیامت شود صدای از جانب پروردگار بکشد که ای فلانی خاموش باش که بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید
گوید که ای فلان هر که او را بدید من نیست و بختی باشد بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید
عطا و رسول و راست بر او انحضرت و فایده که هر که با و بدید من نیکی نموده و با نره از عاوت شایسته بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید
بوشانده بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید
که انچه ایشان را در هر جای از بخت که خواهی جای بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید
بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید
و نهایت فرشی از برای سدا و بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید
محتاج نمایند بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید
کافه امام از فیض وجود بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید
اهل زمین مقاط است سوم از عظامای واجب تقدیر اهل و عیال و آن بر بطریق بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید
آن خود و احییت حضرت پیغمبر صلعم فرمودند که هر کس بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید
بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید
خدا را و بیشتر واجب میگرداند مرویت که روزی جاب رسالت با و آمدند و دیدند انحضرت نشسته اند و عیال با و میکنند
و حضرت سیده النعام در پیش دیک نشسته است حضرت رسول تم فرمودند شش نوب ای ابو الحسن و منیکم که بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید
نیت که در خانه امد از ن کند و باری و فایده که آنیکه خدا با و مید بد بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید
و شایع عداوت بر سر برد و عطا میکند از ثواب با و مثل آنکه بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید
مشغول خدمت عیال شود و مضایقه بکند خدا را و ادر در فقر و محرومیت و در روزی ثواب بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید بختی بدید
بر هر قدر میگرد بر میدارد و ثواب حج و عمره با و میدد و بعد در دیکه در بدن دست تهری در بخت با و عطا میفرماید یا علی یک ساعت خدمت در

در بیان تمام صدمه و فواید است

خانه بهتر است از عبادت هزار سال و هزار حج و هزار عمره و هزار بنده که از ادب و هزار مرتبه جهاد و عبادت هزار مرتبه و هزار نماز و
و تسبیح هزار جازه و سیمر کردن هزار کرسنه و پوشانیدن هزار برهنه و روانه ساختن هزار اسب در راه خدا و بهتر است از اینکه توره
و انجیل و زبور و قرآن تلاوت کند و هزار اسیر را آزاد کند و هزار شتر که با سگین بدهد و از دنیا بیرون زد و در آنجا که خود را در بهشت
ببیند یا علی خدمت عیال کفاره کنان کیره است و غضب پروردگار را بشناسد و مهر و عیالین شود و حنا تر از یاد و درختان را دفع
نمکد و اند یا علی خدمت عیال را میکند که حدیث باشد یا در یکصد خیر دنیا و آخرت باشد و خوش باشد شربت که عیال آدمی سیران او بیند
پس اسیر بخورد و دوست بپسندش اگر نکند نشویش است که خدا این نعمت را از او بگیرد و حضرت امام رضا صلوات الله و سلامه علیه فرمود
که باید در بر عیالش دست بدهد تا از روی مکر او را نکند و مخفی نماید که طالب ثواب و از اخراجات عیال را از او آت که گفت خود را
ناقص کند و از سعی که میکند و زحمتی که در تحصیل معاش ایشان میکند رضای خدا را خواهد و از تحصیل حرام و اموال شه نامک صواب کند و از
برای حال بخرطال نیارد و در اخراجات میانه روی کند بر عیال شک گیرد تا ایشان ضایع گردند و نه اسراف کند تا خود ایشان را ضایع
کند و به ملکات برسد و سزاوار است که طعام پاکیزه که باشد مخصوص خود یا بعضی از عیال نکند بلکه همه یکمان باشد مگر اینکه خود یا بعضی از
ایشان طعام خاصی بخواهد یا بشنید بچه مرضی یا بعضی یا بخواهد چیزی را که برای عیال بگیرد و صف از در پیش آنها نکند و چون نضره بپسند
همه عیال خود را بران بیند و رویت که خدا و ملائکه صلوات میفرستند را بل خانه که جمعیت خیری بخورند و اما خطای می باشد این نیز جدو
اول صدقات متجرب است و ثوابان بسیار و فوایدان شمار است و از جناب مطلب بنویسم مشغولت که بدین سبب که خداوند خود را
نیت دفع میکند بصدقه مرض و مصیبت و موافقت و عفو کردن و عیال بر سر فرد و دادن و دو و پنج و آن گاه افاق بهین سیاق معاد و روح
از شره است و بد که خدا تعالی برکت صدقه آنها را دفع میکند و از آنحضرت مرویت که هر کسی در روز قیامت در سایه صدقه خود خواهد بود
تا مردم از جای خود فارغ شوند و فرمود که زمین قیامت آتش است که صدقه در زمین که صدقه او را سایه میافکند و نیز از آنجناب مرویت
که هرگاه سالنی در شب بصورت مردی سؤال کند او را در نکند و این تخیص بجهت آنست که احتمال می رود ملکی بصورت مردی در شب
سؤال میکند بجهت آنجناب مرویت که موسی و وحی شد که ای موسی اگر ام کن سائل را بدون خبری یا بخی نیکی و بدستی که نزد تو میاید که بگو
انست و بجزن بلکه از ملائکه است که آنجناب میگذارد و زحمتی که نم بوداده ام و سؤال میکند ترا پس بدین که چگونه رفتار خواهد
نمود و از آنجهت نیز خدا صم ترغیب فرمودند بر رد کردن سائل اگر چه برهمنی سوار باشد و از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مرویت که
میگوید و صدقه بر طرف میازد هر از میا و از بد بر سر و دفع میکند از جناب خود و بعد از قسم مردن بدو و از حضرت امام صادق سلام الله
علیه مرویت که دو انگشت شمارا بخورد بصدقه و دفع نماید با راجع و طلب روزی کند بصدقه بدو و سبب صدقه از میان رنج و عصبه سطا
پرون میاید عیسی چون بخی قصد صدق کند بصدقه سلطان او را و سوسه میکشند و هیچ خبر بر سلطان که اثر از آن نیست که صدقه بنویسند
شود و این صدقه است بدست خدایم برسد پیش از آنکه بدست غیر رسد و نیز از آنجناب مرویت که بخت از برای ما چیزی سائل بدیند و آن
سائل را مکنند که برای او دعا کند هر که در وقت صبح صدقه بدهد خدا دوستش روز را از او دفع میکند و در حدیث دیگر از آنحضرت مرویت
که هر که در اول روز صدق کند خدا بر سر او که در آخر روز از آسمان نازل میشود از او دفع میاید و هر که در اول شب صدق کند خدا بر سر او
که در شب از آسمان نازل میشود از او بر میدارد و آنحضرت چون ما را خبر از انجامیاد و پاسی از شب میگذشت آنجا که در آن زمان و بول
و گوشت بود و بدوش میکرد میشد و بدر خانه قهرای اهل مدینه میزدند و ما ایشان تقیم میفرمودند و کسی از آنحضرت را بخواست تا از دنیا رفت قهر
خود بدین تقیم توقیف یافت که آنحضرت بوده از آنحضرت پرسیدند که سائل از آن سؤال میکند و ما از آن تقسیم حضرت فرمود و خطا کن
هر که در اول تو اثر میکند و رحم و در اول تو میاید بخی از آنحضرت سؤال کرد که شخصی بدیکری چیزی میدهد که بخواهد حضرت فرمودند که بخوا
واسطه مثل ثواب دهنده است و از ثواب دهنده چیزی کم نمیشود و اخبار بسیار در ثواب صدقات وارد شده است و در حدیث
که اول خبری که در آخرت ثواب میدهد صدق است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویت که خدا دوست دارد و حاکم کردن جگر
شده و هر که سیر کند بجز شتر را از راه و از آنحضرت خدا تعالی او را در سایه غش خود نگاه میدارد و روزیکه هیچ سایه نباشد مگر سایه او
و از حضرت امام صادق علیه السلام مرویت که هر که آید بکس که در جایگاه باشد مثل کسب که بنده از او کرده باشد و هر که آید بکس که در

در فضیلت صدقات و اقسام مرآت

موضوعه آب یافت شود مثل کسبت که نصیر از نه کند و یک که بکین را راند کند مثل است که همه خلوار نه کرده باشد و بداند که انجیر
پنج صبر پسند که حصه و انصاف فرمودند اینک تو صدقه بدی و دو دیکه بدن تو صبح باشد و امید زندگانی داشته باشی و از صبح
ترسی و بگذاری تا وقتیکه جان بکلوی تو برسد بگو فلان را بفرماید و فلان را بفرماید و فلان را بفرماید و فلان را بفرماید و فلان را بفرماید
سخته را بنهان و ادین فضل و ثواب آن کلمات بی خلاف کرده اند و اینک ما از برای نصیر بهتر است که نصیر بگوید و در نظر دم اظهار
نکند یا فضل است که استکار کند و در علانیه بگوید و بعضی گفته اند بنهان و طایفه بر این گفته اند اینک استکار اول است و حق
که هیچکدام از این دو قول علی الاطلاق صحیح نیست بلکه مقصد و نیت تخلف می شود پس طاب سعادتی باید یافت احوال خود باشد و ملاطفت
احوال خود کند هر که ام مقصد قربت نزدیکتر باشد و از ریاضیات رافات دورتر از اجتناب کند مثلاً اگر طبع او مایل با خفا باشد و عرض
او کم افادین از چشم مردم باشد یا شویش اینکه دیگر کسی با وجودی نه بدو مطلع شود که گرفته است اشال بن استکار کند و اگر عرض او
کردن اغنیاء باشد بخیر و دادن با و دودل و میل با طهارت داشته باشد اظهار نکند و بر و بخود نیارد و بخند اگر بگوید که آنکه داده است
بخوابد و اظهار نکند و مسکندر اری و در کند و مدح او نماید طلقاً اظهار نکند و بر و بخود نیارد و باغات انفس پسند و در صرف
که دارد بخوده باشد و با بخل و مایه مراقب دل خود باشد و اشال بنه فایق و نکند ملاطفت کند زیرا که اعمال جوارح و اخلاص و ملاطفت کردن بن
نکند باعث خدۀ شیطان و نشأت آن نیست و دلم باید فایق غلبت که رسیده است که با و گرفتن محکم آن بهتر است از عبادت یک حال زیرا که
با نیل عبادت همه عمر زنده می شود و بخل عبادت تمام عمر میرود و دوم بدی است و انجیر است که آدمی بجه برادر مومن خود عطا کند یا بر سال
نماید خواه ضرر باشد خواه غنی بجه اظهار محبت و نیکد دوستی و این امر است محسن و مطلوب و در شرع پسندیده و مذکور حضرت پیغمبر
که با هم دوستی کنند و بدید بیکدیگر بفرستند که آن کینه را بر طرف میکند و از حضرت امیر صلوات الله و سلامه علیه مرویت که من بدید از برای مادر
مسلم بفرستم دوست تر دارم که مثل از تصدق کنم و حضرت امام صادق علیه السلام فرمود که اگر آدمی برادر خود را نیست که گفته
از قبول کند و هر چه داشته باشد بجه او بفرستد تکلف نکند سوم همایه کردن و از برای آن ثواب خیریل و اجلیل بدو شریعت
مقدسه وارد شده است از حضرت پیغمبر مرویت که کسی که همایه میکند هیچ خرد او نیست و فرمود چون همایه بر قومی وارد شود روزی
با او از آسمان باران شود و چون بخیر میوزد از کسانان لغوم را میامزد و نیز فرمود که هیچ چانه بر قومی داخل غیو نکند و اگر روزی وارد
اغوش است و نیز از آنحضرت مرویت که چون خدا بقومی اراده خیر نماید بدو بجه ایشان میفرستد عرض کرد چه بدید فرمودند میمان
باروزی خود میدید و کسانان اهل خانه را بر داشته و میرود و فرمود هر خانه که میماند داخل آن نشود و ملاطفت کند داخل آن نشود و از
حضرت امیر علیه السلام مرویت که هیچ مومنی نیست که صدای بای میماند نشود و با نوحی نشود و اگر آنکه خدا بکسانان او را میامزد از اگر
میان زمین و آسمان را بر کرده باشد روزی آنحضرت که رسید از سبب که او رسیدند فرمودند بهشت روز است که میماند بن و وارد
نشده و میرسم که مرتبه بن در نزد خدایت شده باشد و حضرت ابراهیم علیه السلام چو میخواست چو میخواست چو میخواست چو میخواست چو میخواست
دو میل راه بدون میرشد که کس را نبیند و با او خدا بخورند و او را ابو الضیفان یعنی پدر میماند میفشد و صحیح اخبار که فضل
و ثواب طعام دادن و آب دادن رسیده دلالت بر فضیلت میماند و آن اخبار را بعد از راست و وارد شده است که
هر که برادر مومن خود را طعام کند یا سیر کند و او آب دهد و او را سیر کند او را خدا و او را بهشت خدق از آتش جهنم دور میکند که با
پن بر خدق مسافت با صد ساله راه باشد و در روایتی دیگر رسیده است که هر که طعام کند مومنی را سیر کند او را از مخلوقات احمدی
قدر ثواب از اینست که بقتدر یا یا افکار یا خود ملاطفت جمعی را بیل دیدار بر دور هم جمع شود بهره کوئی و عیبت ملین میکند و
معارف اکثر اهل ایمانست که بقصد ریایا افکار یا خود ملاطفت جمعی را بیل دیدار بر دور هم جمع شود بهره کوئی و عیبت ملین میکند و
و انواع اسرار و مکتب می شود بلکه میماند است که مقصود از آن تقرب بخدا و اقدابست پیغمبر و دجوه برادران و شاد کردن دل
مؤمنان بوده باشد و قصد خود ملاطفت و فخر نهشته باشد و سزاوار است که فقر و بیکار از امان کند که اگر چه میماند اغنیاء و مطلق مردم
ثواب و فضیلت دارد و محتج که هر که میماند کند خویشان و همکاران را از آموزش نکند و کسیر که بداند میماند رفیق برادرشاق است
تکلیف نکند و زود خدا حاضر کند و در حدیث که شتاب در هر کاری از شیطانست که در پنج خبر که شتاب در آنها طریقه پیغمبر

در انواع خیرات و مبرات

طعام آوردن از برای میهمان و برداشتن بیت دشوهر دادن و دختر بکره داد نمودن قرض و توبه ارگانه و سرسنت است ک طعام
تقدیر کلیات حاضر کننده کمتر باشد که موجب نقص آرزو و مرمت و زیاده دگر که موجب تنگی مال و اسراف و با میهمانی کشاده روئی و
خوشگامی نباید و در وقت رفتن مادر خانه او را شایسته کند و خدمت میهمان رجوع نکند و از برای همان تیرا دایه خداست از
آنجا اینکه دعوت برادر مؤمن میهمانی اجابت کند و فرق میان غنی و فقیر بخدا بدکله بمغفر شود و توبه عده دهد و بعد صاف مانع
و عده دادن نشود مگر این یکبار و در باشد و حضرت پیغمبر هم فرمود که حاضر و غایب است خود را وصیت میکنم که اجابت دعوت
مسلم را کنند اگر چه بقدر تمجید راه باشد و هرگاه روزه سستی داشته باشد او را عذر قرار ندهد بلکه اگر بسند که او بخیری خورد
خوشحال بشود افطار کند ثواب آن افطار پیش از روزه خواهد بود و از حضرت امام صادق علیه السلام مرویست که هر که روز
باشد و برادر دینی خود را در شود و بگوید که روزه ام و افطار کند خدا ثواب یک سال روز جمعه او میبخشد و باید عرض از
میهمانی رفتن شکم پرستی نباشد بلکه عرض ااکرام برادر مؤمن خود و متابعت سنت پیغمبر هم باشد و اگر بداند که میربان از جمله
فناق یا طلبه است یا غرض از اوصاف ما یات و خود نمائیت برادر است که وعده ندید و اگر طعام یا خانه او یا خوشخانه
او حرام یا شبه نامک باشد یا در موضع مرتبت معصیت شوند مثل اینکه ظرف طلا یا نقره باشد یا مشعل بر ساز بوده باشد یا میزان
مرتبت سرف شده باشد یا در انجالو و لب یا هر زه کوئی یا عنایت مسلمی نبود که در همه آنها اولی وعده ندادنت و در بسیاری از
صور آن حرام است و از حضرت امام صادق سلام الله علیه مرویست که سرور مؤمن نیست در مجلسی بنشیند که در آن معصیت مذنب شود و شوا من کنیز
که یکی ناچار باشد از اینگونه ظالمی حاضر شود یا ناچار خردی بخورد و میل بغدادی خوب نکند و از جمله اداب میهمانی است که جوید داخل خانه میران
شد میل نصدر نکند بلکه هر جا که اتفاق افتاد بنشیند و اگر صاحبخانه طاعت با نماید بهمانجا بنشیند و بسیار نگاه موضعی طعام از آنجا مسأله و زند کند
و البته اکسی که نزدیک افشته اند تحت بیجا آورد و در بیجان میران نزد وایش از انتظار ندهد بلکه در رفیق تحمل کند اما نه ایقدر که تحمل
امر ایشان شود و وقت کار و تهیه برایشان داخل شود چهارم حق معلوم و حق صادر و اول عبارت است از آنچه آدمی بر خود قرار دهد که
هر روز یا هر هفته یا هر ماه یا هر سال زمال خود بفقرا بدهد یا صلر رحم بجای آورد و غیر آنچه واجب دوم عبارت است از رشتی از زمین یا دستار زرعی یا
اگر اندک یا چرم یا موه یا سایر محصولات که در وقت درو یا ضبط محمولات دی بخشنه چنان و فخر اینکه در آنجا حاضر میشوند بدو و در ثواب
هر یک از آنها اخبار بسیار وارد شده است و از حضرت صادق سلام الله علیه مرویست که خدا تعالی مقرر فرموده است از اموال اغنیاء
چند چیز از کوه بجایی که در قرانت که فی اموالهم حق معلوم غلار کوه است و آنچه نیست که آدمی قرار بدد یا خود را مال خود ولازمست بر او که نقد
وسع و طاقت نو دین قرار را بدد و آنچه را خود قرار میدهد که خواهد هر روز و اگر خواهد هر جمعه و اگر خواهد هر ماه و باید یاد داشت بر این کرد و
اخبار با تخمین بسیار است و نیز از آنحضرت مرویست که در زراعت و هکت یکی آنکه اگر ندی از تو مواخذ میشود دوم آنکه در دادن
آن ثوابت اما هیچک مواخذ و آن میشود کوه است و اما آنکه در دادن آن ثوابت آنکه خدا تعالی میفرماید و اتواحقه يوم تصاد و حق
تر عدا در روز و دیدن بصاحتش رسانید یعنی از آنچه میدروی دست و دست بیتی تا از روز فارغ شوی و در حدیثی فرمود که خلاصان است
که در شب موه میچینند و در و کلید و خم نگارند و با جار اندویشند که اگر چنین کنند تقوای نصیب میمانند چیم قرض دادن است و آن
از اثرات سخاوت و فضل و ثوابان پنجاهت حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هر که قرض بدهد مردی ناراضا نیست قدرت برادر
آن داشته باشد مال و در کوه است و خود او با ملک در نماز است اما از آنجه در و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که بر درخت
نشسته است که ثواب صد قدر داده مقابل میدهد و ثواب قضا بچهاره مقابل و در حدیثی دیگر از انس مرویست که هر مومن مومن قرض ده
از آنجا و در هزاره ثواب صد و دار مال با و رسیده و تر آن است که در هرگز مستعد مطالبه از آنکند و چون مطالبه از آنکند ثواب صد
دارد و حتی نمائند که مراد از قرضیکه ثواب را از رسیده است قرض آنکه است که از برای احباب باشد اما قرضیکه بواسطه آن نفع دینی صبا
مال میرسد و غرض و نفع بر دین ثواب ندارد و ششم مهلت دادن قرض در آنکه نداشته باشد یا تحمل کردن و واسمه نزلت بسیار
دارد بلکه از جمله واجبات حضرت صادق سلام الله علیه میفرماید که هر که خواهد حل سایه خود را بر او بندارد و در رویک سجایه بغیر سایه او
نباشد مهلت دهد تا در باران حق خود بگریزد و حضرت پیغمبر علی الله علیه و اله در روزی فرمود که گیت که خواهد خدا تعالی او را از شعله جهنم در

در مذمت مال حرام و خدر نکردن از آن

[illegible]

در علاج حسد و پان معاسد آن

صغیر و کار محسوسه و در انعام بکار خود درآمده اند شراحت هر یک که در کتاب کلمین و باغبان کرد و بدل صلح فصل حران رسد بعد از آن
تحقیق بداند که حد تو بکمی بافت ضرر دین و دنیای تو میشود و با کس مطلقا ضرری نمیرسد بلکه نفع و دنیا و آخرت باو عاید میگردد و اما بیک حد و این
ضرر دینی بحد میرسد خود امرت ظاهر و روشن زیرا که اگر نصف بجای آنکه گذشت از میر انبیا الهی گرفتار میگردد علاوه بر آنکه در تنبیه حد
جنتناک میشود تقضای پروردگار و کرامت دارد عطا می فرماید کار را که بحد کاسته و تمت فرموده و چنین بذل و کمال و در دست ممت و در
خود طریقه عدالت رفتار نکند و این مقصود خدایت و خدا را با خلق عبادت و اصل توحید و ایمان بواسطه این فاسد میگردد و چه جای آن که
ضرر با نماند و با وجود اینها غالب است که حد باعث کینه و عداوت و رکت و دینی برادر مومن میشود و آدمی بواسطه آن در شایسته و زور
ملایم مومنین و از این نشان شک نیست طایف و باغبان آن اگر کار و اعلا دین میکرد و در تحت خیر و نعمت و ارجح از برای کمال
اسلام و ایمان از بغل بچران و اولیا مفارقت میکند و اما این حد باعث ضرر دینی فاسد میگردد پس آنچه است که یک مملکت با این
پوسته در خون و الم و غم و غصه و غمت زیرا که نعمت با این بواسطه حد تو از دشمنان قطع خواهد شد پس نعمت که خدا با او میدهد بر اینی بر دل تو
میگذارد و هر بلای که از او دفع میشود بهر جا شود باز میگردد پس علی الدوام منوم و مخزون و مشکل و پریشان خاطر میمانی و آنچه از برای دشمنان خود می
بجای خود میخوانی و ضایع آن یک که دین و دنیا خود را فاسد کند و خود را در معرض غضب پروردگار و آرزو و مبتلا بلام بسیار نماید و اصلاح فایده با
لذت از برای او نداشته باشد و اما این حد کسی ضرر دینی بخود میرساند و دینی امرت ظاهر زیرا که هر چه فیاض علی الاطلاق از برای بنده خود
مقدر فرموده است از غنث و نعمت و کمال و جادیه از برای آن قرار داده اگر حق و انصاف جمیعند که تقصیرش پس نیاید نمیتواند کرد و اگر
تبع عالم بچیند زجای نبرد که استخوانهای نیت بر تقدیر او مانع نمید و در جلد قضای و رافع با نماند و لا رافع و لا رافع آنچه او را
و یکی نمیتواند گرفت و هر چه او حکم کرد کسی نتواند رد کرد و حافظ بر سحر و دور فرار چسبید و در کرد شد بر جاسا جسد است بعدی
سری که نکرده و بدیندگی کرای با نماند که کسی بقدر زبانی که بر کفر تو از سر کشند پیام دی کس کرد و بدیندگی اصل کتاب و کل کس بقدر
نهایت هر چه را و قیمت ثابت و از برای هر چیزی در زدا و قدرت معین و اگر چه حاصل نیتش را بدیندگی نیتی در عالم بکمی با نماند ی
چه کسی نیت که از برای او حاصلین بسیار باشد و خود چاره را بر لبه حاصلین و یک مملکت پس اگر چه خود و چاره و تدبیر و ضرری بخود و او رساند حد
خود و ان و نیز نعمت و از برای او خواهد کرد و حال آنکه از فکر خود غافل شده و نعمت خود را پایدار تصور کرده و شب و روز خود را بیکر خود میگذراند
و چون دانست که بواسطه حد نیت خود را زایل نمیشود و میداند که حد کسی مطلقا ضرر دینی بکسی نمیرساند و کسای رجوع و نیت تا ضرر از وی باو عاید
نشد بلکه از حد حاصلین نفع اخروی باو میرسد خصوصا اگر حد را بر این بار در کفایت و اگر اند یا بهتان بر او زد و بخان باقی در حق او کوب و بدیها
او را زد و کند و با نیت اسطحات و طاعت خود از دیوان عمل خود بهر اعمال و فعل کند و در گناه او از نامه عمل خود نیت نماید پس معلوم شد که بسیار از
قیامت داخل و در اینجا که در دنیا به نیت بخون و دشمنان کوبد بلکه اگر بدیهه و تحقیق سبکی هر کس نفع دینی خود بخود میرسد زیرا که بالاترین مطالب مردم
برای حال دشمنان و عالم و از دهنه ایشانست وجود و سکین هر دو بواسطه حد بانواع الم قیمت پس بدیندگی بکمال دل دشمنان میکند و مراد ایشان از
سیا و در پس هر خودی و احمق دشمن خود و دوست دشمنانست و آنچه خوشی در آنچه مذکور شد شامل نماید و دشمن خود نباشد البته سعی در از حد
حد را خود نمیداند اما عمل مانع از برای شقای مرض حد است که بر آثار او از مخرج خود میگذرد و از برای موافقت مانع و مصمم کردی که خود
بر خلاف تقضای مداری پس چون از راه حد بجز انصاف طلبی تواضع از برای او کنی و اگر غیبت و بدگوئی او را طالب باشی خواهی توانی در پیج
و محافل زبان را بحد و شای او کشد و اگر از دیدن و ترالافات حاصل شود و نفعش شوم تر از بر موس و قرش رون و در دست کونی باو آمد که خود را بکس
کلامی و شکسته رون و باو باری و اگر حد ترا از انعام و احسان باو منع نماید عطا و بذل را نیت باو بیا کنی و چون بر این حال بدست مانع که
میگردد و حد را قطع نمیشود علاوه بر آنکه خود بخود و تر این یافت دل و با تو صاف و پاک میشود و محبت تو در دل او جایگزین میشود و آنچه نیت او در
خارج خود میکند و چه شود از این باقی بدل و داد و ست میگردی و شاید حد بالمره مرتفع میگردد و آنچه مذکور شد معالجه کلیه صفت حد است
و از برای هر نوعی از ان علاج مخصوصی است که انقطع سبب است از عت و کبر و حرص و جانت نفس و غرر با فایده بداند که بجا آنکه اشاره
نماید حد باو میرساند که اظهار آنرا کند و در حق خود و افعال و اقوال با نیت اظهار سازد و زبان غیبت و بدگوئی او کشد و بکبر و بر
او نماید که خود را بحد و ظاهر شود یا خود را از اظهار آن نگاه میدارد و با نیت افعال و کلامت کند حد ضابط نماید تا در باطن زوال نیت

در علاج حسد و فضیلت خیر خواهی برادران و

اور طالب و مصیبت و الم و اوجبت و از چرخه هم بر خود خشناک میت و سبکی میت که این هر دو هم حرام و بد و موت و صاحبان و سرع و
 عقل معاتب و موت و شخص نشد و در هر دو صورت چاره و بطلت و کدورت که قمار است بی در قسم اول علاوه بر اسلامی و بعضی حدیثی
 و یکنفر از او صادر میکرد که دادا میکشید از خود حاصل کند از ظلم و وبال آنرا منحل میشود اما در قسم دوم این نوع ظلمه خالی است
 و هرگاه علاوه بر اینکه آثار حد از بنظر غیر بر خود خشناک باشد و اتصاف خود را با صفت کرده داشته باشد و اگر کاهی از حد را و
 بر پهل بھوی اختیار ظاهر شود و در مقام عتاب خود بر آید در اضحوت مطلع گاهی بر او نخواهد بود و غضب و بر خود مقابلی باشد که در باطن
 او است خواهد نمود و نورانیت این کمکات ظلمت از او خواهد کرد و اما اصل میل قلبی بر ذوال نیت از غیر حصیتی مرتب میشود زیرا که آن در
 اغلب ارتح اختیار بر نیت و غیره دادن طبع و رسانیدن آن به هر کسی و بدی کردن نیت با وسادی و بلا و عت و برنج و رات و در نزد
 او یکنان باشد کار بر کسی نیت و مرتبه نیت که هر کسی بان تواند رسید بی محاسنیکه هستند که انوار معرفت پروردگار بر در و دیوار خانه دل ایشان
 بر تو افکنده و اشعه لمعاتش بر ساحت نقشان تابیده و بیاد او با یاد غیر جز را فراموش کرده شعر خزان برسد و قوای سینه از دوست گریه
 خوش گذشت از غیر هم از مشاهده جمال ازل و الود و بهوش از با دوه غمت مجبوسیتی است و بهوش شعر خزان غلو سرای است بجز
 تا فی صورت بر طحاصن جمع خلوقات بخالق آگاه گشته و نیت از غیر با فزینده برده یعنی نموده اند که جمع موجودات رتخ از
 رتخات وجود یک کس و همه کائنات فطره از دریای فیض وجود ذات قدس منات از کان کارخانه وجود را یکباره پروریده و همه
 اطفال سرای فیض از یک پستان شیر کشیده و تشنه بمان عالم کوزا انجوش از یکجبه رحمت و بر یکنان بادیا مکان از لطفت وجود از یک
 کسوت و اینها بفره زو شرف در مرتبه حاصل شد با بسا بسا رسد که مانت عالم از بطردستی و رحمت پسند و همه را بچشم ندیکه چگونه نظر
 کنند و گویند صلح کردیم با خلق بشر تو باید میکن و بینی بگر اهدیرا بچشم بدی نگاه میکنند و اگر چه از و هزار گونه تبلیه ایشان رسد
 که هر که میسر کند از خودی و غافل و نیت او را بیدار کند ملاحظه میکنند و با میب پروردگار ایشان و او را پیش دراضی و بر روی پسند و هر که
 دوستی بچنانکه بیایا و شاد است بهر چاره زو بان و باور رسد و خوشد است شعر از خارش غم دامن دریدن نه از عیش براس سر
 بریدن فصل مذکور شد که ضد صفت است که عبارت از دوست داشتن خیر و نیکه صلاح بوده باشد از برای مسلمان و خلاصه آن خیر و نیک
 ایشان و آن از تعالی صفات و شرف ملکات و هر که طالب خیر و نیک از برای مسلمانان بوده باشد در هر چیزی که ایشان رسد شرکت یعنی بوا
 او مثل ثواب کسیت که انجور را رسانیده است و از انجور با نیت که هر که اعمال صاحب در بر یکنان رسد و لکن انجور را دوست داشته باشد در
 روز قیامت ایشان محذور خواهد شد بچنانکه وارد شده است که اگر چه بچشم هم نیت که هر کسی بخور خواهد شد اما دوست دارد و نیت که
 پیغمبر صلی الله علیه و آله قیامت در وقت حضرت فرمود چه آمده کرده عرض کرد که نماز و روزه بسیاری جهتا نموده ام و لکن خدا و رسول او
 را دوست دارم حضرت فرمود با هر که دوست داری با او خواهی بود و اخباریکه در مدح خیر خواهی بسیار نقل کرده بسیار از غیر اخبار
 از حضرت رسول صمدیت که غیرترین مردم از جبه منزلت در زود خدا و قیامت را برترین ایشانست در زمین از جبه جرق خلق خدا و زمان
 حضرت فرمودند که باید هر یک از شما خیر خواه برادر دینی خود باشد چنانکه خیر خواه خود است و از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام مرویت که
 مومن واجبست خیر خواهی برادر مومن خود در حضور و غیبت او و حضرت پیغمبر فرمودند که هر کسی بخندد در حاجت برادر مومن خود و خیر خواه
 او را بخندد خدا و رسول او را بخانت نموده است و در حدیثی دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت که خدا ختم او خواهد بود و نیت روایت
 کند که در خدمت حضرت رسالت پناه نم شدم بودم آنحضرت فرمودند که حال کسی بر شما دارد و میشود که از اهل بیت است پس مروی را انصاف
 درآمد و آب وضو را حاشش بچند سلام کرد و مشغول نماز شد فرمادی از تو را نسزد و نیز از شما فرمود و همان مرد در اندر روز سوم باز رسید
 چون آنحضرت از مجلس برخاستند یکی از اصحاب از دنبال آنرا انصاری رفته و شب نزد او بر سر بردار و پنداری و عبادت نمیداد چنانکه چون
 بجا میخواب خوابی در گذار کردی و همچنان خشی با برای نماز صبح برخاستی و لکن از وی چیزی نمی شنیدی انصاری که بدو جنبه شب گذشت
 و یا گفتیم که من از پیغمبر در حق تو چنین نمی شنیدم خواستم که بر عمل و عبادت تو مطلع گردم و از تو عمل بسیاری ندیدم بگو پیغمبر چه ترا با پیغمبر
 رسانیده و از اهل بیت گردانیده آنرا انصاری گفت خیر از آنچه دیدی از من بزد که بعیدم غیر سبزه انجور مرغ اهدی را مسلمانان در وجود
 غشی نمی بینم و بر خیر خود که حق تعالی با او عطا کرده باشد حدی پیغمبر آن شخص گفت چیست که ترا اینم تر رسانیده و این صفی است که تحصیل آن

در مذمت حکمرانان دینی و ثواب تکریم ایشان

از مبارک یاد مر ویت که حضرت موسی علی نبینا و اله علیه السلام مردی را در زیر عرش دیدار وی مقام و مرتبه او نمود و گفت یارب جبرائیل
بایم تبه رسید که در سایه عرش تو آرمیده خدایتعالی فرمود که وی بر مردمان حدیث دهد و مخفی نماید که غایت یقینی و غیر خواصی است که آنچه
از برای خود دوست داشته باشی از برای برادران و دینی خود نیز باز دوست بداری همچنانکه در بسیاری از احادیث بان تصریح شده صفت دوم
اناث و تعریف و نون نبد کا خدات و شکی نیست که ایضاً مذکور در شریعت مقدسه حرام و موجب هلاک صاحب آنست از حضرت پیغمبر صلعم
مر ویت که خدایتعالی فرمود هر که اناث برساند یکی از دوستان پس که چهار برابا من است و در حدیث دیگر از انس و رضول است که
بر و ر کار عالمی شانه فرمود که تحقیق که با من جرب کرده است هر که دلیل کند یکی از نبد کا ثمن من را و از حضرت امام خیر الصادق علیه السلام
مر ویت که هر که بیت و توجیه کند مومنی را خواه مسکین باشد خواه غیر مسکین خدایتعالی باز نیاورد از بیت کردن و دشمنی با او با رجوع از آنچه
بانمون کرده است کند و اخبار در خصوص بسیار است و هر که نسبت میساخته و بنده او را در کاند و رابطه خاص که میان خالق و مخلوق است
غیر خدا مداند که اناث بنده اناث مولای او است و توجیه مخلوقه فی تحقیق توجیه خالق است و همیشه در مذمت اسمعیل کافی است پس بر هر خالق
واجب است که دایم مدکر انیم باشد و اخبار و انا یک در مذمت نبد کا بخدا و او ر د شده و در نظر داشته باشد و آنچه در خصوص مدح تعظیم اسمعیل
در بنده نصب لعین خود نماید و خود را ازین فعل سبیح باز دارد ناموجب سوائه او در دنیا و آخرت بخورد مخفی نماید که خدا ایضاً
تعظیم و احترام بپشت نبد کا نجا آورده باشد از شریف اعمال و فضایل احوالت در حدیث قدسی وارد شده است که هیچان و تم فرمود که
باید این شود از خصب من هر که اکرام کند بنده ثمن من را و از حضرت رسول علی الله علیه و اله مر ویت که هیچ بنده از امت من نیست که کمال
کند یا در مومن خود مومنی را ملاطفت نکند آنکه خدا از خدمت نبد کا از برای او برقرار میفرماید و از حضرت صادق علیه السلام علیه
مر ویت که هر که خاری از روی برادر مومن خود بردارد خدایتعالی ده خنده از برای او میسوسید و هر که بر روی برادر خود خشم کند خدایتعالی
از برای او خنده ثابت کند و فرمود هر که برادر خود را مصلحتی بخاک و بد خدایتعالی ناز و زیارت مر جبار از برای او میسوسید و فرمود هر که برادر را در صلعم
خود آید و او را اکرام کند خدایتعالی را اکرام کرده است روزی با سحیح بن عمار فرمود که ای سحیح با دوستان من هر قدر که بدی از این
کن که هیچ مومنی با مومنی احسان نکند و احسانت و نمود که این صورت بلیغ تر از شمشیر و دل و ارجح و صحت و از جمله امور که در امیر
با کرام و تعظیم مردم و امیر دانت که توجیه ثابت است که هر که بهر نظری مردم را می بیند مردمان نیز بان نظری نگاه میکنند و او را می بینند
آنکه هر کس آنچه میکار و میدرد و شعر محبت بسزا است اگر بشنوی که کار کار می بیند مردی و بداند که نیکی کند و کور شد که اکرام
اغراض جمع طبقات مردم بقدریک سزاوارت است از جمله اعمال مجوده است و نیز او را است که بعضی از اصناف مردم را زیاده از اکرام
و تعظیم اختصاص دهد از آنکه اهل علم و فضل و صاحبان ورع و تقویت چه در اخبار بسیار نیکو شدید در اکرام و تعظیم این طبقه جلیله و
شده است و از آنکه بران و ریش سفیدان اهل اسلام است که زیاده از اکرام و احترام ایشان بر جوانان لازم و توجیه است و حضرت پیغمبر
فرمودند که هر که مراعات کند فضل بزرگ را خود را بچیز زیاده پس او و احترام کند او را خدایتعالی او را از ترس روز قیامت این میگوید
و از حضرت صادق علیه السلام مر ویت که بزرگ شمر دان شیخ و پیر و تعظیم او تعظیم بزرگ شمر دان خداست و فرمود از مانیست هر که
احرام کند بران را مردی که بزرگ بر صغیران ما و از جمله کسی که احترام ایشان سزاوار است بزرگ طایفه و کریم قوم است و حضرت پیغمبر
فرمود که هرگاه کریم قومی بر ما وارد شود اکرام او کنید و از جمله طایفه که زیاده از اکرام و تعظیم ایشان لازم و احسان و احترام ایشان
مستحق است سلسله جلیله سادات علویه است که مودت و محبت ایشان امر رسالت و فرزند نبوت و از حضرت رسالت ص مر ویت
که شفاعت من ثابت از برای هر که اعانت کند ذریه مرا بدست یا زبان یا مال خود فرمود چهار نفر را من شفاعت خواهم نمود در روز قیامت
اگر چه بقدریکه تمام اهل دنیا را آورده باشد یکی آنکه اکرام کند ذریه مرا دوم آنکه حاجت ایشان را بر آورد سوم آنکه کسی کند از برای ایشان
در وقتیکه مضطرب باشد چهارم آنکه بدل و زبان با ایشان دوستی و محبت کند و فرمود اکرام کنید خود بان ذریه مرا از برای خدا و بدان
ایشان از برای من و احادیث و فضیلت سادات و احرام اکرام و تعظیم ایشان پنهانیت و در آنچه مذکور شد از برای اهل ایمان کافی است
صحت سوم ظلمت بدانکه همچنانکه در اوایل کتاب بان اشاره شد ظلم در اصل لغت کار بجا کردن و تعدی نمودن از حد و
و ظلم با جمعی جامع همه در ذیل و ارتکاب بر یک از قبایح شرعیه و عیله را شامل است و این ظلم بمعنی اعم است و از برای ظلم بمعنی دیگر است

22

五

در مذمت ظلمت

که عارت از ضرر و اذیت رساندن بغير ارشاد و يا زدن يا دشنام و تحقير دادن يا عيت او که دن يا مال او را بغير حق تصرف کردن و گرفتن يا غيره اينها را کردار يا کفارت که باعث اذيت چيز باشد و يا بظلم يعني اذيت و بيشتر آنچه در ايات و اخبار و متعارف مردم ذکر شود يعني مرد اداست و باعث ايتظلم اگر عداوت و کينه باشد از تبايع قوه غضبه خواهد بود و اگر موجب آن حرص و طمع در مال باشد از جمله رذائل قوه شهويه محسوب خواهد شد بهر حال با جماع جميع طوايف عالم و با تفاق همه اصناف بني آدم ظلم از همه معاصي اعظم و عذاب آن اند و لذت آن بيشتر و وبال آن بالاتر است در مواضع متکثره از قرآن بر ظالمين لعن شده و در اخبار متکثره ذم عظيم و تنديد بر آن مابت و بهر چه تنديدي بر آن نباشد چنين آيه مبارکه از براي طائيفه ظالمين کان في است که پروردگار جبار ميفرمايد و لا تحسبن انه غاف عما يعمل الظالمون انما يؤخرهم ليوم تخرج فيه الابصار يحيطون بمعني رؤسهم لا يربط الله لهم طريقه و افندتم هم هواه خلاصه معني آنکه کما کن که پروردگار حافظ است از کرده ظالمان و ستمکاران نه چنين است و اين معلمي که باين آيه بجهت است که خداي و ستر اعيان است پرورزي اندازد که در آن چشمها بکاسه سيم محمد و همه مردمان در آن روز نسيان خواهند بود يعني زير خانه و سر کرده ارام و سکون نخواهد بود و بهر طرف خواهند دويد و چشمهاي ايشان باز خواهند و قدرت نخواهند داشت که چشمها بخوابد يا برسم که از اين دو دليل ايشان از شدت خوف و خجسته پريده خواهد بود و از عقل و بهر خري خالي خواهد بود و باز جعانه و تهم ميفرمايد و سي علم الدين طوايف ابي مغلب عيلون يعني زود باشد که بداند اما که ظلم و ستم کرد که بعد از موت با رکشت ايشان بکدام مکان خواهد بود و اري بارت ظلم از آتش سوزنده و مار و عقرب که زنده خواهد بود و ستم بر ستم کاسته چشم از مرش در روز قيامت نيست مگر از حق و سفايت سعدي مکن بد که بد معني ابي يار بک که بايد زخم بدني يار بک حافظ دهقان سالخو ده خوش گشت باير کاي نو چشم من بگرار گشته مذروي از منم نگارم اخلاق و مسوحت رنگا اتفاق خبر ويت که پسرين و ذليله بن خلق در نزد خدا کسي است که امر سلمان در دست او باشد و ميانشان بعل و راستي رفتار بکنند و در جدي ديگر از آنرو بر وريت که ظلم و جور کردن در بيگنايت بدتر است و زود در حاضرت سال گناه و فرمود که هر که از انعام و مکات ظلم بر سلب است از ظلم باز ميآيد چه منم حقي البته انعام بهر ظلم ميشکند و مکافات ظالم را با و ميرساند شرع بهر کرداري باشد اين زافات که واجب شد بطبع مکافات از جانب خداوند موجود و حي بجهت داد و ده رسيد که با بل ظلم بکرم ايا و بکنند چه برين واجب که هر کرم ايا و کند يا و کنم و يا و کند ظالمين الحسن کردن ايشان ميشد در بيگنايت حضرت سيد بنجاء صلوات الله و سلامه عليه از زمان وفات رسيد بجهت امام محمد باقر عليه السلام و الصلوة فرمود که اگر زنده زنده از ظلم کسي بر کسي که داور سي بغير از خدا نشاند باشد چه او خوش و بگر نباشد دست مالک مالک بر ميآورد و مستقيم حقيقي را بر سر تمام درميآورد و آن ابي آنکه زمام چهارم مردم در دست داري با چارگان بکسر نياز اري که کس بچکان و در مقام از او بترسيد شعر در فندان ملازمه ملال نوشتند قصه يوقم خطاب شد و دين تا کسي مخفي و مظلومان بصر زود که در ظلم از در حصار از حضرت امام محمد باقر صلوات الله و سلامه عليه وريت که بچکان نيست که بد بکري ظلم کند که اينکه خدا ايمان ظلم او را ميگرد و در جان و ايمان او و ديکه بد و دلي موضعي بود بجهت انوالي ولايت عرض کرد که آيا تو به از برايم هست فرموده نه ما هر که بد و حق دار و دوي رساله و غير از آن حضرت هم وريت که آنچه مظلوم از دين ظالم ميگرد و دين از آن حضرت که ظالم از مظلوم ميتواند و از حضرت امام جعفر الصادق صلوات الله و سلامه عليه وريت که در تفسير قول خداي عز و جل ان ركب بالمال صا و فرمود که پلي بر طرقت که از ان ميگرد و بنده که بر گردن و مظلوم باشد که چه ظلمي شد بد و بر داري ظلمي نيست که رکسي باشد که باوري بخر خداوند قهار نباشد و فرمود که هر که بخورد مال را و خورد بناحق و باور بکنند خواهد خورد و در روز قيامت شراره از آتش دوزخ و از انتخاب وريت که پروردگار عالم جل شانه و حي فرستاد و بغير از پسران که در مملکت پادشاه جباري بود که بر وزير و وزير جبار و باو بگو که من ترا و انداخته ام از براي ريختن خون پيکلمان و گرفتن احوال مردمان بلکه ترا صاحب اختيار کردم چنانچه آنکه صدامي مظلومان از درگاه من باز داري و مالهاي ايشان را گناه مني و مني نخواهم که گشت از ظلم که راضي شود اگر چه از کفار باشد پادشاه حکم شما دارد که او بکار عالم او را بر عيت بکاشته و از او محافظت ايشان را خواسته چنانچه اندک و در خط و حرايت ايشان احوال و مسامحه کند بر دوي دست او از شانه ايشان گناه ميفرمايد و در روز محاسبه قيامت حساب خراج از او و ميطلبد شويار دهقان بکشد که سلطان ثبات و مردم کله چه پشاش ميشد و پيدا داد و ثبات نيست که گشت و داد و شنيکه خط رعيت نگاه ميآورد حلال با و خراجش که مرد چو بايت و کر نه را عي طقت زهر مارش باد که هر چه بخورد از غريه مسلماني است

کجارت

در مهارت ملو از صف عدالت

بادشاه عدالت آری شهریاران ذوی الاقدار چه جامه در بر خواهند کرد که فاخر از جامه نیکبانی باشد و کدام کمر میان خواهند بست که قیسمت تراکم سی و هشت مقام و شصت مقام کاذا نام بود بر تو کدام تاج و تاج بلبلان نورافروز است و می دانند بود و کدام سیر بلند با کلاه دلهای معمور و قیصران برابری تواند کرد و بخت خوشتر قاری باطلی خداوند رسیده و کوس بلندوار که فریاد می داد و خواند شنید از مال دنیا چه بدست آید که بهتر از دلهای در مندان باشد و از اسباب بزرگ که جمع خواهد شد که عزیز تر از خاطر مستند بود و بک شایسته از او و ریشی چونان طالعان از ساخت و بخت خود میت و درگاه خسرو از اسباب و چو باری چون راه ندان جور پیشان بخت خود به هم که عدالت و رعیت پروری باعث تحصیل دعای دوام دولت و خلود سلطنت میگرد و بهر جایا و کافه برایا شب و روز بدعای او اشتغال میدارند و بدختر از عمر و دولت بر خود دار میگرد و آری آنچه از دعای رنگ زردان یار شیر شمر مردان نیاید و کار یکم از آه هیران بر آید از تیره دلیران نیاید شعر و دعای ضعیفان امیدوار زمانوی مردی باید بکار بران کاست عادت بدرویش برد اگر بر فردون زود پیش برد هشتم آنکه چونادشاه طریقه عدالت را بشناسد و ذکر داند همیشه اضافی جالبه اخیال بکباب و مقاصد خود اشتغال نماید باز از علم و عمل آزاره رونق و گلستان شریعت اطراف و انداز حاصل کرد و با بخت صاحب شریعت خط و حرمت و را نماید بچنانکه بکر مشایده میشود که هر فرمانروایکسی در خط ناموس شریعت نیاید و آزار دین و ملت را رواج دهد دولت او دوام نیاید بلکه روزگار در دولت او بماند و اولاد او عقاب میوه درخت عدالت او بر چستند فضل از برای صف عدالت آثار و لوازمی چند است که طالب ایضاً را از انبیا جریذت و عدالت بدون آنها محقق نمیشود و ادای دین عدل و رعیت پروری و قضای حق جهانداری و دیگر کسری موقوف بر رعایت آن امور است اول در حال از احوال بدات یک از احوال متوکل بفضل و رحمت خداوند کم بزل و لا يزال متوکل بود و توفیق انجام هر جمعی را بر وجه صواب از درگاه رب الارباب شلت نماید و تمییزت بهرام بر امتیاز انتخاب منوط دانسته روز و شب بر زبان عجز و انکسار از دربار حق آفرید سلوک راه درست را طلبد دوم آنکه در هر امری از امور بقدر مقدار و برپایش شریعت غرا و خطا انجام ملت بضرر انکسار غیر و مبتدا و خاطر حق پذیرد که اندام در شجاعت مخالفین بر اسلام باز و زبان طعن و ملامت عادی و نیز بر خود دراز نکند و از وجوه ملوک و سلاطین پاس ایمنی دارند و در ترویج دین و اجرای احکام آن اهتمام نمایند بکمال کمال علی دین ملوک هم اعدای انجام و عمل بر دیار و سایر متوطنین ملا در احوال انحراف از آن نباشد و از برکت دین تویم خانه دین و دنیای خود و کافه رعایا آباد و هموار کرد و شهر برز و بوی شود و شایان بود که اندر خالیش روان در عهد سلیمان بن عبد الملک که در خوردن حرف عظیم داشت و پوسه بخت را بر تحصیل مطوعات لذیذ صرف میکرد و هر چنگی که فیهن رعایا منتهی میشد و شیر در خوردن میگرد و تحصیل ملوک و مشروبات بر یکدیگر تفوق میبخشد و در عهد عمر بن الخطاب که اغلب اوقات و صرف ملاوت قرآن و روزه و نماز بود رعایا عیان نموده و بر محلی از عبادت تحقیق میکرد و ازین معلوم میشود که بادشاه را از عبادت رعایا خطی کمال و بیسی و افر حاصل میشود و سوم آنکه چون ساز داشتن خود از ارتکاب ظلم انکشاف نماید بلکه اعدای از رعیت و سپاهی و کارکنان و کما شکر از احوال ارتکاب ظلم و ستم بدو کس است سلاطین و امارا که در ساحت مملکت و ولایات ازین و خوار گردن طالعان مردم از بکار و ب معذرت برود بهر طریقی که در ولایت و زمانه روانه بر مظلومی واقع میشود و آنرا تحقیق و امن گیر او میشود سعدی که نال از ظلم که در دورت که هر چه گویند جورت نیست که در همان مادان که سکت پرورید بلکه بهین نیز انکشاف نموده خط و حرمت اطراف ملوک از دشمنان بر دشت بخت خود لازم شمارد و در این طریق و شواصی خود را میزدول فرماید سعدی چه دشمن فرستاد و ملک باج و دیگ چای خورد حرامی خوش برود سلطان خراج دولت بماند و در آن بخت و باج چهارم آنکه خودخواهد زمام حشامی از رعایا و قهر را بدست کسی واحد را بنویزد شغلی و عملی از چند ساز و دهن بخت و کار دانه او در ضبط و ربط خارج و داخل دیوانه انکشاف نماید بلکه ابتدا کوه را بر سر غنایار زده پاک و ناما که او را امتحان فرماید و انصاف و مروت او را ملاحظه فرماید بهر اگر عیال نظامی بسیار در دایمیکه خدا و سپرده خفاش کرد و ظلم و ستم را دیگری خواهد کرد و بخارند با می آن بر صفت خفاش خواهد ماند و دعای مظلومان نیز با و خواهد رسید علی سعدی ریاست که خطاست که از دشمنان دستباز دست کسی باید از او انداختن آن نه از برض دیوان و زجر و ملک عجم انکه خطا

در مهارت ملو از صف عدالت

چهارمین قدر جمع نموده و در استیفا احوال سلوک و نهایت اهتمام نماید و بخت رفقا را و بار عیال تقصیر فرماید و امن بدو در در و در شمس و خورشید بار است و در نظر و بخش حساب نموده از خبر داران خدایان و اکامان قوی النفس خالی از غرض است و فرامید بر کار کسی باشد و جگر از مظهر عرض حال بخت صاحب احشام بر شود و مال فرقیه باشد و ظلم و شر بر سوسه در رفقا و بهر نمایان بادشاه یا امیر باشد و با انواع خدمات ایشان را از خود راضی میدارند و باشد طایفه که رشوت قبول بختند و از اهل بدین باشند و از ضعف نفس و اندیشه عاقبت خود زبان و کلام نمیشی کشیده یا از عاقبت اندیشی از زبان واقع حساب نمایند بلکه بر سلطنت بهام عباد لازم است که عجمان از دقایق احوال خود با خبر باشد نظر اطلاع بر کفایت اوضاع و احوالات در دست نگر حضرت غوث در زیر کین شمت ایشان در آورده باشند اما حاصل حاجان احشام را از چگونگی سلوک کارکنان خود در هر ناحیه و ملک و نزدیک و دور همیشه مطلع بودن لازم و ضرورتی شمرنا بود آگاه از احوال بزرگ و بخت و دور بر فرار بخش از آن جاداده اند و شاه یا دار بخت بود که سلاطین معذرت شمار و حکام حراما را جاسوس و جاسوسان در اطراف و جوانب ولایات خود بوده و ما ایشان را از احوال کجاستان ایشان خبر سازند و بسیار بود که کسی بر بخور دهند و نام و نشان خود را از او پنهان کرده است و احوال ملوک میسند و ششم آنکه شمت فرمانبرداران و شکست جانبازان مانع از داد و ستد جاسوسان شود و از فریاد و آوازه احوالان رو بگرداند و از ناله مستیدگان بر بخت ظلم به او بداند و خبر اینکه خدا امر شایان و محول فرموده گوش دهد و افغان پستمانه ضعیفانیکه بر روزگار ایشان از آن حیا کرده استماع نماید و بدو برایش عطف و طلال میر و ایمان سکت حال را از درگاه خود را در راه اند و شکستگاریان ریش از اسباب و لان در دست خواهند داری بر که سرور شد و در سرش با یک کشید و هر که در سر بند بر زدن دستان باید بخت و اگر او وادایشان گوش بخت بهر که برایشان فرود شد و اگر او بدایشان رسد چه خراج از ایشان سانه بخت و دستان بر او کوار است اگر عرض از دست ایشان سانه و نام سروری را و در دست اگر نامه ایشان را بخواند سلطان حکم افتاد را بدو بر توالتا خود را از هیچ دره بمقداری در بیع ندارد و میشود و اینان بزرگ ماند چه شایان عظم از شان خدایت و جانب حدیث از خود رسی اعدای عار دارد و دست و بر بند اعدای میکند و حافظ بر که خواهد کرد و خواهد کرد و کبر و نماز واجب و در مان در اینه رعایت بخت بخت نشان عدل بادشاه است و بدو در دل بیکس سیدن لازم مرتبه ظل اند سکوه داد و احوالان فرماند شایست و بدو بخت سرو پارسه کان سکوه صاحبکالیت سعدی الا با بخت بختی که نوم حرمت بر چشم سلاطین و ناما بخت نشان خد و کرک در کوفت حرمت بر باد شتاب خوش که باشد ضعیف از قوی بارکش تو خوش خنده در غم خیزد و عیب از برون کو بکوبد و تو که بشنوی ناله اعدا و بخوان برت کلاه بکاه چنان بخت کلاه فغان بکوش اگر داد و خواهی بر آید و خوش اگر خوش بخت ملک بر سر پندرم آسوده خد خیر بایک و بل خواه سیدارکت به داند شب بنوا و بخت شتاب طلب امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه و در ایام ممکن خلافت روزگار کارهای ساختی و شباهیات خالق بر دایمی بعضی عرض کردند با امیر چرا اینهمه بخت بر خود قرار میدی یا روزیاشی فرماید بخت فرمود اگر روزی اسامی کار رعیت ناسا خد ماند و اگر شتاب را هم کار من نامم ما بادشاه موثقی از یکی از اهل حال التماس پندی نمود که گفت اگر سعادت و دومان خواهی شتاب و در راه حق داد که اندام و روزگار در بارگاه خود ماند که ایمان بر بس سعدی تو هم بر در می هستی آید و از پس آید بر در شفقان برار سلاطین عدالت شتاب را در داری مظلومان بشمار اهتمام نموده که بادشاه عادل را نقل ساعد عارض شد و از شنیدن فریاد و احوالان عمو و اندوه بر عایشه میسر نشد عاقبت رای بدلت امضا بش جان فرماید که اعدای جامه سرخ پوشند که کسی که عرض حال داشت باشد با تدارک احوالشان قیام تواند نمود بهم آنکه چون شکوه مظلومان شنید و حال مستحیده با و رسید در تحقیق صدق و کذب آن شخص مایه و بخش آنکه بعضی از شیوه خواران با صاحب غرضان بکوب و اگر کشید یا او را با لطمی فرماید یا بغرض بخت دهند انکشاف نماید و بعد از آنکه صدق و امانت را در خود شد آنچه تحقیق عدالت باشد در آن معمول دارد و در ریح اشم از انظوم ساخته نماید در عهد حضرت داود علی نبینا و آل و علیهم السلام فرماید جبار بود حضرت فرید کار عالم جل شاه بخت داود هم وی دستا که بر روز و بختی و بکس که راسطت داده ام که مال و بروی هم جمع کنی بلکه بخت آن زمام فرمانبردار است تو داده ام که در اداری مظلومان کنی و بخدا که ماله داد و خواهی ایشان در نگاه من رسد بر سبب من سوزند خورده ام بدات مقدس خودم که یاری مظلوم کنم و انعام کنم که کسی که در حضور او ستم بر مظلومی رفته و او ستم

درستاش عدالت است

ذی کرده و قطع نظر از اجار چگونه بامروت و انصاف جمع میشود کجا بامردی و مردانگی بیاد که پرجم و دستکاری دست ظلم و تعدی بحکما
 بچاره سپردن آنگاه مانه را و نه اورا بکشت رسانیده باشد و اینغیسه بر کلبه می شود و خداوند عالم اورا قدرت بر دفع آن قسم داده است
 و باوجود این که او بدرد نیاید و در اعانت المظلوم سامحه نماید و آن بچاره را که فرار ظلمدار و خود بخود در برابر شر است سایدان
 ایضا و اینیک روز بر بعضی و طرب شب میرساند و شب را بصد کونه است راحت بر سر می آید و از دستم رسیدگان بچاره و مظلومان و آواره
 که روزی در تعب و تصدیع و شمار از این ظلم و ستم بایزرا کونه غم و الم بکسر رسانیده آید و رسیدی تراب بعیش و طرب میرود
 که بروی چشپ میرود و در انجا دوزخ و زورق در آب که بچاره کار گذشت از سر آب ترا کوه بکوه می رود و چندان سواد
 که چون میرود توقف کینید بچوایان چت که در کار دارند بپران است از سلطان محمود و غزنوی مشهور است که کسی در برابر استرا
 حقت و در اثب جواب بر امون خیم او نگوید و هر چند از پهلوی مغلطه دیده اش هم نپرسید با خود گفت همانا مظلومی و در سر این
 ستم آمده و دست داد و خواهی و راه جواب بر خشم من بسته پس پاشا نامه گفت که در کرد خانه من بگردید و ببینید که مظلومی را باید یا وید
 پاشا نامه اندکی تفحص کرده کبریا شنید از سلطان هر چند سعی کرد و جواب بدیده او نیامد باز و یکبار عرض نمود تا سه دفعه در مرتبه چهارم
 خود بخواست و بر اطراف دولت سری خود میشت تا که در اش مسجد کوچکی که بجهت نماز کردن امر او اعلا مان در حواله خانه سلطان ساخته بود
 افتاد و له و زاری شنید که از جانب پروردی کشیده میشود بچاره سه سجده نهاده و از سوز دل خوار میخواند سلطان فغان بر کشید که زنها
 المظلوم دست داد و خواهی که باید که من از اول شب تا حال خواب را بر خود حرام کرده ترا پیچم و شکوه مراد برگاه پادشاه جاری کنی که من
 طلب تو نیاسوده بگو تا بر توبه قسم شده گفت ستمکار سپی کباب پانچانه من نهاده و مرا از خانه پر و کرده و دست نامه که بدامن ناموس من
 دراز کرده اکنون خود را بدرخانه سلطان رسانید پس چون دستم باز رسید عرض خود را بدرخاه پادشاه پادشاهان کردم سلطان از
 استماع این سخنش در نهاده افتاد چون آن شخص شخص و در اثب جتن وید می نمود فرمود چو نیاز دیگران با یکبار آید او را در خانه گذاشته
 بزودی خود را بمن رسان و آن شخص را پاشا نامه حکم کرد که هر وقت از روزی شب این شخص آید اگر چه من در خواب هست
 باشم او را بمن رسانید بعد از سه شب و یکبار آن بدکھر بجا آن شخص رفد آن بچاره بهرست تمام خود را سلطان رسانید آن شهر بار و درس
 پس بوقت از حاجت باینده نظر از ملازمان خود را بپانچانه المظلوم رسانید او فرمود تا چراغ را خوانوش گردند پس تیغ از میان کشید آن
 بدکھر اقبل آورد و چراغ را طلبید و روی سیاه و ملاطحت کرد و بوجه افتاد امکنین زبان بدعا و شای آنخته و معدت این کثود و از
 سبب خاموش کردن چراغ و بجهت استیفاء کرد و سلطان گفت چون بقصه سمع من شد بخاطر من گذشت که اینجا را یکی از فرزندان من
 خواهد بود به بکوی کمان خوات نامم کند او متوجه سیاست انگشتم که ساداکر و دیگر را بر دستم تعقل نماید و سبب خاموش کردن چراغ
 این بود که ترسیدم که این اگر از فرزندان من باشد هر بدی مانع سیاست کرد و باعث بجهت او نبود که جو نیدم بکانه است شکر
 الهی کردم که فرزند اقبل رسید و چنین عملی از اولاد من صادر نکرد و فریاد نمایان روزگار باید در انجا کثت تا مل کند و ببیند که
 ستمدار بی که در ساعی از سلطان سرزد حال نزدیک بزار سالت که نام او واسطه این عمل و جندین بزار کتابت شده و در دنیا
 و ماسا بجا کثت از مذکور و خاص و عام افرین و دعا بار و میفرستد علاوه بر خوانید آخره و مشروبات کثیره علی شکر که با نام ستمکاری را
 بکردار مذکوری زر بکار و نیز مشوکت که سلطان ملکانه سلجوقی در کنار زنده رود بکار می نمود ساعی و در مرغزاری سایش نمود یکی از ملا
 خاص کاوی در کنار بخری و دیگر در ادب کج کرد و باره از کونست از کتاب نمود انکا و از پیره زنی بود که چهار نیم داشت و وجهیست
 ایشان ریشتران حاصل میشد و چون انجوزه از انواحه مطلقه دود از نهاد او برآمد و متعنه از سر کشیده بر سر ملکه گذرگاه ان سلطان
 بودنت با سلطان با بخاری رسید با قنچه اخراجت و با دیده گریان کف ای پسر لارسلان اگر دادم در سر این بل میندی در پسر
 صراط دست داد و خواهی بر آورم و دست خصومت زد امت بر ندارم بگو از نند و بل کدام را حشامی ستمی سلطان از نیت این سخن
 بر خود بلرزید و ساد کثت گفت ملاطقت پسر ملاطقت بگو با چه ستم بر توشه پیره زال صورت حال ابو حنفه عرض رسانید سلطان
 ستمگرشته اول فرمود تا انعام را بیات رسانید و بعضی از یک ماده کاو بمقاو کاو و بر دایت و یکدویت کاو از سر کار خاصه
 بان پیره زال دادند چو ملکه از دنیا رفت کوفتند آن پیره زال بر سر قراوت کثت برورد کار امن بچاره نمودم او مرد ستمگری

در تماشای صف عدالت

که در آن روز و ساجره است تو او را دستگیری کن یکی از بندگان سلطان را بخوابید گفت خدا تو را بگردش کرد و بجای آن پسر زنی بودی مرا
 خدای میکشد که اگر بر همه اصل زمین قسمت میشود و منم یکی مغرب شنیده و ای حکایت نیز چون حکایت سلطان محمود دیندار است که گفت
 پویشیاری بخرار آن کرد و در میان ممالع طبرخروج میکند تا و لا غیر آنچه در اینجا چند روزی قبله بنامشان خوانده شود و درونی
 سکه نقیض نشان خرمین کرد و در میان تمام خطبه این بلند و از تر که حال قرون پنهان است که در جمیع ممالع با اسم سیامی این بدو
 خوانده شود و هر سکه از این نفس پانده ترک حال بی روزگار است که در دفاتر و کتب بنام نامشان نقش میشود هشتم آنکه نهایت
 اجتناب فرماید از گذاردن بدین معنی که اگر از انفعی باشد در زمانه اندک برخواهد آمد و قیام قیامت بدای و لغت از برای او خواهد
 بود و همه روز و از این در برخواهد رسید و هر خطب موجب باشد از خداوند سعیدی جان زنی که در کتب بخین کنند
 چه مردی بر کوفه نفس کنند نباید بر هم بدین بناد که گویان لغت بر آن کن بناد بنام شکیوی چاه سال که یک
 نام رشتن کنز المایال نهم آنکه چون از احدی حیاتی یا حیاتی ظاهر شود یا در طریق خدمت خطائی یا لغزشی سرزند تا ممکن باشد قلم
 بر آن کشیده و دیده انفات از آن پوشند چه غفور و جبارم از اشرف بکار است چنانچه حضرت مطالب امیر المومنین صلوات الله و سلامه
 علیه فرموده اند که جمال الزمانه العدل في الامره و الغفوع القدره یعنی جمال شجریاری و حسن مملکت داری عدل نمودن در فرمان
 فرمان و با قدرت را مقام غفور نمودن دهم و آن عهده لوازم بلکه موقوف علیه همان است که مقصود او از مملکت داری و فرمان
 فرمان است قیامی خطب نصایبه و بی روی لذت و شغوات جهانیه نباشد و عغان نفس را از طامعی و مناهی باز دارد و همه همت در این
 و از پس نباشد سعیدی کشید که ملک عالم گرفت بی حین کام خود کم گرفت نعمت امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه
 میفرماید که پس از افاضات اوله بالذات سر همه افغان شقیه شدن بلند تمام است سعیدی شنیدم که در وقت نزع روان بهر
 چنین گفت نوشیروان که حاضر بکند و در وریش باش نه در بند آسایش خویش باش نیاید اندر دیار تو کس چه
 آسایش خوش خواهی و بس از ادعای ملک بالذات متغلا فاحکم علی ملک باوایل و آخر یعنی چو پادشاه مشغول بهوایب
 و مقشون لذات نفس گردد و او فاتح و راضی آن سازد حکم کن که ملک و تباه و دیدان خواهد شد بی آسایش ملک و پیرایه آن عدا
 و آسایش سلطان از آسایش رعیت هیچ جابه رفاهت شجریاران بر از نه ترا که کوت معدت بیت و هیچ تاجی رخته ترا از ضرر محنت نه
 سعیدی شنیدم که فرماندهی داد که فدا گشته بر در و آستر یکی کشتن انجیر و دیگر قباله زوبانی چسبید و در بخت
 اشیدر تر و آسایش است چه زمین بگذرد و ب دارایش است چه رشتت بر آیه بر شربار دل شجری از ناتوانی فکار
 مخفی بنامد که همچنانکه بر شرباران و ملوک معدت کسری و رعیت پروری لازم و محنت که سایه محنت و شفقت بر سر کافران
 بکشد نه چنین بکار در عیال و عاقبت بر ایا و اجبت که از جاده اطاعت و ایفای ایشان انحراف جایز نیست بخواه بطریق یکی و اطلاق
 مسلک دارند و اسامی سامی ایشان را در خلا و ملاء بیظم و بکیم بر زبان جاری سازند و دعای آنها را بر دمه خود لازم شمارند و از حضرت
 امام موسی کاظم صلوات الله و سلامه علیه مرویت که اگر چه شیعه خود را دلیل سازید و یو بر بنید از بد سبب فرمان سلطان و فرقی
 فرمایند پس اگر عاقلان از خدا درخواست تا او را پانیده بدارد و اگر طالت از درگاه الهی سبب نمائید که او را بصلح آورد و در صلا
 احوال نماید صلاح سلطان شماست بدستیکه سلطان عادل بفرماید در مراتب پس میباید برای او آنچه را بخود می پسندید و بپذیرد
 برای او آنچه را از برای خود نمی پسندید و با بجمه وجود طبقه عالیه سلاطین از اعظم نعمی الهی و قدر ایشان را ندانستن که از آن نعمت غیر شایسته
 پس شخم اخلاص ایشان را در باطن کاشتن و ستون وجود سازید و دست دعا بپوشید بر داشتن بر عالمان و اجبت فصل بدانکه
 مکرر مذکور شد که معالجه امراض نصایبه بچون مرکب از علم و عمل میبود پس دفع صف خسته ظلم و کب فضیلت عدالت بعلم و عمل میوردا
 علاج علی آن نکته در آنچه مذکور شد از مفاسد دنییه و دنیویه ظلم و فواید عدل مایل کند و همه را در دل خود جای دهد و بداند که عدالت
 موجب نام یک و محبت دور و نزدیک و دوام دولت و قوام سلطنت و امرزش اجرت میگرد بلکه از اخبار متفاد میشود که بدین
 عادل در قبر از هم فیرزد و با او آورد بدنامی ظلم و ستم را و نوعی طبع مردم را از ظلم و بداند که ظلم باعث تباهی دولت و ویرانه مملکت میشود و
 دهای و دکاندگان در حق و یا تیری می بخشد سعیدی بیایت عذر که خواستن پس از ریخ و صالح دعا خواستن دهای ویت

در امر معروف و نهی از منکر است

از برای و خواص صحیح است و آن پیغمبر در میان ایشان بقدریکه خداوند بکشت میکند و بجا بجا و امر او عمل میکند تا اینکه خدا قبض روح آن
پیغمبر کند آن خاص میماند و بجا بجا و امر او و بطریق پیغمبر او عمل نمایند و چون ایشان متعرض شدند بعد از ایشان طایفه هم میسر شد که بر سر منبر
می نشینند که قول ایشان معروف و عمل ایشان منکر است پس هر وقت شما از منکر باز دارید پس واجب است بر هر مؤمنیکه با ایشان جاد و دفاع
و اگر قدرت نداشته باشد در دل با ایشان نزاع داشته باشد و بغیر ازین اسلامی میباشد و از حضرت امیر صلوات الله و سلامه علیه مریت
که امر معروف و نهی از منکر اصل کبریا و یک نمکند و در قرنی که میسر است که منباید و بهتر ازین کلام حقیقت که کسی در پیش حاکم جاری بگوید و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام مریت که امر معروف و نهی از منکر طریق پیغمبران و شیوه بیان است و فیض عظمت که سایر ائمه و سلطان ساری
داشته میشود و باز از ایشان میگرد و مکاتب حلال میشود و نظایر باصباحش بر میشود و زمین با و میگرد و از دشمنان دین اشقام
کشیده میشود و امر شریعت استقامت بهم میرساند پس بدلیها خود بر عصیت و اهل انکار کشیده و انکار را بر ایشان از زبان و رید و روای
ایشان بخوانند و در راه خدا از طاعت طاعت کنندگان خوف و اندیشه نمایند پس اگر قول شما قبول کردند و از معصیت باز آیند و
بحق رجوع کردند دیگر راضی و تسلطی بر ایشان نیست بدستیکه تسلط بر کسایت که مردمان را ظلم میکنند و در زمین باقی سرگشته میمانند
که عذاب در دناک از برای ایشان نماند و است و با ایشان جاد و کینه بدینا خود و دشمن و از ایشان را بدلیها خود و در بعضی اخبار و از
حضرت موسی هم برورد که خود عرض کرد که کدام یک از بندگان در نزد تو مجبور تر به خطاب رسید آنکه در تحصیل رضای خاشاک شود که دیگران
تحصل رضای خود و یکسویه بندگان صاحب مادی و یکسویه جو معصیت را پسندید خاشاک کرد که در کینه از خود یعنی از اندک و از بسیار
خلق نمیشد و اگر کشتن باک ندارد و بی مؤمن باید که در حال معاینه دیدن معاصی که تحصیل رضای پروردگار جاریست دین و غضب
حیث چنان بر او متولد کرد که اگر کشت و قوت مخالفان حق نمیشد و مهابت و سطوت ملوک و سلطانین القات نماید و در نصرت
حق از مال و جان و آبر و مضایقه نماید شمر رسانیدن امر حق طاعتت ز زندان شری که یکا عیبت یکی از صحابه حضرت رسول
عرض کرد که کدام یک از شما بندگان نزد خدا گرامی ترند فرمودند و یک در پیش حاکم عالمی سخن گوید و او از آن بگوید و اگر بگوید دیگر که بر او
نوشته میشود پس هر که طالب سعادت و رضای حضرت رساله باشد باید در هر وقت ملاحظه معاصی خود در آری بکند و چگونه بگوید که خود را
بنده خداوند در چنین شایه با فزاید او خود داری توان کرد و حال اینکه و نه که با هم فخر بطنی و از بدست نمیشد ملاحظه معاصی انکاری
در امر بگوید بیکر است و در بطی از خالقیت بالاتر و برتر است و یکسویه خود را و است و دیگری و اندک چنانکه نسبت با شاه یا ملایم حاکم است
بجاکم یا امثال آنها اگر بگوید کسی مخالف است میگرد و در صد معارضه و نیاز بر میاید پس چگونه میشود که کسی مخالف پروردگار را پسند
و تمعن بخورد و رضای مردم را بر رضای خود مقدم دارد و بجهت ثابت و از انبیا و امار ظاهر میگرد و که باس شریعت داشتن و بجهت اصلاح
حال بندگان کما شستن موجب غرور و غلبه حرم و نظایر و طول عمر میگرد و مخفی نماند که آنجا از آیات و اخبار مذکوره و سایر آیات مذ
و اخبار متواتره متفاد میشود که امر معروف و نهی از منکر بر هر فردی از افراد مکلفین واجب است و بطلب انقیاد جمیع علمای شیعه و سنی است
باینکه امر کردن بر واجبات و نهی کردن از افعال مجرّمه واجب دارد اما امر مستحبات و نهی از امور مکروه واجب نیست بلکه مستحب است
و واجب امر واجب و نهی از حرام چهار شرط دارد اول آنکه علم داشته باشد باینکه انقیاد بر آن شخص واجب است یا حرام است در امور مستحب
امر معروف و نهی از منکر واجب ندارد و بنا بر این هر که علم هر سبب بوجوب یا حرمت امری بخوبی احتمال خلاف و اختلاف نمهند نیز در آن
ند و مثل اینکه ضروری دین یا مذہب یا اجتماعی همه علما باشد بر لازم است که امر دینی در آن امر کند و یک علم قطعی نداشته باشد حکم
چیزی یا اجتماعی نباشد بلکه اختلاف باشد و احتمال اختلاف چهار دار آن امر بدیهی که خود و جمیع باشد و در حکم آن رائه داشته باشد یا
رای یکی از جمیع در آن دانده نمیتواند کثیر در آن بعنوان وجوب بان امر دینی نماید و در آن امر معروف و نهی از منکر را بعمل
آورد و در حق کسی که باید که لازم بر ایشان جماعیت است که او نیز میداند خلاصه کلام آنکه در مسائل فطنیه اجتماعی بر هر کسی معروف و
نهی از منکر لازم است و اما آنچه در غیر اجتماعی و اختلاف آراء جمیع در آن ممکن است مجتهدی یا مقلدی در آن امر و نهی نمیشود
کرد و یکدیگر که با هم موافق اعتقاد است یا باید موافق باشد دوم اینکه احتمال فائده و اثری بر امر و نهی خود بدینست
یعنی دانند باطن غالب و ملین باشد که اثری تربت میشود امر معروف و نهی از منکر واجب نخواهد بود سوم آنکه متضمن فائده و ضرری

در امر معروف و نهی از منکر است

نباشد پس اگر در امر معروف و نهی از منکر فطنیه ضرری بخود یا کسی از مسلمانان باشد و وجوب آن قطع خواهد شد همچنانکه در بعضی از روای
رسیده که هر که متعرض صاحب تسلط جاری شود و بدینا برسد و توان از برای او خواهد بود و آنچه مذکور شد که گرامی ترین سبیلان است که
سخن حق در نزد ظالمی بگوید و او را بکشد و صورتیست که ابتدا مظهر مفسده داشته باشد و چنین دانند ضرری با او نخواهد رسید چنانکه از
شخصیکه معروف کرد یا منکر صا و کرد و بدینا از برای او و بظهور رسیده که اگر شخص ناگرم و دیگر محتاج بامر معروف و نهی از منکر ندارد و از
جمله امور بگوید و نهی از منکر لازم است آن است که علم بصدور آن هم رسیده باشد یا نه چنانکه آدمی خود را نداند با علم بان هم رسیده
بدون اینکه شخص ناگرم یا با بجز از حال یا بطنه بحس از آن خارج نیست و در صد شخص نباید که کسی کار نکند که شخصی در مقام قبول معصیت یا
ایستادن داشته باشد باینکه داخل انجام نشود و نباید در صد و تحقیق آن بر آید و چنین جایز نیست که کسی واداشتن نامعلوم شود که منکر یا منکر
یا با بوندین و مان کسی بجهت معلوم نمی شود و نه سی یا نه تحقیق اینکه در مقام شرب دارد یا آنچه در ظرف دست شربت یا بر سیدن را بیک
در زرد اما آن است سازی بنما که ده است یا نه خلاصه آنکه با علم حاصل شده شخص بجهت جازیت و از عیایه و در مقامی فاسق و فساد کردن روا
بلی اگر کسی شخص را نداند و بر آن شخص معلوم شود در آنوقت نهی از آن لازم است که خوب نکرده است که شخص نموده و لازم است که امر معروف و نهی
از منکر میکند عادل باشد و خود بر معصیت یا با منصفیت آنکه بگوید هر که بر منکر معروف یا با منکر میگوید مطلع شد بر او امر و نهی لازم است خواه خود آن شخص
خوب باشد یا بدلی او خود را منصفیت آنکه با بطنه عاصی و کنا بکار خواهد بود و اگر با وجود این از دیگری مطلع شود و امر و نهی بگوید که کرده خواهد بود
یکسویه خود و مرتکب معصیت باشد و دیگر از آن نهی کند حالا از حالت و شمر ساری در نزد حضرت باری نیست همچنانکه در اخبار رسیده که در حق
حضرت عیسی هم رسیده که اول شخص خود را بپندد که اگر بپندد بر شدنی آنوقت مردم را بپندد کوی و اگر نه از من جا و شمر کن و لکن ظاهر است که رسیده
که امر معروف و نهی از منکر بقره و غلبه و تسلط باشد اما اگر استخوان بپندد و موعظه و نصیحت باشد و در نیت شرب باشد که خود مرتکب معصیت کرد و در آن
برصد و از معصیت از او مطلع نباشد اگر مردم او را مرتکب انجام دادند و موعظه آن خلافا فایده و ثمری نمیشد و دانست که با وجود عدم امر و نهی و
نیت خلاصه آنکه امر معروف و نهی از منکر بر وجهی بود که بقره و تسلط مثل شستن ساز و بخت از شرب و باز داشتن از زنا و لواط و امثال
اینها شرط انبوه عدالت و عدم صدور معصیت از امر و نهی گشته نیست و یکی دیگر بقره و نصیحت رسانیدن از خدا و عذاب و طایر آنکه چون
با وجود فطنی شخص و از انکار خود انصاف از شری بر نصیحت او مرتب شود شرط باشد که مردم او را مرتکب معصیت ندانند و آنچه مذکور شد از برای
کسایت که ملاحظه معصیت کند و بر آن مطلع شود اما تحقیق خود را نصیب میکند از برای اصلاح حال مردم و از شر و بدایت ایشان و تبلیغ احکام
شریعت و بر صند نیابت حضرت سید المرسلین هم و اندر اندین صلوات الله و سلامه علیه جمیع می نمیشد باید متصف بصفت تقوی و عدالت و
ورع و زهد باشد و عالم با حکام کما بجا و اوجادیت میدهد بود و جامع شریط حکم و فتوی باشد و اشاره باین شخص فرموده است حضرت امام
جعفر الصادق علیه السلام در مصباح الشریعه که میفرماید هر که او را بپوش خود را در کت نموده از اوقات نفسان ماره و شهوات آن دوری کند و بگوید
شیطان از منم نشانه و در پناه خدا و امان نگاهداری و داخل شده صلاحیت امر معروف و نهی از منکر را در دین را که هر کس چنین نباشد بر فطنی
امری از او امر الهیه را ظاهر سازد و بجهت بر خود او شود و مردم بان یقین با و میکنند خلیفه عالمی میفرماید یا مردم را بخواه امر میکنند و خود را فطنی
میباشد و خطاب باینکه اگر ایشان را خلقت مرئی میکی از آنچه خود بعمل میآوری و داخل آن کردیده و بداند که از برای چنین شخصی بگوید
بنای امر معروف و نهی از منکر را بکند ارد و در صد و اصلاح حال مردم بر آید نیز و از است که خود خلق باشد و صاحب صبر و حلم و قوی النفس که
از من مردم مضطرب و اند و بیگانه شود و اگر در حق او چیزی گویند که لایق او نباشد سرزنش نکند و در مردم بگوید یا بگوید و در پی
استیفای لذت خود ندان که اگر ایشان را شایسته و کوان میباشد و با بطنه از خود را در حق او میکنند و نسبت با و سخنان بگوید
که لایق ایشان نیست و نباشد که در مقابل او کفاز یا کردار خلاف او نیست با و عمل میاورد پس باید دلی قوی داشته باشد که این
مضطرب نکرد و از جاه و در نزد و باید با مردم همان باشد و با ایشان بر حق و مدارا رفتار کند چه بصد نصیحت بر حق و ولایت بر حق
با میکند و بیشتر تأمل میکند و باید بطریق از مردم باشد و قطع طمع و امید از ایشان نموده باشد چنانکه طمع مال مردم دارد و باید سبیل بر حق
با ایشان در مینه و اند اصلاح حال مردم نماید و امر معروف و نهی از منکر کند گویند یکی از بزرگان کبریه داشت و قصاید در جواب داد و کلام
و انشای هر روز از قصاب بگوید که خود پاره گوشتی میگرد روزی از انقباض معصیت دید اول بجانده اند و کرد بر پاره و کرد و بجانده اند

درمیت و محمدت افساد و اصلاح بین الناس

داده اند حضرت فرموده ای که خود بنویس یا بنویس و چشم خود را تکبیر کن و اگر بخانه نفر در زرتشتیجات بدهند در آنجا خود را ببردند
تصدیق کرد. ۱۰ تا از کتب نمای مردیت که شخصی بخدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام آمد و امیدی از رخصتی نداشت که حضرت فرمودند سفیر
مستقیم را راست گفته باشی یا نودستمن خواهی شد و اگر دروغ گفته باشی - تو مؤاخذه خواهیم کرد مشغولت که شخصی بدین یکی از حکام رفت و از
تختی نزد او رفت که در آنجا گفت مرا برادر دم بگردی و دل فارغ مرا مشغول فکر ساختی و خود را که نزد من این بودی محل محنت گردانیدی و این
بدترین انواع محنتی است و آن عبارت از آنست که من چنانی بزرگی کنی که از تو چشم زدا و ذلت باشد مانند سلاطین و امرا و حکام و دروغ
و از حضرت پیغمبر مردیت که یکساعت مرماز کند حلال زاده نیست و سلاطین عدالت کشند و حکام رعیت پرور هرگز صاحب ایضاف
و زرد خود را نهند و کوشش نکنند و میکنند و میدانند که خدای ایشان بر رعایا از سر رسد کرده و اگر در زنده پشیمانی است و از او
افسوس میان مردمانت و آن اعم از سخن جنسی است چه فساد بدون سخن جنسی تحقق مییابد و این صفی است و صاحب آن اهل جنت است و
ایضاف از دیگر جنم میرساند و این در آیه میکند و صاحب ایضاف چشم در مقام صفت باشد و رسول بر آمده است چه بسیار از نوع
شرعی که خداوند عالم فرار داده از حضور جمیع درجات و مصافح و زیارت و آمد و شد و مصافحت و نبی از طریق بد و غیرت همه از برای حصول
و الف میان مردمانت و هیچ خود در نزد خداوند عالم و پیغمبر و جنس مطلوب نیست که میان بندگان الف و یکسانی باشد و اینست لغو و بعضی
که فساد میکند در مقام خلاف خدا و رسول بر میاید و آنچه آنها خواسته اند آور میکند و کسی نیست که چنین شخصی بدترین باشد و در دل و جنت برین
اثبات و سختی انواع لعنت علیه الله و ملائکت و اناس جمعین و خدا ایضاف که اصلاح میان مردم بوده باشد از معالجات فضائل
ملکات و علامات شرف نفس و طهارت ذات و باقی ثواب بسیار و فضل بسیار با ذاتی آن در احادیث و اخبار رسیده است که حضرت
سید رسول تم فرمودند که فاضلترین صدقات اصلاح میان ایشان مردمانت حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرمودند صدقه که خدا از او دست
دارد اصلاح کردن میان مردم است هرگاه فساد میان ایشان واقع شود و نزدیک کردن ایشان از یکدیگر چون دوری و جدایی و افتقار
و بفضل و کمال خود فرمودند که هرگاه نزاعی در میان دو نفر از شیعیان یا بنی از مال من ایشان اصلاح کن و بجهت وجوب اصلاح بسیار مردم
که دروغ گفتن و در آن جاری است چنانکه حضرت رسول تم فرموده در دو نفر از شیعیان که با هم میگویند که آنچه در جهاد بوده باشد یا دروغ بگوید میان دو نفر
اصلاح میان ایشان کند و حضرت صادق علیه السلام باین عمار فرمودند که از من بفرمان آن شخص چنین و چنین بگو این چهار عرض کرد که
هرگاه عمار از آنچه فرمودی سخن دیگر از زبان شایسته اصلاح بگویم هر گاه روایت فرمودی بلی مصلح درو کلون میباشد امثال اینها صحت نکند
و مراد اینست که اگر کسی بجهت اصلاح میان مردم سخن غیر واقعی بگوید که اصلاح شود و این را دروغ بگویند و ضرر نذر در جهان الله عسای پروردگار
عالم با اصلاح حال مردم تا آنچه دست است که بجز دروغ و را که از معاصی عظیم است در خصوص فرموده است و از افضل صدقات و از داده نوع
و قانونی جنگی که حصول الف مقرر فرموده و مقدر را بمن و عذاب مخصوص فرموده و با وجود این چنانچه در بسیاری از انسانی روزگار شایع
میباشد بسیاری از باب نفوس چشم بسته بر سرافشاده و کذب و دروغ و از انچه عاریت اساس افوا میان دوستان و مسلمانان
میکنند و آتش فتنه روشن میکنند بلکه کسی میبشد که بجهت خلاف توقعی که از شخصی مشاهده نمود در مقام انواع افوا بر میآید صفت
سیر و هم شایسته کرد و آن عبارت از گفتن آنکه فلان فلان با فلان مصیبت که بفلان کس رسیده از بدی است و بآن شایع
و سرور نیز باشد و فساد این عالم با عادت و حد میباشد و بسیار باشد که ناشی از جعل بمواقع قضا و قدر الهی شود و ایضاف بسیار بد و فساد
جداست و تجربه واضح و از اخبار ثابت است که هر که شایسته کند و دیگر بر اینست بلکه که گرفتار شده باشد از دنیا بیرون و تا خود نیز بآن مبتلا گردد
و دیگری و از شایسته کند و حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرمودند که شایسته کن برادر خود را که اگر چنان کنی خدا بر او رحم میکند
این مبدء را بتواند بکند و فرموده هر که شایسته کند برادر خود را بطبی که باور وی داده از دنیا بیرون و دیگران بآن گرفتار گردد پس چگونه
کیکه از حال خود این شده در مقام شایسته دیگری بر میآید ثنوی لا تخافوا از خدا شنیده پس خود را بمن و خوش دیده تا
فرود برش تو اینچنین بر دیگر سواد و نوح طعن من علاوه بر اینکه هر ملا و حیصیته برسد کفاره کنی از تو موجب رفع در بار برای او
و بلندی مرید او میگرد آید یعنی که هر که درین نرم مقرب تراست جام بلا پیشترش میدهند و کسی نیست که انتقامی زمره اولیا و اوصیا
طایفه املا از بدی فعال ایشان نبوده پس ملاحظه از امت که درین مراتب مامل کند و باید بر خود بهترسد و اگر گرفتاری خود را بترساند و

معدن.

در مدت مزاء و عدالت

بعد از آن بدانکه شتاب باعث ایدامی برادر معلوم موجب عذاب آخرت پس مذکر کند که بلا و گرفتاری و طاعت بر بدی و خواری و زور و جبر
باری میکند بلکه رایجی قرب درگاه از آن بنام ارباب بصیرت میرسد پس خود را از ریاضت محافظت کند و از ستمها بجات و بصفت
چهار دهم مرء و جدال و محاصرات و مرء و جدال عبادت را اعتراض کردن بر سخن غیر و اظهار نقص و وطن آن در لفظ یا در معنی قصد
بست کردن و امانت رسانیدن انحصار اظهار زبردت و طاعت خود بدین باعث دینی و فایده اخروی و خصوصیت بر نوعی از جدال است
و آن جدال و بجای کردن در سخت بجهت رسیدن مآل یا مقصودی و بکار آمار مرء و جدال از اخلاق مذمومه و صفات ردی است خواه در مآل
علیه باشد یا غیر اینها خواه سختی باشد یا باطل که آنکه متعلق بساغر و دینه باشد و غرض و قصد فحشیدن یا فهمیدن حق بوده باشد که در
اینصورت ضرر ندارد و از آن مرء و جدال نکونید بلکه ارشاد و هدایت نامند و علامات آن آنکه مرء از مضائقه نباشد از آنکه مطلب حق از جاب
غیر تو ظاهر شود و علامات مجاد که آنست که اگر سخن حق بر زبان نطف جاری شود در ناخوش آید و خواهی آنچه تو میگوید صحیح باشد و از ابطون جاب
بر خصم تمام کنی و نقص و خلل کلام او را ظاهر سازی و همچنانکه مذکور شد اول مذموم نیست بلکه مدح و تشویق است و معرفت و بزرگتر نفس است
مذموم و نهی غیبه و باعث بیجان غضب و حصول حقد و حسد است از هر دو جانب و بسا باشد که موجب نیکی و تشویق خود با دیگران و در عفو و
تحسن و در از حقیقت که حقیقت و تعالی نبی از آن فرموده که و از اداریت الذین یخوضون فی آیماننا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره ایک
از آنکه خلاصه معنی آنکه هرگاه بینی که یا زک فو میرود در آیات ما و مشغول تنگ گیری بر نهایش از ایشان کناره گیر کن یا مشغول حدیثی دیگر
شوند که اگر چنین کنی تو نیز مثل ایشان خواهی بود از حضرت پیغمبر ص روایت که حقیقت ایمان بنده کامل نشود مگر و فیک مرء و جدال است
کنند که بر حق با او باشد حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرمودند که هر کجا در مرء مکن صاحب علمی و با سبغی صاحب علم دشمن شود
و سبغی را دینت میرساند و فرمود که زنه را خد کشید از مرء و جدال که باعث عدوت و کف عیوب میکند و در اینصفت مذموم بگفت
محاذ که کردن و غالب شدن بر خصم خواه حق خواه باطل قوت میکند و نامیرسد بجاییکه صاحب آن مثل سگ که در متصل راغب میباشد
که با هر کس در افتد و همیشه در پی آنست که سختی از کسی بشود و در آن دحل و تصرف کند و از آن لذت یا به خصوصاً در جمعی که بعضی از ضعیفان
العقول باشند و باطلی خفت را کمال داند و صاحبان ایمان ستمناش کنند و گویند فلان شخص حراف و مدعی و غیر ثبات و کسبی و را ایدام
مستحق است که در میان شاد میشود و غافل از آنکه این از خاشیت که در باطن او جای دارد و اما خصوصیت که بجای کردن در کلام است از خصم است
مطلب و مقصود خود آن نیز چون مرء و جدال مذموم و بد و غافلان پیدا است آندی اگر شر و در فتن و مصدر انواع رنج و محن است
حضرت رسول ص فرمود که هرگز خیرشیل نزد من نیاید مگر آنکه مرء ماضی گردد و آخر کلاش آید و گویند که زنه را خد کشید از مرء و جدال است
که آن عباد و میر ظاهر و غرت و از انعام میکند و فرمود که دشمن ترین مردم در نزد خدا بجهت خصوصیت کین است و حضرت امیر المؤمنین صلوات
و الله و سلامه علیه فرمودند که بر شما باد خد کردن از مرء و خصوصیت که ایضا دلها را آزار میکند برادران و اتفاق میر و باند و از آنجا حق با
حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت که از خصوصیت که از آن کشید که آن در مشغول و گرفتار میکند و باعث کشید و اتفاق میکند
و سگ درین نیست که اگر فتنها و ناخوشیها از خصوصیت برخاسته چنانچه نماد که کسیکه در صد و خصوصیت بر میاید بجهت استغفار مقصود خود که
مقصود او حق مآل باشد یا حق باقی و دیگر که شرعاً مستحق نبوده باشد از خصوصیت مذموم نیست بلکه مقتضای عفت و تمرد است بلکه آن خصوصیت
مذموم است و در طلب چهرت که باطل و غیر حق باشد یا بیقین تحقیق آن و استحقاق آن ندانسته باشد مثل خصوصیت که دلیل دار القضا میکند
چراوش از آنکه بدان حق با کلام طرف است یا طرف و دلیل میشود و اما من خصوصیت بر میان زند و بد و علم و یقین را بکجا است که کشید و یا
و آن در سزند و مال سلیمان را ضایع میکند و بد و غرض و زور و وبال غیر را محمل میکند و چون کسی را با کار تین مردمان و حق
ترین ایشان است فاسق مجرم و در قیامت معذب و ملومت شراره کار بر شمران دارند و لایحه مذموم بر ایشان برند و بدانکه مذموم
بودن خصوصیت در طلب حق شرعی خود در وقت که اظهار غدا و بجا میکند و زیاده از قدر ضرورت سخن گوید پس اگر اظهار بجا کند یا در
پن سخن کلامیکه باعث امانت و ایدام خصم باشد بخوبی آنکه احتیاج و ضرورت داعی بآن باشد و اخل خصوصیت مذموم و آخر از آنرا نظر
واجب و همچنین هرگاه عرض رسیدن حق خود نباشد بلکه سخن علیه بر خصم و عفو او باشد آن نیز نهی غیبه و از بخت آن حرامست همچنانکه ملا
شد و در بعضی در مطالب اگر جبری بجا میکند بلکه با باشد میگوید اینحال مایهتی ندارد و مضایقه ندارم که چو سخن من معلوم شود بیکم

میرزا حسن

در خدمت سحره واستغناء بمومنین است

کم کم از سر

در کیفیت شوخی و مزاح است



خندید

در معالجه مرض غنیت است

در آن نکرد از خاست خود چرخ و در آنجا ناید عرض کند پروردگار این نام من نیست چه من را خطا بخود هیچ در آن نمی بینم خطاب رسد که ای بنده پروردگار تو سحر و خطا میکند اعمال خیر تو بغیبت مردم رفت و دیگر برامیا و زند دیوان و رابدست و میدهند و در آنجا طاعات بسیار و عبادات شمار شده میکند عرض میکند که این کتاب من نیست این اعمال از من بوجو دنیا مد خطاب میرسد که فلان شخص غیبت را مؤایطاعات است که بغرض خود داده شده است پس عاقل باید تامل کند که این کبر که غیبت او میکند اگر دوست و صدیق است چه برود و به انصاف که زبان بغیبت او کشاید و بدی و او را در نزد مردمان گوید و اگر دشمن است چه بپسندی و سفاقی است که کسی متحمل فرزند و یا دشمن خود گردد و اگر طاعتی اندوخته باشد با و در فضل بدانکه از برای مرض غیبت کردن دو نوع معالجات یکی بر سبیل احوال دیگر بر سبیل اتمام احوال آن بر سبیل احوال است که دیده بصیرت بگشای و سماعی در آیات و قرائت و احادیث متکرره که در باب مذمت این صفت خبیثه آمده است و بتسبیح نیت و از غضب جبهان و تعالی و عذاب روز جزا یاد آوری و بعد از آن مفاسد دنیوی و از انظار دور آوری چه که است غیبت این کبر که یکی با و رسد و از آنجا بغض و عدوت او گردد و در مقام امانت و غیبت و اودیت تو بر آید و با باشد امر کای به بخود که چاره آن شود اگر دین از نه تامل کنی که اگر کسی غیبت ترا در زیر غیر گوید چگونه از زده و خشمناک خواهی شد و مقتضای شرف ذات و نجابت طبع انسانی که راضی نباشی در حق غیر آنچه از خود پندیدی و بعد از اینها به متوجه زیاده خود شوی و مراقب نباشی که از آن غیبت بگشاید و هر چنانکه خواهی بگوئی ابتدا در آن تامل کنی اگر از آن شخص غیبتی باقی خود را از آن نگهداری نماد است کنی و اما معالجه مفصله آنست که باعث رسیدن غیبت کرد خود را بدینی وسی در قطع آن نامی و بیان آن مطلب است که از برای غیبت کردن باید خدایت اول شخص چه هرگاه از شخصی زرده باشی بر وی خشم نگیزی و او حاضر نباشد در این وقت مقتضای طبع زبان بذمت او کشاید تا مان و وسیله غیبت خود را فرود نشانی و دوم جلوت و کینه که با کسی دشمنی داشته باشی و از راه عدوت بدی او را در کفنی سوم حدیث چنانکه مردم که از تعلیم و تکریم کم کنند با او را نشا و تائیس گویند و از راه حدیث آن شوائب و با غیبت مذمت و کجی و عیوب و از ظاهر سازی چهارم محض مزاج و مطالبه نمودن و او قیام بخنده و طه و لب کردن بطن احوال و احوال مردم بدون قصد امانت و خواری رسانیدن چشم قصد خیره و استخوان امانت رسانیدن چنانچه از آنجا در حضور میباشند در غایبانه برحق میبود ششم فقر و ممانت یعنی زاده کنی که فضل و کمال خود را ظاهر سازی بوسیله است کردن غیر چنانکه کوی فلان شخص خری نمیدانم یا نشدی ندارد یا بحال حاضر آن نداری که نواز و بهتری و بالاتری و معالجان این شش نوع علاج این شش صفت خبیث است چنانکه در سابق مذکور شد هفتم اینک امری میسر اگر کسی صادر شده باشد و از آن غیبت داده باشد و تو خواه از خود دفع کنی گوئی من بکرده ام فلان شخص کرده است و علاج این است که بدانیکه بغیبت آن شخص داخل غضب الهی میشود پس اگر قول ترا قبول میکند ایضا از خود دفع کن و چکار غیبت دادن بدینکوی داری و اگر قول ترا قبول نمیکند غیبت مذکور را نیز از تو بگویند پس ششم آنکه ترا نسبت دهند با مرتبی و خواهی قیام از طرف کنی از جهت میگوید فلان شخص این امر را نیز مرتکب شده چنانکه اگر چه حرامی کرده باشی یا مال حرامی قبول کرده باشی کوی فلان عالم مرتکب حرام خود را یا مال حرام را گرفت و او از من دانمارت و چنانچه معارفست که میگویند اگر من بیا گرفت فلان شخص مرتکب گرفت و اگر من شر بخوردم فلانکس نیز خورد و سبکی نیست که اینقدر اگرگاه بد تراست چه علاوه بر فایده از برای رفع قیام که اول نمیکند مرتکب گناهی دیگر که غیبت باشد شده و حق و محصل خود را مردم ظاهر نموده زیرا که هرگاه خسته داخلش شود و تو بگویند داخل نموی البته با او مواهف نخواهی کرد و اگر مواهف کنی در کمال حماقت و سفاقت خواهد بود و طایفه از انشعای عوام که دلهای ایشان از شیائیلین پرورده و عثمان در محبت پروردگار صرخته و اینقدر از مظلوم مردم برگردان جمع آمده که ابد استخلاص بهت ایشان نیست با چنانچه نفس خشنان طالبین است که که معاد و حساب و خرد و شری نباشد و شیطان لعین چون انبلا در دل ایشان یافته از کین پرورنده و نوسوسه ایشان پرداخته و انواع شک و شبهه در خاطر ایشان انداخته اعتقاد سازگار است و ضعیف ساخته و با چنانچه در معاصی پروردگار بسیار کرده اند و جوخصیستی از ایشان صادر شد در عذر آن چون نمیدانند که آنچه در باطن ایشان مخفی است از مردم اعتقاد اظهار نمایند و از تفاوت و بدوری هم که دارند بگویند با عارف در دهند شیطان ایشان را برین مدار که از اعمال ناشایست خود بگذرند بجا بماند که فلان عالم آنچه ما کرده ایم نیز کرده و آنچه را ما مرتکب شده ایم مرتکب شد غافل از اینکه این غیبت که از جهت و حماقت بر او عمل این عالم اعتقاد ترا از معاد و حساب روز جزا بر طرف کرد پس تو کافر گشته و دیگر چه عذر میخانی و اگر

المصنف

در عوارضیت در مواضع معینه

طرف نکرده کردن انقضای زبری توجه فایده دارد علاوه بر اینکه اگر بعضی ارکانیکه خود را در اصل علل کرده اند و نام عالم برده اند و بعد از آن
اقتدای تو بایشان میشود چرا باید اقتدا بایشان عالم که در شقاوت و خبیث است نه توبت کرده باشی و چرا اقتدا میکنی بعلماي غریب و طوطیها
و اولیا و حال آنکه ایشان عالم و اهل علم و سر مشی و معروفند نه از بواعث غیبت مواظبت و بهر بانی باریفان یعنی چون تمجید
خود را مشغول غیبت بپنی تصور کنی که اگر ایشان را منع کنی با ما ایشان در آن غیبت مواظبت کنی از تو بیشتر خندند و ترا بدگل شمارند و با
توبیر ما ایشان هم شریک کنی با نصیحت تو غیبت نمایند بنده مت که در این صورت عجب احقنی خواهی بود که راضی بشوی باینکه امر بر در کار
و در ارتکابی دست ز رضا و خوشدوی و برداری و از نظر بر کنید کان درگاه او از طلا که و آینه و اولیا پس کسی که جمعی از ارباب اولیا و اول
از راضی باشند بکدام دلالت میکند بر اینکه عظمای ایشان در نزد تو بیشتر از عظم خدا و پیغمبر است و چه سنگ که چنین کسی مستحق جز لعن
بشمار و ضابط روز شمار است و هم چنان مظنه کنی که شخصی در نزد بزرگتری زمان بمدت تو خواهد گذشت و یا شاید آنکه ضرر دارد از
برایتو خواهد داد بنابراین صلاح خود را این پستی که پیش دستی کنی و او را در نزد بزرگتر معیوب و نامتای یاد من خود قلم دهی که بعد از
سخن او در حق تویی اثر و کلام او از درجه اعتبار ساقط باشد و چنین کسی خود را در نزد بزرگتر جبار ضایع و بی اعتبار خواهد بود و خدا را
دشمن خود میکند بچنان سبکه دیگری بنده او را دشمن ادخواهد کرد پس زهی سفاقت و بخردی که بعضی توهم و خیال خلاصی از محکوم
در دنیا که جرم و عین نباشد خود را بقتل در ملکات آخرت میاندازد و حیات خود را بعد از دست دفع بدست مخلوق بنده
باز دهم ترجم کردن است بر کسی چه میشود که شخصی جوید بیکر است بلا بعضی یا عیبی بدول او را و مخزون کرد و اظهار مال و خزن خود را
نماید و در آن اظهار صادق باشد چنانکه شخصی در نزد بعضی پست و بی اعتبار باشد و نوبانجه مخروشه از او در نزد دیگران اظهار
نماید و باز دهم آنکه مصیبتی را که می مطلع شوی و از برای خدا را و غضبان کردی و بعضی رضای خدا باینکه اظهار غضب خود نمایی و نام
انقضای مصیبت او را در کنی و بسیاری ز مردم از منته این دو قسم غافلند و چنان پندارند که ترجم و غضب هرگاه از برای خدا باشد که
اسم مردم ضرر ندارد و این خطا و غلطی چه بچنانکه رحم و غضب از برای خدا خوبت غیبت مردمان حرام و بدست و مجرد ترجم یا غضب باعث
رفع حرکت و میگرد و با باشد که از برای غیبت کردن بواجبی دیگر نیز باشد که نزدیک یکی از اینها که مذکور شد بوده باشد و فایده اینها
نیز از آنجا مذکور شد معلوم میشود فضل و جوهرت غیبت و معالجه از ادانتی بدانکه چند موضوع که در اینجا غیبت جایز است اول نظم
و استغناء کردن مظلوم و نزد کسی که احقاق حق او تواند کرد و اسام ظلمیکه بر او وارد شده تواند کشید یا اعانت او را تواند نمود و گن
شیرط است که در شکایت ظالم بخصوص ظلمیکه بر او واقعده اکتفا نماید و زبان با ظالم عیسی دیگر از آن ظالم بکشاید دوم آنکه اظهار
غیبت که کردن بقصد امر معروف و نهی از منکر برای رضای خدا بقصد رسوائی او بروی و یا او بیوس و باید در جای باشد که فایده در دفع منکر
بگذرد و روقی شریعت باشد نه در زوالم چنانکه از شرع تجاوز کند یا در جای که فایده بر امتیاز نباشد سوم در نصیحت کسی که با تو مشورت
کند و خصوص معامله کردن با کسی یا داد و خواست یا شرکت یا رفاهت و امثال این که در اینصورت ذکر عیسی از انقضای که بد طبیعتی در انقضای دارد
جایز است بشرطیکه احتیاج بذكر ائمت باشد اما اگر احتیاج نباشد و بهین قدر گفتن کمین صلاح تر است از آن گفتن و باید بهین گفتن
و نصیحت عیب انقضای نکرد چهارم ارشاد و نصیحت نمونی هرگاه با فاسق یا مخلای مصاحبت و احاطه نماید و از احوال و مطلع نباشد و مظنه
آن باشد که اعمال او زنا و زنا و دروغ من سرایت کند در اینصورت نیز اظهار نمودن عیسی که در این مطلب دخل دارد جایز است پنجم اظهار کردن
عیوب بخیفه مرضی نزد طبیب بجهت معالجه ششم اظهار عیوب شاهد و راوی حدیث بجهت مرجع نمودن شهادت و یا در حدیث و و گن در
ایضون باید بقدریکه مرجع او نباشد و اکتفا نمود و در نزد کسی باشد که میباید بشهادت حدیث و عمل کند بهیچ اظهار عیب عالمی یا حکام شرعی که
قابلیت فوی و حکم داشته باشند و تصدیق نباشد و از برای رد فوی و حکم او هرگاه کسی از احوال پرسد یا فوی یا حکم مخالف حق از صادر
شده باشد ششم هرگاه کسی بشهرت بلقی باشد که دلالت بر عیسی از کند مثل اعرج و اجول و امثال اینها که شناسیدن او بمان لقب نیز دارد
هرگاه بخواهی دیگر ممکن نباشد و از شنیدن او را ناخوش نیاید اما هرگاه اکراه داشته باشد یا ممکن باشد شناسیدن او بسیار بی و دیگر عیوب
هرگاه مجاهر بقبی باشد و مضایقه از اظهار آن نداشته باشد بلکه اظهار آن را باطلانه مرتب آن باشد غیبت او را با حق نیز ندارد و اگر داد
را ناخوش است بلکه اظهار آنکه غیبت چنین شخصی مطلقا جایز است اگر چه در حق باشد که از ظاهر بخند و از اطراف آن مضایقه داشته باشد دهم

در تائید رسالت است

بلکه بدترین و بدترین نمانند دروغ است و حضرت رسول که کبریا که شهادت دروغ به بابت برت مساوی گرفت و از آنکه با خود
قسم دروغت و حضرت رسول که کبریا که شهادت دروغ به بابت برت مساوی گرفت و از آنکه با خود
بر اوینا کند و عمل او را قبول میکند بلکه قسم بسیار خوردن راست مذموم و نام برک ملک عظام را بسبب هر چه خری حق در میان آوردن
اوب و در حدیث وارد است که خدا تعالی فرموده را که بسیار قسم خوردن دین دارد و از احادیث مستفاد میشود که قسم بسیار خوردن باعث
سختی روزی و فقر میگردد و از جمله دروغها خلف وعده نمودن و آن نیز حرامست و وفای شرط و عده واجب و لازمست حضرت غیر
فرموده که ایمان بخدا و روز جزا دارد و باید جوینده نماید بان و فاکند و انصر و گیر که وعده کند و غم و فانی بان نداشته باشد از جمله
مناصحت شمرده و از جمله دروغها اینکه اکثر مردمان بان مبتلا و بدترین انواع دروغهاست دروغ گفتن با حاضرت که ادبی مطلبی
در نماز سجده عرض کند و از آن در خدمت انجذاب خرد و بان خلاف واقع باشد مثل اینکه جوینده داخل نماز شود بگوید و جبهی للذی
فطر السموات و الارض یعنی متوجه ساختم و دیدل خود را بخداوندیکه آسمانها و زمین را آفرید و در وقت دل و از عین طلب بجز باشد و در گو
و باز از جگر و دکان بصد هزار فکر بگوید و در آنوقت در آنچه عرض کرده در عکاست در خدمت پروردگار و حضور ملائکه
کبار بچین دروغی اقام نموده و بچین جوینده ایانک بعد و انک تسعین یعنی ترا بر شش میگویم و یاری و استعانت و مددکاری
بخواهم و پس دروغی راست که دنیا در نظر او نیست و اعتبار و دره از دین خود را مقابل همه دنیا نهد و اگر چنین باشد دنیا پر
خواهد بود و باید مبادی و چشم مددکاری را صدمی بخرد ذات پاک باری نداشته باشد و الا در عرض انجذاب کاذب خواهد بود و حضرت بزرگوار
در حق تعالی باشد که در حضور پروردگار خود ایستاده باشد و بدو عکس شود باشد و بدانکه او که بر میاید از زمین و بیاید و از زمین
فصل جوینده است که در دانی پس اگر اعتقاد بخدا و رسول و ایمان بر فردا داری باید از آن اعتقاد کنی و خود را از آن نگاهداری و
طریق خاصی است که نوشته ایات و اخباریکه در مذمت آن رسیده در پیش نظر خود داشته باشی و بدانی که دروغ گفتن باعث هلاکت
ابدی و عذاب اخرویست و بعد از آن ملاحظه نماید که هر دو عکس از نظر با ساقط و درید ما خوار و اعتبار و ادبی است با حق و نمیکند
و بت و دلیل و خوار میگردد و بت راستی کن که راستان رستند در جهان راستان قوی میشوند و اغلب اوقات اسکندر دروغ گفتن
باعث رسوائی و فضیلتی و باز ماندن از مقام و مطالب میگردد و غرت آدمی تمام شود در کتاب چنانکه در مطهر است که سلطان
چین میرزای باقر که پادشاه خراسان و زابلستان بود امیر چین بود و بر ایامی که می کردی بر سلطان یعقوب میرزا پادشاه از باج و اعز
فرستاد و امر کرد که سوغات بسیار و هدایای بسیار با او بفرستد و مقرر کرد که اگر با کجانه خاصه کتب نقیصه با و سیار که بجز سلطان یعقوب
بر او آنچنانکه مر که کتبای جامه که در آنوقت تازه و بسیار مطلوب بوده در نظر امیر یعقوب بود و او بدید و در وقتیکه ملائکه اکرم کتاب
کنایه را بر امیر چین تسلیم نمود و بخواه افواج کئی را که در حرم و جلوسکات مکرر مشابیه داشت با بر داد و امیر کجانه را احتیاط نموده
مضبوط نموده روانه شد چون تبریز رسید و بخواه سلطان از حق سلطان شهاب الدین را از فرمود و از پنج راه رسید و گفت در میان
بعیده از طول مسافت ملول گشته خواهی بود امیر چین چون اشتیاق یعقوب را بکلیات جامی شنیده بود و دوام داده که بنده را در راه مصایب بود
در بر منزل بان مشغول بودم و با آنجه ملالت پر مون خاطر نمیکند سلطان از حقیقت استفسار نمود و جواب میر گفت کلمات جاییکه حضرت
سلطان بدید بجهت سر کار پادشاه و ستاده چون آنک ملائکه را می نمود بمطالع آن مشغول شدم پادشاه از فور اشتیاق فرمود بگوید و
و کلمات را با ورنه امیر چین کس نیست ما آنچنانکه را ورنه جوینده معلوم شد که قوایات کلمات جامی و در عرض راه مطالعه
کلمات مطلقا اتفاق نیفتاده و با سبب امیر فضل و شرمسار و از در اعتبار افتاد و علی عجز راستی هر چه باشد طاعت است و از جمله
اسباب رسوائی دروغ گفتن است که خدا تعالی فراموشی را با وسط ساخته و با آنجه دروغ میگوید فراموش میکند و خلافت را میگوید و
شود و حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرمود از جمله خیراتی که خدا تعالی بر در و خلق کاشته است نیانت و از آنجه شمرده است که در
حافظه دارد و بعد از ملاحظه انبیا در فراموشی که صدق باشد مایل کنی و بعد ازین اگر دشمن خود نباشی در بر خنجه میگوید که ابتدا بر تو
کنی که ما و غنی در آن نباشد و از غنیش فاق و در و عکس بان انجذاب کنی تا راست گوئی بلکه تو که در فضل خود دروغ و عکس صدق است
که راست گویند و آن اشرف صفات انبیاء و رسل و خلق بلکه راست خداوند عالم میفرماید انصواته و کونوا مع الصادقین یعنی بر سر نهان

در تائید رسالت است

در تائید رسالت است

خدا و باراست گویان بوده باشد و از حضرت رسول هم روایت کشش حضرت از این قول کسند ما من نبی الا بر اثبات قول کیم هرگاه
یکی از شما چیزی دید دروغ گوید و جوینده نماید تکلف نورزد و چنانچه امانت قبول کند خیانت نکند و چنانچه خود را از آن محرم بپوشاند
و دستهای خود را از آن بپوشاند باز را نکند نگاهدارد و فرج خود را محافظت نماید و از امانت بماند امام محمد باقر و امام جعفر الصادق علیهما
السلام روایت که بد رسیده که در بواسطه راست گوئی بر نبی صدیقان میرسد و از حضرت صادق علیه السلام متقولست که هر که زبان او
راست گویند عمل او پاکیزه است و هر کفایت او پاک باشد روزی او زیاده میشود و هر که باطل خانه خود میگوید که عمر او در از غیث و
فرمود که نظر بطول رکوع و سجود کسی نمیکند و بان غره میشود چه میشود این امری باشد که بان معاد شده باشد و با آنجه شواهد ترک کند
و لکن نظر کند بصدق کلام و امانت داری و بایند وصف خوبی در آید محقق نمائید بجهی که صدق و کذب در سخن و گفتار میباشد چنان
که در ادب و اخلاق و مقامات نیز یافت میشود اما کذب در کردار و اعمال آنست که در ظاهر از او اعمالی سرزند که دلالت کند بر خوبی در باطن و باطن
او از آن بپوشیده باشد یعنی باطن او موافق ظاهر نباشد و صدق در آن است که باطن و ظاهر یکسان و مطابق بود باطن را ظاهر است و برتر
باشد و این نیز از صدق شرف و افضل از صدق در گفتار است و از آنجه که رسید شرم این نیز برتر از آنست که از حضرت فرید کار شست نمینود و در جواب
وارد شده است که چون بچنان استکار بنده مؤمن یکسان بوده باشد خداوند عالم با و بر ملائکه مبادات میکند و میفرماید بنده حق است
و بعضی از اکابر فرموده است که کتب مرآتیه و در جنبه چشم او و ترا بکی شهادت دلب و او را در محافل خدان باشد عربیه
اذا السر و الاعلان فی المؤمن استوی شهد غفره الدارین و استوجب الثناء یعنی هرگاه بچنان و استکار مؤمن مساوی باشد در دو
جهان غفره مستوجب ازین و تائید است و ان خالف الاعلان سر افماله علی سیه فضل سوی لکد و الغناء و اگر ظاهر را و خالف
باطن باشد ظاهر را با عمل خیر است و باطن او بپوشیده هیچ اجری و مغربی از برای عمل او نیست مگر تصدیق و رنجی که گشیده است بجا
خالص الدینار فی السوق باقی و مغشوشه المردود لا یقضي المینی یعنی بجهت طایعی بخش در بازار رنج و در عرض آن هر چه خواهی تو
میدهند و آنچه در آن غش باشد تو در دست و از روی تو از آن بر میاید و کسی نیست هر عملی که در آن غش باشد که ظاهر آن را بپوشد و باطن آن
موافق ظاهر نباشد و میشود فرد قلب روی نموده و ستانند و در بار از شر خالص باید که از آتش بروی بد سلیم و اما کذب در اخلاق
و مقامات دین است که ادعای صفا کند و خوف از خدا و جواد و صبر و شکر و قیام و رضاء و معرفت زهد و انشال اینها و اسم آنها را بخود میدند
و از حقیقت و انانیت بپوشد و در از انوار انانیت نباشد و چنین شخصی نیز کاذب است ملاحظه میکنیم که چنانچه یکی از پادشاهی فضا
یا امیری صاحب قدر و رتبه میباشد از او سر زده یا نصیحه که مرگش شده خاف شود و چهره او زرد و نفس او سرد و خواب و جور بر او دشوار
شود و پیش و تنم بر او ناگوار و ناخواب و پریشان اعضا و جوارح او مضطرب و لرزان میشود بلکه بیانش که ترک حمل و عیال و مال و منال
خود میکند و در ولایات غرب بنشیند و شقی دیار از اینم از خوف و بچانکت که از او رسیده و این خوف خوف صادق و صاحب
آن خافت و اما کسیکه دعوی برین در و در کار و خوف اگر در دم و بار و جویم میکند و بپوشد از آن در و جفات خوالش ظاهر بلکه کذب
و در و جور و خواب مشغول و عمر او بعدی خست و مصروف بر ساعتی چندین نصیحه از او صادر و هر روزی مصیبتی امریکه میگوید چنین
شخصی کاذب و اسم خوف را بپوشد است محقق نمائید که این مقامات و در انانیت نباشد تصور نیست تا ممکن باشد احدی بختیات نهار بدست که از
انبار اهر که الضیعی داده اند و از جنب بود که حضرت قائم انجانب چو حضرت روح القدس بصورت صلی خود و یک که بر نامی او از مشرق تا
مغرب را گرفته بپوش بر زمین افق و چون بپوش آمد بر شل بصورت اصلی خود نمود فرمود و بپوش بپوش من بپوش خلق را با نیفت تصور میکنم
عرض کرد پس چو اجماعی گفت اگر اسیر فیل اسبی که قائم عرش الهی بر دوش گرفته و پامای او آسمانها و زمینها را اسکا فیه و با وجود این از
عظمت خدا بقدر تحججش کوچک می شود و این و انشال این که از اعظم ملائکه مقربین و انبیای مرسلین متقولست همه از خوف معرفت
ایشان بخلت و طلال خداوند متعال و حال آنکه آنچه یافته اند قطره است از دریای شمسهای عظمت الهی و الا ان از آن مرتب غرض است
شعر بر او چو دانش بر مرغ و دم نه در ذیل و فضل رسد و فهم نه در کرب که دانش رسد نه کفایت بر صفاتش رسد که صفا
در نوره و س رانده اند بلا صحرای رکت فرو مانده اند بلکه اصدیر طاق و قوت در ک عظمت حقیقت انجذاب است و چنانچه در عظمت و طلال او
بر موجودات عالم اسکان مایه میاید و بیانشان از هم میرزد و ملو فیه و حده است آتش فکری بکمره در زمین هستی روزی ز پس پرده اگر رخ نمایی

در محافظت زبان از زندها است

عبر سارا کنی آنچه کردون کر یک که از طره میکنی بخانه و از نیت که در اخبار و ارد است که بنده بجهت ایمان نرسد تا اینکه همه مردم را در شاف خلاصی کند و در سبشی و یک است که بنده بجهت ایمان نرسد تا اینکه همه مردم را در صفت معرفت خدا و شرفان ملاحظ نماید پس بنده صادق در جمع مقامات و بن عزیز و یاب و از مقامات صدق در ایتمام انت که تحمل خند شد و مصایر نماید و زبان با اظهار آن نگناید و عمر خود را بطاعت و عبادت صرف کند و انهار از خلق بپوشاند مرویت که موسی بن عمران وحی رسید که چون بنده از بند خود را دوست دارم و او را بسلامت میباید که بجای تو انانی و تحمل از اندیشه باشد تا بنیم که در دعوی بندگی و محبت صادق باشد پس اگر او را صادق و صادق باشم او را ولی و حبیب خود قرار میدهم و اگر او را بصبر و خجاک دیدم که بهر زبان بشکوه میگوید و او را خجول و سنگوب میبازم و هیچ باک ندارم فائده بدانکه بسیاری از اوقات مذکوره در ایتمام و در سابق بر این رعیت و بتان و دروغ و شتمت و خجرت و جدال و مرء و فراع و شک و مالا یعنی فحش و غیر آن از مفاسد زبان و ضرر اغصوبانیاں بیشتر از ضرر سایر اعضا است و اوقات آن فروتر از اوقات سایر اجزا است و مفاسد آن عضو اگر چه از اعضا ظاهر است که شان علم اخلاق که شکوه از اندیشه است و لکن بر یک از اینها هیچ باطلی و زید و ملکات فاسده میگوید و در بعضی ملکات و اخلاق در رضی بواسطه کار اعمال و افلاک پس طالب معالای اخلاق را از ازمست که محافظت نفس و اعضا در و راناید و چنانکه مذکور شد عده اعضا که مصدر افعال و ذمیه است که مودی اخلاق را زید است زبان و آن بهرین آلات شیطانت در کرده کردن بنی نوع انسان چه اغصوبت فوج المیدان و وسیع احوال آن چه ذمیه است و استعمال آن در غایت صحت و سکرش آن از سایر اعضا بیشتر است پس هر که از مطلق الذناب ساخت شیطان و بر او دای ملک رسانید و سبب منزل عدل آن و فلک کشاید پس محافظت آن و مراقب بودن با و اول آن و است لایست و کسی از شرف زبان بجات نیاید که از ابعاد شریعت مفید سازد و غایب از کشیده را ننگد که در سخن که نفع لازمی از برای دنیا یا آخرت داشته باشد و از نیت که در اخبار بسیار مر خط اغصوب و مراقب حوال آن و ارد شده حضرت پیغمبر فرمودند هر که متعدد محافظت این میان و و نکات است که زبان باشد و آنچه میان و دیوای است من از برای او بیشتر است میبوم و فرمودند هر که محافظان از شرف و فوج و زنا و خجوش تحقیق که از بعد شرف و محفوظت شخصی با حضرت عرض کرد که راه بجات چیست فرمود زبان خود را نکاهد و دیگری عرض کرد که از بعد خجوش تر شده شود زبان و اگر کثرت و فرمود این و فرمود بیشتر خجوش که در ازل خجوش میزد زبان است و فوج و فرمود چون فرزند آدم داخل صبح شود همه اعضا و اجزای متوجه زبان گردند و گویند در حق ما از خدا ترس چه اگر تو راست باشی ما همه را ستم و اگر تو کجوشی ما همه کج میبوم مرویت که هر روز صبح زبان با اعضا یکو یکف اصح میگوید داخل صبح شد و چونست حال شکویند که اگر تو ما را بحال خود بگردانی ما را بخیر و خیرت و هزار آنحضرت مرویت که هزار بار از ابعاد بعد از یک در سجده از اعضا و اجزای انذار آنکه زبان گوید و پروردگار امر اعدای که کردی که هیچک از سایر اعضا و اجزای را چنین عذاب نمودی خطاب رسد یک کلمه از تو سر زد و مشرق و مغرب رسید که بواسطه آن خوابی را بر زمین ریخته شد و مالما بحجب و غارت رفت و فوج حرام بر باد رفت عزت خودم قسم که ترا عذابی بنایم که هیچک از اجزای و اعضا را عذاب نکند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه فرمود که مردی در زیر زبان خود دهنات پس هر چه میگوئی بقلب خود بسج اگر نمیخشد که از اینجاست که بی و الا سکوت کردن بهتر است و از حضرت صادق علیه السلام مرویت که هیچ روزی نیست مگر اینکه عضوی از اعضا زبان خطاب میکنند و میگویند ترا سجد اقم میدهم که ما را بعد از نیت زنی ای اگر خمیاسی دنیوت و مفاسد دنیوت آن زبان است سفر زبان بسیار بر باد داده است زبان ما را عدوی خانه زاده است بسیار دما که بواسطه زبان دریده شد و چه امر و ما که سخن چهار خاک ریخته شد و چه اشخاص که در دلها با وقع و وفار یک کلام ما بخار از درجه عیب سراسط کرده مشغولست که خشکیک و ظاهر آثار طاعت و فضیلت راسته بود مجلس یکی از اعظم علماء اردشدان عالم در احترام آن کوست میداریم نیکه گری و احتیاط برتری سخن درس و بحث خود را قطع نموده مدینه سکوت گذارید و آن شخص نیز ساکت بود و از سکوت و سبب وقوع او در دل تعالم افزود و در آخرات او را امتحان نماید در نهایت ادب با کثرت چنانچه میفرماید کثرت کلام که از شرفی کوی گفت برگاه کسی روزه باشد و وقت میباید افطار نمود عا کث چون قاف غوب کند اشخ کث برگاه ناقص باشد قاف غوب کند چه باید که کث یا بطار کند و بخاطر جمع مشغول درس و بحث شد پس عاقله لازم است که مراقب زبان خود باشد و از وقت آن غافل بخورد و سعدی زبان بریده بچینی نیستیم چه به از کجی که ناس زبان از حکم و بدانکه ضد هفت از زبان و مفاسد آن صحت و خاموشی است و که خلاصی از اوقات زبان جز آن نیست و آن را خاموشی و صحت آن

در محافظت زمان است

دین و دیندگی غرض و محرم است و باعث جمیع افعال و افکار و موجب دوام همت و توفیق و وفات از برای دیگر و سلامتی و بقا و توفیق و دنیا و آخرت است و از آن جهت حضرت سید رسول ص فرمود من صحبت کنی هر که خاموشی را شعار خود ساخت ثبات و فرمود هر که ایمان بخدا و رسول او دارد باید هر چند میگوید خیر باشد یا خاموش نشیند اعترافی بحدیث آنحضرت کند و عرض کرد در اعلی دلائل کن که داخل نیست شوم فرمود که سگها و اسیر کن و شکار از اسیران نمانی پس اگر قدرت بر آنجا داشته باشی زبان خود را از غریز غریز خیر محافظت کن که با نیب بر شیطان غالب میگردی و فرمود چون مؤمن را خاموشی صاحب و توفیق باشد و تقرب جویند که حکمت بردن او القا شود و نیز فرمود که مردم سه طایفه اند خام و سالم و مالک خام کسی است که خدا کند و سالم آنست که سگوار اشیا بداند کند و مالک آنست که بشناسد بطلان فرور و سعدی نامل کنان در خطا و صواب بداند از احوال آن حاضر جواب روزی شخصی بحدیث آنحضرت آمد و عرض کرد یا رسول الله مرا و عیسی کن فرمود و نام خود را محافظت کن باز عرض کرد مرا و عیسی کن ده بار فرمود زبان خود را محافظت کن از عیسی بن مریم علیه السلام مرویت که عبادت و عبادت و عبادت و عبادت آن خاموشیت و بی و در از مردم و فرمود که بر سخن گویند و در فرود نرسد که کسی بیار سخن میگویند و لهجای ایشان از آواز فرود گرفت است و میدانند و از آن غافلند لقمان پسر خود را گفت ای پسر من اگر چنان بپدری که سخن تو فخره است بدان که سکوت طلاست و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ائمه و خیرین بیت که شیعیان و دوستان ما با نامهای ایشان لالت و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویت که از جمله حکمت آل داود این بود که بر خفا عمل لازمست که شناسانی با اهل زمان خود داشته باشند و دیگر خود آواره باشند و نگاربان زمان خود باشند و در کتاب مصباح الشریعه از انتخاب مشغولت که فرمود خاموشی یکدیگر را حیثیت از دنیا و آخرت و باعث نشود بی پروردگار و یکی صاحب روزگار و سبب مخوف بودن از لغزش و خطاست زینت عالم است و پرده جاهل سعدی چه در دست باشد چه داند کسی که بر فروخت باشد در ریاضت نفس بابت و شیرینی عبادت از آن سبب قنوت دل بر طرف میگرد و مروت و خفاف حاصل میشود پس در برابر و بر پا خود بندد و هیچ کس کاغذی در نزد خود نمیگذارد و هر چه میکشد میخورد و چون داخل میشد حاجتجو را بر سر میکشید آه آه سخن القاصون و یقیناً خاموشان ثبات باشد و مانده ما ندیم و بعضی از اصحاب حضرت رسول سکینه بدان خود میگذارد نامی اختیار سخن نمیکند و چون داده حکم سخن که از بر آنجا بود میگذارد از آن زمان خود بیرون میآورد و بسیاری از اصحاب آنجناب چون نفس میکشد نفس ایشان چون نفس کشیدن غریب بود و سخن گفتن ایشان چون سخن گفتن مردم بود اینست و خیرین نیست که سبب جلالت خلق و ثبات ایشان سکون و خاموشی است پس خوشحال یکدیگر صحبت کلام را نماند و خواند خاموشی را بداند در سنگ خاموشی از اخلاق اینها و شعرا و اصفا است و از آن جهت مرویت که خاموشی در بیت از برای مکتب پس هر که دامن خود را بست در حکمت بر او کشود و میفود شوی بن دامن و مانده باز شد گمان خورنده لقمهای را از شد و از آنچه مذکور شد معلوم شد که صمت و خاموشی با وجود سهولت و آسانی و آوازه گرفتن چندانست از برای ایشان و از برای بعضی تنهان اگر چه بعضی خواسته است اما امتیاز میان خوب و بد سخن بنیات صوبت دارد و علاقه این چون زبان را مگردی اختیار بر تنهان موجب مشکلت پس بنابر این مها اکمن خاموشی را شعار خود ساختن و با جمیع ضرورت نرسد سخن گفتن نپرداختن اول و اوصوبت مشغولت که چهار بار شاه ملاقات یکدیگر رسیدند و در یکجمله گفتند نذر ای بند و خافان چنان و کرامی عجم و قیصر روم و جمیع دردمت سخن گفتن و مدح خاموشی متفق گفتند یکی از ایشان من هرگز از خاموشی پشیمان نشده ام اما بسیاری را که گفتند پشیمانی خورده ام و دیگری گفت برگاه من کلام را که او مالک من میشود و دیگری مرا احشای از آن نیست و ما دمی که گفتند ام کلام صاحب اختیار عجم و سوم گفت عجب دارم از برای سیکلمه اگر کلامی بر خود او بگردد ضرر با او میرساند و اگر بر نکرد دفعی میرساند با وجود ام کف من را آنچه گفته ام قادر ترم بر آنچه گفته ام صفت نوردهم تحت جاه و شهرت و زور کی و ریاست و تحقیق جاه و شیر قلوب مردم و مالک شدن و لهجای ایشانست همچنانکه بالدر می سحر ایمان و بهر دو دیار و ضیاع و عمار و کنیه و غلام و امثال اینها است و در دینی که دنیا منور کسی میکردند که اعتقاد و صفت کمال و در حق آن سخن نمایند خواه انصاف کمال و اتمی باشد چون علم و عبادت و تقوی و زهد و سخاوت و شجاعت و امثال اینها اینکه با اعتقاد مردم و خیال ایشان از کمال تصور نموده باشند چون سلطنت و ولایت و منصب است و عفو مال و حسن و جمال و توانایی پس هر شخص که مردم او را مصطفی بعضی دانند که بجان ایشان از صفت کمال باشد بقدر آنچنان صفت در دل ایشان قدر و عظمت داشته باشد و لهجای ایشان متحرک میشود و با قدر اطاعت و متابعت او میکنند چه مردم پوخته تابع کمال

الحسين بن علي

در محافظت زمان از دیهاست

عبره را که از اینجه کردون کریم که از بزرگترین بختی و از خجسته که در اجار و ارادت که بنده بجهت ایمان نرسیده است اینک همه در دم در شناخت خدا حق بیند و در سیدی دیگر است که بنده بجهت ایمان نرسیده است اینک همه در دم را در صفت معرفت خدا و شتران ملاحظه نماید پس بنده صادق در جمع مقامات دین غیر از نیایب و از غلات صدق و در اتمام انت که تحمل هر شداید و مصایر نماید و زبان را با طهارت آن بکشد و عمر خود را بطاعت و عبادت صرف کند و انهار از غنی بوشاند مرویت که موسی بن عمران وحی رسید که چون بنده از بندگان خود را دوست دارم و او را بتلاعی نام بیلا نیکو که بجاتوانی و تحمل از اندیشه باشد با منم که در دعوی بندگی و محبت صادق باشد یا نه پس اگر او را صادق و صادق باشم او را وای و جنب خود قرار میدهم و اگر او را پس بر جز خاک دیدم که به زبان بشکوه میگوید و او را خدول و شکوب میارم و هیچ باک ندارم فایده بدانکه بسیاری از افاضات مذکوره در اتمام و در سابق بر این رعیت و بنیان و دروغ و شتم و خجسته و جدال و مرأه و مزاح و شکوب میارم یعنی و خوش و غیر اینها از مفاسد زبانت و ضرر انفعولی بایشان بیشتر از ضرر سایر اعضا است و افاضات آن فرودتر از افاضات سایر اجزا است و مفاسد آن عضو که هر از مضای ظاهر است که شان علم اخلاق که کوهی از آفتاب است و لکن بر یک از اینها بطریق رزید و ملکات فاسده میگرد و در رسوخ ملکات و اخلاق و در نفس بواسطه که از اعمال و افکار است پس طالب معارف اخلاق را از امت که محافظت نفس و اعضا هر دو را نماید و خاکه مذکور شد عمده اعضا که مصدر افعال و ذمی است که مؤدی اخلاق رذیله است زبانت و آن بهرین آلات شیطانت دکره کردن بنی نوع انسان چه انفعولیت فیج المیدان وسیع بجلان مجال آن چه نهایت و استعمال آن در غایت صحت و سکرش آن از سایر اعضا بیشتر است پس بر که از مطلق العنان ساختن شیطان و او را وادی ملک رسانید و سببزل عدلان و طاعت کشایدش می یافتن آن و مراقب بودن با او این واجب لازم است و کسی از شتر زبان بجات نیاید که از انبیه شریعت مقتدا سازد و غایب از کشیده که در سخن که نفع لازم از برای دنیا یا آخرت داشته باشد و از خجسته که در اجار بسیار ملاحظه انفعول و مراقب حال آن و از ریشه حضرت پیغمبر فرمودند هر که متعدد محافظت آنچه میان دو فک است که زبان باشد و آنچه میان دو پای است من از برای او بیشتر امتیاز میوم و فرمودند هر که موقوف ماند از شتر شکم و فوج و زبان خود پس تحقیق که از بند شتر و محفوظت شخصی با حضرت عرض کرد که راه بجات چیست فرمود زبان خود را بکاهد و دیگری عرض کرد که از بند حضرت برین ترسیده شود زبان و اگر گرفت و فرمود این و فرمود بیشتر هر یک که در داخل چشم میگذرد زبان است و فوج و فرمود چون فرزند آدم داخل صبح شود همه اعضا و جوارح متوجه زبان گردید و گویند در حق ما از خدا ترس چه اگر تو راست باشی ما همه را سیم و اگر تو کجوی ما هیچ میوم مرویت که هر روز صبح زبان با اعضا میگوید کیف است چشم چگونه داخل صبح شد و چون حال شما گویند اگر تو را بحال خود بگذاری مرا بگذر و جنب و نیز از آنحضرت مرویت که خدا را از انبیه بگذارد که در هیچک از اعضا و جوارح از انبیه زبان گوید پروردگار را معذله کردی که هیچک از سایر اعضا و جوارح را چنین ندای نمودی خطاب رسد که یک کلمه از تو سرزد و مشرق و مغرب رسید که بواسطه آن خونهای حرم بر زمین ریخته شد و مالها بجنب و غارت رفت و فوج حرام بر بار رفت بغزت خود قسم که ترا عذابی نمانم که هیچک از جوارح و اعضا را از عذاب بخم و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه فرمود که مرد روزی زبان خود دهنانت پس هر چه میگوئی بقل خود بگو اگر نمی باشد که از برای آن باشد که بی و الا سکوت کردن بدین است و از حضرت صادق علیه السلام مرویت که هیچ روزی نیست که از یک عضو از اعضا زبان خطاب میکنند و میگویند را بجا قسم میدهم که ما را بعبادت میگذری ای اگر میخواهی دنیوی و معاصی دینیته نشان زبان است مگر زبان بسیار بر باد داده است زبان ما را عذوبی خانه زار است بسیار دگر بواسطه زبان دریده شد و چه آرم و ما که کجی بجا بر خاک ریخته شد و چه اشخاص که در دلها با وقع و وفار یک کلام ما بجا را از در صفت است با ساختار کرده مشغولت که شخصیک در ظاهر آثار طغات و فضیلت راست بود مجلس یکی از اعظم علماء و اردشیران عالم در احترام آن کوستید از نیم نیکه گری و احتیاط برتری سخن درس و بحث خود را قطع نموده مدتی سکوت که زاید و آن شخص نیز ساکت بود و در سکوت و هت و هت و وقع او در دل انعام افرو و دوا و خوات ناوار امتحان نماید و در نهایت و ببا کوفت چرخ میفرماید که گفت میگویم گفت از سلسله سخن کوی گفت برگاه کسی روزه باشد و وقت می تواند اظهار نمود عالم گفت چون قیاب غریب کند از شخص برگاه انصاف شایسته و نکند باید که در گفت باید ظاهر بخرد و باطاعت مشغول درس و بحث شد پس عاقل لازم است که مراقب زبان خود باشد و از فتنه آن غافل بخرد و سعدی زبان بریده بخی نیستیم بکم به از کجی که بنابر زبان از کلمه و بداند که همه افاضات زبان و مفاسد آن صحت و خواصش است و که از اعضا از افاضات زبان حرام است و آن را حرام چشم و مصایر آن

در محافطت زمان است

[illegible]

الحسين بن علي

در محافظت زبان از ریه‌هاست

عبره را کفی آغشته کردون کر یک که از طره میگیرن بخانه و از خشت که در اجاره و اردات که بنده بجهت ایمان نبرد تا اینکه همه مرد و
در شات خدا حق بند و در سیدی دیگر است که بنده بجهت ایمان نبرد تا اینکه همه مرد و در ب معرف خدا و شتران ملاحظه نماید پس
بنده صادق و جمیع مقامات دین عزیز نماید و از عظام صدق و استقامت که تحمل نموده و مسافر نماید و زبان با خواران نکند و
عمود را بطاعت و عبادت صرف کند و آنها را از غفلت بوشاند مروت که موسی بن عمران وحی رسید که چون بنده از بند کاسته و از دست

دارم و اورا بملا میارم بسلامتی که گویا توانائی و تحمل از اندیشه
یا قیام و اورا وائی و وجوب خود قرار میدهم و اگر او را سپهر و جبر غیا
فانده بداند بسیاری از افات مذکوره در ایستقام و در سابق
یعنی فحش و غیر آنجا از مفاسد زبانت و ضرر اغصوا باینان
عضو که بره از ماضی ظاهر است که شان علم اخلاق که مکتوبه اند
ملکات و اخلاق در نفس بواسطه کثرت اعمال و افلاک پس طای
عمده اعضا سیکه مصدر افعال و نیه است که مودعی اخلاق و ردید
ایستقامت فیج المیدان وسیع احوالان مجال آن تجد و نیات
مطلق العنان ساختن شیطان و را بنوادی ملک رسانید و بر
لازمیت و کسی از شر زمان نجات نیاید که از ابعاد شریعت مو
داشته باشد و از جهتی که در اجزا بسیار کم خطای اغصوا و
و وقت است که زبان باشد و آنچه میماند و پامی است مرا
تجلی که از بند شر و محفوط است یعنی با نخت عرض کرد که
ترسیده شود زبان و اگر گرفت و فرمود این و فرمود پیشتر که
جمع شود جمله اعضا و جوارح متوجه زبان گردند و گویند در حق ما
مروت که هر روز صبح زبان با اعضا سیکه بد کیف است چگونه و ا
خوبت و بر از آنحضرت مروت که هزار بار از این بعد یاد که
که بچک از بسیار اعضا و جوارح را چنین غذای نمودی خطاب
بر زمین ریخته شد و مالما نجیب و غارت رفت و فرج حرام بر
عذاب حکم و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه فرم

که از اینجا باشد که وی و آلا سکوت کردن بهتر است و از حضرت عاقلی علیه السلام مرویست که هیچ روزی نیست مگر اینکه عضوی از اعضا
زبان خطاب میکنند و میگویند از اینجا قسم میدهم که ما را بعد از این نیندازی آری اگر محتشای دنیا و دنیا و مفاسد دنیه دنیا آن زبان است سخن
زبان بسیار بر باد داده است زبان ما را عددی خانه زادت بسیار دگرگونی بواسطه زبان دریده شده و جابر و ماکر سخن جابر
خاک ریخته شده و چه اشخاص که در دنیا واقع و وفار یک کلام با چهار از درجه بسیار ساده گردیده مشغولت که شخصیکه در ظاهر آثار
فطانت و فصیلت راست بود بجهل یکی از اعظم علما وارد شدن عالم در احرام آن کوستید از چشم نیکه گیری و اعیان برتری سخن درس و
بحث خود را قطع نموده مدتی سکوت گذرانید و آن شخص نیز ساکت بود و از سکوت و بهیبت و وقوع او در دل عالم افزود و از خرافات او را
استحسان فایده در نهایت ادب با و گفت چرا سخنی میفرماید که تو عجم گفت از من سخن می گوئی گفت براه کسی روزه باشد و وقت می تواند افتاد و عالم
گفت چون قیاب غریبند از شخص هرگاه انصاف شب قیاب غریبند چه باید کرد گفت باید نظار کرد و مخاطب مشغول درس و بحث شد پس
عاقل الازمیت که مراتب زبان خود باشد و از فتنه آن غافل نگردد و سعدی زبان بریده بختی نیستیم بجم به از کسی که نباشد زبان از مردم
و بداند که صفات زبان و مفاسد آن صحت و خاموشی است و کلامی از افات زبان جز زبان نیست و آن را محاسن چشم و صاحب آن

در محافطت زبان است

دیزد همکس غر و خجرت و بافت جمیع خاطر انکار و موجب دوام هیت و دوام و وفات زبری و دگر و سلاحتی و عبادت و دنیا و آخرت است و از اینجاست حضرت سید رسول ص فرمود من محبت نمی هر که خاموشی را بخار خود ساخت نجات یافت و فرمود هر که ایمان بخدا و رسول او دارد باید هر چه که میگوید خیر باشد یا خاموش نشیند اعزانی سخت است سختی که در عرض کرد مرا بعلی دلالت کن که داخل شدت شوم فرمود که سنگار و سیر کن و نشنگار از سیر نمای پس اگر قدرت بر این پیدا داشته باشی زبان خود را از غیر سخن خرم محافظت کن که باینست بر سلطان غالب میگوید و فرمود خود من خاموشی صاحب و قار مندا و قریب جو شد که حکمت بردل او عالمیود و نیز فرمود که مردم سه طایفه اند خام و سالم و مالک خام کسی است که در خدا کند و سالم است که سکوت را شایود کند و مالک است که سخن را بطل فرورد و سعدی مایل کنان در خطا و صواب بر از راز خوانان حاضر جواب روزی شخصی محبت سخت کرد و عرض کرد یار رسول اند مرا وصیتی کن فرمود و ناخود از محافظت کن باز عرض کرد مرا وصیتی ده باز فرمود زبان خود را محافظت کن از بلی بن مریم علیه السلام مرویت که عبادت ده جز است به خرد آن خاموشیت و سخن و رفتار از مردم و فرمود که بر سخن گویند و در خود که زبانه در سبک که کسیکی بیار سخن میگویند و لهائی بی اثر است و در گرفتار است و میداند و از آن غافلند لقمان پس خود را گفت ای پسر من اگر چنان بپذیری که سخن تو شرفه است بدانکه سکوت طلاست و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که اینست و جز این نیست که شیعیان و دوستان ما زبانهائی ایشان نالاست و از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام مرویت که از خطا حکمت ال داد و اینو که بر غافل از نشت که شاسانی باطل زبان خود داشته باشد و دیگر خود آورده باشد و کتابان زبان خود باشد و در کتاب مصباح الشریعه از انتخاب مفولت که فرمود خاموشی یکدیگر بر احمیت از دنیا و آخرت و بافت خوشدوی پروردگار و سبکی حباب و ز شمار و سبب مخلوق بودن از لغزش و خطا است زینت عالم است پس در جاهل سعدی چه در بسته باشد چه داند کسی که جوهر نفیست یا پس در ریاضت نفس بابت و شیرینی عبادت از آن سبب قنوت دل بر طرف میگرد و در موت و غنای حاصل شود پس در را بر زبان خود بندد و ربع بن جیم کاغذی در نزد خود میگردانست و هر چه میگفت مینوشت و چون بد اعل میزد حاجت را میرسد میگفت آه سخن القاصون و نفیست خاموشان نجات یافند و مانده ماندم و بعضی از اصحاب حضرت رسول سیکیزه بدان خود میگذاشتند نامی اخبار سخن گویند و چون داده حکم سخن کار بر این میگوید و میگوید از زبان خود بیرون میآورد و بسیار از اصحاب اینجانب چون نفس میزد بپوش ایشان چون نفس کشیدن مرقع بود و سخن گفتن ایشان چون سخن گفتن مریض بود اینست و جز این نیست که سبب ملاکت خلق و نجات ایشان حکم و خاموشی است پس خوشحال یکیک عیب کلام را بناسد و خود را خاموش گرداند بدینکه خاموشی از اخلاق اینها و شعرا صفات است و از حضرت مرویت که خاموشی دریت از دمای محبت پس هر که دمان خود را در محبت بر او کشود میباید شوی بی دمان دمان باز شد گمان خورنده لقمهای را ز شد و از آنجا که مذکور شد معلوم شد که صحت و خاموشی با وجود سهولت و آسانی او نا فقیهین چرناست از برای ایشان و از برای بعضی سخنان اگر چه بعضی فرمود است اما امتیاز میان خوب و بد سخن نیابت صوبت دارد و علاقه این چیز با زبان را که دردی اقرار بر سخنان عجب مشکلت پس بنابر این مما اکمن خاموشی را شعرا خود ساختن و با جد ضرورت ترسد سخن گفتن نزد اذن اول و اوصوبت مفولت که چهار یا د شاه ملاقات بیکدیگر رسیدند و در یکجای جمعه بزمی بزم و خافان چن و کمرای عجم و قیصر و هم و بعد در دست سخن گفتن و مدح خاموشی مقصود شد یکی از ایشان من هرگز از خاموشی نپیمان نشده ام اما بسیار سخن را که گفتام بنیای خورده ام و دیگری گفت براه من بکار اکتفا و مالک من میشود و دیگری اما احتیاری از آن نیست و ما دایم که گفتام بکار صاحب اختیاریم و سوم گفت عجب دارم از برای مشکلم که اگر کلامی بر خود او بر کرد و در برابر او میرساند و اگر بر کرد و دفعی غیر رساند و چهارم گفت من بر آنچه گفتادم قادر ترم بر آنچه گفته ام صفت نور و هم چمت ماه و شهرت و زریکی و ریاست و حقیقت جاه و تیر و تلوت بر دمانک شدن و لهائی اینانست چنانکه مادر میسر امان در بهم و دیار و ضیاع و فقار و کثیر و غلام و امثال اینهاست و در دینی که دلمانگرمی میکرد که اعتقاد صفت کمال و روحی انکس نمایند خواه انصاف کمال و افضی باشد چون علم و عبادت و لغوی و زبرد سخاوت و شجاعت و امثال اینها اینکه با مقتدا مردم و خیال ایشان از کمال تصور نموده باشد چون سلطنت و ولایت و منصب است و عقا و مال و حسن و جمال و خوا اینها پس هر چه که مردم او را متصف بعضی دانند که بکمال ایشان از صفت کمال باشد بقدر آنچه انصاف در دل ایشان قدر و عظمت داشته باشد و لهائی ایشان متعذر و میثو و باشد رطاعت و متابعت او میکنند چه مردم پوسته تابان کمال

الحسين بن علي

در سوخته و ناماداری روزگار و اقرار از طلب جاه

[illegible]

بکشف الوداع

دراختراز از راه و رماست

[illegible]

دستاش کنام بودن است

نیت بر تابی ز شصت الی است بوسه ده بر پیش شاه بر تیر خون آلود از خون توتز وین اگر دیده هوش نباشد و پیر
خفت از پیش چفت برداشته شدی و بخت خود آگاه گشتی و مرغ روح خود را شناسی در گرفتاری و جاهلای زار که از دل افکار
آوردی و در ماتم او چنانکه ای حیرت از دیدن زار باریدی استین بر کون و مکان افشادی و کربان خود جاکردی و دست بدست
سمن دادی و در کج حیرت با هم می شستیم و این ترانه در دماک و از با و از هم میسبیدیم شنوی کاید ریغ مرغ خوش اواز من ای
در ریغ بدم و بهر از من اید ریغ مرغ خوش اکان من راج روح روضه رضوان من اید ریغ مرغ کارزان یام زود روی
از روی و بر تافتم اید ریغ نور طفت سوز من اید ریغ صبح روز افزون من اید ریغ مرغ خوش پرواز من زانهار پند تا
افاز من طوطی من مرغ زرنگ ساز من ترهان یکب و اسرار من طوطی کاید زوجی و از او پیش از آغاز وجود آغاز او
اید ریغ اید ریغ اید ریغ کاجین باهی بخت از ریغ و چه شید است احوال ای کز و به حال انسا و شاهزاده که بدخواست و داد اما
کند عروسی زیا چهره از دودمان عاظم بحاله کاش در آورد و چون تبه اسباب عروسی سرجام شد خاص و عام را در بار سلطنت هلا
زدند و در احسان و انعام به دی عالمیان گشودند بزرگ و کوچک صف در صف کشیدند و وضع و شرف بپوشید و غرت نشدند شهر
باز را این بسند و در دیوار اراجاعان کردند و اندر دوس خورشید بسیار بصیرت گشتی بجا خاص آوردند و کس بطلب داماد و ستاد مقصدا
انتب داماد و شراب بیاری خورده و چراغ عقل و هوش مرده و در عالم مستی شها از جمع بیرون رفته گذارش بکوران جوس فدا قانون جوس
آن بود که مرگ کا خود را در دهنه نهادند و چراغی دید در عالم مستی از جمع بیرون رفته گذارش بکوران جوس فدا قانون جوس
زویکی مرده بود و هنوز جسدش از هم نپاشیده بود و آن پره را را در دهنه نهادند و بود ظاهر شد شاهزاده او را خبر و
کشید و بخت تمام لب لبش نهاد و در آنوقت بدن او از هم پستلاشی شد و چون که در اندرون و بود ظاهر شد شاهزاده او را خبر و
کتاب تصور کرده بر صورت خود را بدان میا آورد و زبانه کوزه خود را بر روی آن پره زال بیند و تمام انبساطی چنین بر سر او و احاطه
و زو را و بر کان بر سو طلش میباشند چو بصر روشن شد و از نیم صبا از مستی هوش آمد خود را در جانش می باکند پری هم خوش داشت
و با سهای فخر خود را بکمر و خون آلوده دید از غایت نفرت نزدیک بهلاکت رسید و از کثرت خجلت راضی بود که بر زمین فرود و در آن
اندیشه بود که سادگی بر حال و مظهر و کاه پد را بر او و زار رسیدند و او را در آن حال مسج دیدند و اما معاجز علی حجاب جا
است که گمانی و کوشه نشینی را اختیار کنی و از مواضعیکه در آنجا مشهور و آله آن در صدد احترام تو پیشد مسافرت کنی و مواضعیکه در
آنجا کم نام باشی و مچو گوشت نشینی در خانه خود در آن شهر که در آنجا مشهوری فایده نمی بخشد بلکه غالب است که قبول جامه و حصول راه از
شهر حاصل شود پس بیاکان که در شهر خود در خانه خود نشسته و در بر روی خود بسته و با نیت میل و لهبا با نشان پیشروان بجاره کن
عمر را و سید خصلت چاه قرار داده چنین میداند که ترک دنیا کرده بهیات بهیات فیب شیطان خورده نظر قلب خود افکند که اگر احتفا
مردم از ایشان را بشود و در مقام ادبیت و بد کوی او برانند چگونه دل او تمام میکرد و نفر و مضطرب میشود و در صدد جاره جاره آن
میاید و آنکه جت جاه او را بر کوشه نشینی داشته و بعد و در قاج انصاف قطع طمع است از مردم و آن حاصل میشود و کثرت بقاءت چه هر که
فخر از نیمه خود کرد از مردم مستحق میشود و چون از ایشان مستحق شد دل و از ایشان فخر میکرد و در و قبول مردم در نظر او کجا
میاید بلکه بر که از ابل معرفت باشد و او را طمع یکی نباشد مردم در نظر او چو چار پایان بنماید و از آنجمله معالجات علی حجاب است
از هر یک که باعث زیاده است و بهت تو باشد آخر کنی و امور را که موجب بی طوع تو باشد بر یک کردی و از یکدیگر بخلاف شری
نمود و بسیار و آنجا که در آنجا بهت جاده رسیده و قمع غایب و فیو اید خدا را که گمانی و محبت نظر داری فضل بدی
جت جاه و شهرت چنانکه اشاره باشد بخت گمانی و اعتباری خود در نظر مردم و آن شجاعت از زرد و از جملات حسن و منین
و خصال پسندیده و شرف از حضرت رسول صم و نیت که فرمودند بر ستمیکه خدا دوست دارد بر نیز کاران کلام و بهنار اگر چون
غایب شوند کسی چو بی نشان نکند و هرگاه حاضر شوند کسی ایشان را شناسد و لهبا نشان جرائی بایست که باعث نجات دیگران
انظمت شود فرمودند که با صاحب دو جامه بکنند کسی ایشان را شناسد که اگر قسم دهد خدا را قسم او را در می کند و چون خدا را میشت
عطا کن با عطا می نماید و گمانی از بسیار چرخاوند و نیز از آنکه رویت که ابل بشت کلاه بشد و زویده و مو عمار آلوده که بجز

دعا کن

دستاش کنام بودن است

دو جامه بکنند و از کس اعتساب ایشان نمیکند اگر در خانه امر اذن دخول طلبند اذن میباید و چون زبانه خود زنی خطه کشند کسی قبول
نکند و خطه ایشان را اجابت نماید و چون کسی بپوشان ایشان کوشند و خواهش ایشان در سینه ایشان مانده و حاجت ایشان بر نیامده اگر کوش
ایشان را در میان ابل قیامت قحمت کنی چه را و کبر و سعادت سیدت مردان بر وصله بیابان نوردان تقاضا کشیده قلم بر سر
خوش نهاده قدم بر سر طام خویش بر و قشاش خلق که بهرند که چون آب حیوان بطلبند و زود فرمودند که خدا تعالی عطا
که بر نفیرین دوستان بنده و مومنین خیف المومنه که از نماز خود لذت یابد و عبادت پروردگار خود را بیکجا آورد و در بهمان و شکر
خدا را عبادت کند و انهم و از میان مردم کم باشد و انخت نمای ایشان نباشد و بر این صبر کند و مرکب با و را و در عالمیکه میراث او
امک باشد و کبر کند کان بر او کم باشد و در بعضی اخبار وارد شده که پروردگار عالم در مقام منت بر بعضی از بندگان میفرماید که اما ای
تو بخود اکتفا از مردم پوشیده داشته ای اما من ترا از میان مردم کم بخود ملی چو نعتی از نبی الهی که کسی خدا خود را شناسد و تعلیلی از دنیا
قناعت کند کسی او را شناسد و نه او کس را شناسد و خوش دید بعد از ادای واجب بامن و استرحت بخود و چو روز و اخلاص و بعد از گذشت
حق پروردگار بخاطر طمع بخل خود پر دزدی سیدی بخواهی از سلطنت پیش نیت که این تر از ملک درویش نیت که اراجح معلوم
مان شلم چنان خوش بختید سلطان شام و از چو بود که اکابر دین و سلف صالحین کج شانه را گرفته و در آمد و شد خطا بر
رو بخوبت و روی بخت طلب پادشاهی کثرت رفاهت آورده بزرگ و شکوه ارباب مقب و جاد در نظرشان چو نگاه و کث و تاج و حیان
سیر و نگاه در نزد ایشان حکم کجایی داشت و زبان حالشان با تحقار کو با بود و دشمنی ملک و دینان بر ستار افعال ما غلام ملک
نیوال احقان سیر و در شند و زیم عاقلان سر کشیده و در یکم آورده اند که بیرون ارشد که پادشاه روزی بهین بود پری
بود که بر کاش از صلب انبیاک چو فرارید از دریای تلخ و شوق ظاهر گشته استین سبنازی بر ملک و مال فاشده و نیت پاریخت و تاج زده
دو جامه بر کاس کشید و پوشیدی و بقرص جوی روزه خود را کشیدی روزی در پیش در مقامی نشسته بود و زو را و اکابر و اعیان در خدمت کمر
بندی بسته و هر یک در مقام خود نشسته بودند که آن پسر با جامه کهنه و وضع خفیف از موضع گذر نمود جمعی از حضار که شند که این پسر را برادر
سیان پادشاهان ملک فرورده بیاید امیر او را از موضع ناپسند منع نماید ای کث و بشود و بیرون رسیدن پسر را طلبید و از روی جبرانه
زبان بخصیت او کشید و آنجا ای کث اید غرت و بنار ایدیم و شیرینی ریاست را چیدیم توقع من از توانست که مرا کمال خود گذاری که بکار خود
بر دادم و نوشته راه آخرت سازم مرا با دنیای فلان جکار و از درخت دولت و پادشاهی چه میروم قبول نکرده اشاره نوز بر خود کرد
فرمان یافت مصر و در از انبیا نامی و نویسد بر کف اید در دست از من بدو و الا ترک شهر و دیار کنم و از تو کرم بیرون گشت ای فرزند
مرا طاعت و افاق تویت اگر تو ترک وطن کنی مرا در کار بی تو چگونه خواهد گشت کشتا پد تر فرزندمان دیگر است که دل خود را با ایشان
شاد کنی و اگر من ترک خودم خود کو کم کس مرا بجای او تواند بود که او را بدست اخلاص چو بدید که در دست از بر میدارد نیم شبی خیم و خیم
غافل کرده از دار آن خلا فوار و تا بصره هیچ جا و از کثرت و بجز قرآن از نال دنیا هیچ با خود نداشت و در بصره مزدوری کردی و دیار
هفته بجز ور نشسته کار نکردی و یکدریم و دانک اجرت گرفتی و در باقی ایام بهشت بدان معاش نمودی بوعامر بصیری کوید و بوار باغ من
افاده بود بطلب مزد و یکدل کاری کند از خانه بیرون زبانه و نیز ایدیم که آثار بزرگی از ظاهر و پهل و زینت و پیش خود نهاد
ملاوت و آن میکو دقتم ای پسر مزدوری میکنی چو انکه که از برای کار کردن فریده شدیم بکومر احکار خواهی فرمود کشت کل کاری
کشت با شیطانییم که یکدریم و دانک اجرت دهی و وقت نماز رخصت فرماید قبول کردم و و بر بار سر کار آوردم خوشام آدم دیدم
کاره مر کرده و دو درم از کس بیرون آوردم که بوی دهم قبول نکرد و همان یکدریم و دانک اگر گرفته رفت روز دیگر با بطلب و باز از
رقم او را نیا فم احوال رسیدم که غنچه غریبه کار میکند کار خود را تعویق انداختم تا بنشیند چو زور نشیند باز از آدم همچنان باز او را قبول
فرمان خواندن دیدم سلام کردم و او را بزدوری خواستم او را بر داشته بر کار آوردم و خود را در دو ملاحظه کردم که گویا از عالم غیب را
مردمیکه و چو نشسته خواستم و بر سر دهم دهم قبول نکرد و همان یکدریم و دانک اگر گرفته رفت شنبه سوم با بطلب و باز از آدم و از انبیا
از احوال او پرسیدم گفتند سه روز است که در خرابه پاره افاده شد از انبیا کس کردم که مر از او و او لالت کرد چو زرقم دیدم که در خرابه پدیدری
چو شوش افاده و نیم خشی در زیر سر نهاده سلام کردم چو در حالت احتیاج بود انصاف نکرد و بار دیگر سلام کردم مرا شاشت و مر و بار دیگر

در آخر از انماص و نبات

[illegible]

اولی

در مدت محبت مدح و اکراهی از مدت

[illegible]

الموت

بسم الله الرحمن الرحيم

در بیان اقسام ریاست

عبادت پروردگار قصد تائید و پسندیدن بنده از بندگان و رکن چنانکه در کتب آن بنده بر آوردن مطالب و از حد
در ضابطه او اینست که در حدیث آمده است که کلام استخفاف بروردگار عالم اینست که بالآزاد است خود را بنده منصف
زیرا که در اصل ایمان یاد عبادت یاد و غیر اینها اول عبارت از اظهار شهادتین با انکار در دل و این قسم کفر و نفاق است
و در ابتدای اسلام شیوع داشت و لکن در اثنای آن زمان که یافث میبود یکی در این زمان بسیار میبود که کسی در دل معتقد بعضی از امور و
دین مثل شنب و دوزخ و ثواب و عقاب و معاد جسمانی و بقای تکلیف نباشد از خوف غیرت اظهار آن کند و اظهار اعتقاد نماید
این نیز از کفر و نفاق و صاحب آن از دایره دین اسلام خارج و در اثنای جهنم خواهد بود و صاحب کفر و نفاق خواه از قبل اول باشد یا
ثانی از کار و استکبار ریاست به او جمع میان نفاق و کفر کرده است و اما قسم دوم که ریای و عبادات باشد بر چند نوع است اول
آنکه اعتقاد بخدا و پیغمبر داشته باشد و در اصل عبادات واجب خود را بکمال میل آنکه در طلوع تارک الصلوة و تارک الصوم و تارک الزکوة
باشد و چون در حضور مردم اتفاق افتد بگوید که اگر ماه مبارک رمضان مناسبت باشد در جمعی بایستدش بود و روزه بدارد و چون اگر کسی
بر مال زکوة او مطلق شود از تن نیت آن شخص زکوة بدهد و در حضور مردم با والدین خود حسن سلوک بجا آورد و در غایب مردم با اهل
بیت او به بد سلوک نماید و بر این قیاس این شخص اگر چه از مره کفار محسوب نباشد و لکن بدترین اهل اسلام و نزدیکترین به کفار است و دوم
آنکه در عبادات واجب خود در تنگی بخورد و لکن در اصل عبادات بکمال میل آنکه در طلوع تارک الصلوة و تارک الصوم و تارک الزکوة و در غایت
و روزی سستی را بجا نیاورد و اما در حضور مردم رغبت باین احوال داشته باشد و مثل اینست که در کفایت تسلیم و تحلیل در مجالس عبادت
عبادت بداران و مشایخت اجازه بقصد یا اگر چه پیش از آن شخص اول بهر است و لکن باز نالک و با اول در شکر شکر است سوم
ریا در وصف عبادات کند و در اصل آنها را بشکلی که خود را در حضور مردم بقصد حصول اعتبار بهتر بجا آورد و از
آنکه در خلوت میکند و مثل آنکه اگر در تنگ یا در کفر خدیشی کریم با دوست دهد و آنکه خود را پاک کند بقصد اینکه مردم آنرا ببینند و آنرا
اینها و صاحب اینها نیز نالک و نوعی از شرک مبتلاست و اما قسم سوم که ریای عبادات باشد پس یاد و عبادات مثل شطیف است
بجهت اینکه مردم او را پاکیزه و نیکو یا پوشتانیدن عیبی از بدن خود تمام مردم او را تصدیق آن نماند و امثال آن یاد و عبادات و آن
پنهان داشتن کلمات و عواید خود است تمام مردم او را فاسق نماند و فضل چون اقام ریای را دانستی بد آنکه قسم اول که ریاء در میان باشد
همچنانکه گذشت بدترین اقسام ریاء از افراد کفر است بلکه بدتر از کفر و شدیدتر از آن است و اما قسم دوم که ریاء در عبادات باشد
همه انواع آن حرام و از کلمات عظیم است و صاحب آن مقصوب و زکاه پروردگار و ممنوع از وصول عبادات و علاوه بر این
موجب بطلان عبادت و فساد است خواه در اصل عبادت باشد یا در وصف لازم آن و فرقی نیست در بطلان عبادت بقصد
میان آنکه قصد ریاء محض باشد و هیچ نیت نداشت باشد یا اینکه هر دو با هم ضم باشد و بالاشناک باعث بر عمل باشد بلکه اگر
قصد قربت هم راجع باشد و شایسته از ریاء در آن باشد یا عبادت فاسد است و صاحب آن از عهده تکلیف خود بر نیامده است بلکه
حال او بدتر از آنست که عبادت را ترک نموده باشد یا شش علاوه بر گناه ترک عبادت گناه ریاء را نیز دارد و بدلی سعادتی کلید در دور
آن نماز که در چشم مردم گذاردی دراز اگر جز خجسته و پرو عبادات برایش فایده عبادات و همچنین فرقی نیست در
فنا عبادت بقصد ریایان آنکه در ابتدای عبادت مقدریا داشته باشد یا اینکه بقصد در اثناء عارض شود پس اگر ابتدا بقصد
قربت و خلوص داخل عبادت شد و لکن در اثناء آن ریاء در قصد حاصل شد همه عبادات باطل و اعاده آن لازمست خواه فعل تمام
عبادت بجهت ریای محض باشد که اگر با اطلاع مردم نمیبود و دیگر با جهت قربت و ریاء هر دو با هم باشد بجهت قربت باشد یا در آن
شایسته ریای محض آنکه توجه نماز شب بدین جهت ریاء که هیچکس نمیداند از آنجا میاورد و لکن بجهت اطلاع کسی بر آن در اثناء
فرج و سرور و انبساط از برای او حاصل شود بواسطه حصول نیت از برای او در دل آن شخص پسندیده ایمان در عملی است که بقصد ریاء
همان باطل شود اما هرگاه عملی باشد که جهت بعضی از آن موقوف بر جهت بعضی دیگر نباشد مثل قرائت قرآن و اشغال آن پس ریای که در اثناء
حاصل شود و بهین عمل که بعد از ریاء و اعتقاد باطل شود و آنچه سابق بر آن بوده باطل نمیکرد و هرگاه کسی عبادت بقصد اخلاص و قدرت
کند و در اثناء آن نیز شایسته ریاء عارض شود و لکن بعد از آنکه از انقراض و چنانچه کسی بر افعیل مطلق و سخته خاطر و سرور کرد و بسط

در گفتن ریاست

ایستحصال مرتبه برای او نزد آن شخص عمل او فایده میبخشد و از ثواب آن بهره میبرد و اگر خود باعث اظهار آن شده باشد اما این در وقت
نیز از جهت اخلاص و عبادت است و از آنجا که ریاست با عبادت و تقوی و احترام از آنکه مطلق شود و دارد و اگر آن شخص تقی و در احترام او کند
در دل خود مستعد نماید و اگر نفس آن شخص از ریاست محسوس مطلقا شایسته ریاء در آن نمیبود و این نیز برای او حاصل نمیشد و اطلاع کسی
عبادت و عدم اطلاع بر آن نزد او یکسان نمیبود و دل غلبه از جمع ثواب ریاست که تفاوت نزد او نباشد میان آنکه انسان به عبادت
او مطلق و یا چار باری و ماد و اینکه فرقی میان این دو میباشد از توقع تعظیم و احترام خاله نخواهد بود و این توقع اگر چه موجب فساد علی یکی ثواب
او نشود اما نفس را پاک میکند و اگر آن تعظیم نیز عمل آید بسیار موجب بر کرد و همچنین آنکه از حضرت امیر المومنین علیه السلام مرویست که کسی
تعالی در روز قیامت بصران خوانان خواهد فرمود که آیا در دنیا خیر را بشمار از آن نفر و حشمت یا ابتدا بسلام بر شما کرد یا نه یا قضای حوائج
شما را نمود پس امر و شما را باین نذرید و در دنیا شما را بخود رسیده اند و این در صورتی بود که خود اظهار انبساط را ننموده باشد بدون قصد
صحیح پس بعضی از علمای سنی نیز ثواب آن چری میگویند که اگر چه بجهت آن اظهار یک بقصد ریاء که در محبتی از برای او حاصل باشد و بعضی دیگر
که علاوه بر محبت ثواب عبادت نیز نشان میدهد و بعضی بعضی از اخبار نیز است اما اگر در اظهار آن قصد صحیح داشته باشد در غیبت مردم
بعل خیر بخواند که در اظهار آن نیت بلکه بسیار آن اظهار آن افضل باشد شریک مطلقا شایسته ریاء در آن نباشد و منفرد دیگر هم بر آن
مترتب نمیکرد و مثل تنگ آردی غیر در اظهار تصدق و اگر چنین نباشد و محل احوال ریاء باشد زیرا که هر کس بر این اظهار آن نمیکرد و انحراف
خط و عمل لغزش است چنانکه در غیبت ثواب ریاء در اظهار عمل نیست مگر از برای ارباب نفوس قدسیه و صاحبان قلوب قویه و بسیار
از اهل علم و عمل رسیده که خود را خاله ابر یا پندارند و در مقام اظهار احوال خود بر نیامند و حال آنکه اینها را سلطان فریفته و بهلاکت انداخته
و بدانکه چنانچه اظهار عمل بقصد صحیح فرزند از ثواب عمل خیری کم میکند و همچنین نوح و سرور و شگفتی و انبساط از روز عمل و اطلاع مردم
بر آن بعد از آنکه خود از اینها بجا آورده باشد بجهت سخی باشد و در آن بگویند که کسی عمل میکند که در دنیا از او صادر کرد
چون پروردگار از اظهار نماید شاد شود بواسطه آنکه لطف خدا را نسبت خود ستنا کند که معاصی او را پوشیده و طاعات او را ظاهر کرده
از راه مدح مردم و حصول اعتبار نزد ایشان و از پرده پوشی و لطف خدا و در دنیا چنان تصور کند که در آخرت نیز با او چنین سلوک
خواهد شد و با چرخ شاد و فرحناک گردد و گاه باشد که شادی و فرح او بجهت همین باشد که چنین تصور کند که چون کسی بر عبادت او مطلقا
رغبت و انبساط میکند و متابعت میکند و با نیب جری دیگر نیز حاصل میکند و دست نموند که فرج او بجهت رغبت مطلقا عبادت
باشد یعنی باین شاد شود که دیگران هم با او پیوسته اند و محقق نمائند که همچنانکه سرور و شگفتی و انبساط از اطلاع کسی
عمل که در پنهان صادر شده بود به وجهی است و اندک به وجهی رغبت کسی در عبادت و شوق و میل او بان در حضور جمعی حاصل شود که در خلوت
چنین نباشد یا در حضور ایشان زیاد تر شود و از خلوت چه آدمی چه جمعی از اهل ایمان شایسته که در رغبت تمام و خفیه و خجسته و شغل عبادت
خدا باشد حالت در نفس و تنی نمیکند و موجب شوق و رغبت و عبادت میشود و مثلاً عبادت و نماز شب نباشد و شبی با جمعی بر سر
نماز شب کنند پس چون نشان نماز شب بر خیزند و در دل و غیر غیبتی و شوق ببلشود و پسند که جمعی رو به رکاه خدا آورده اند و نیز سالیان
الهی نمایند این ریاء خواهد بود بلکه چنان رغبت و زوال غفلت خواهد شد بشاید عمل دیگران و میباشند که او را در منزل خود موانع و عیب
باشد که در اجتماع نباشد و با نیب در انجام عبادت میل کند و شیطان در اثناء آن عواید بوسه میدهد و بدلی میاندازد که معلومست
که این عبادت تو بجهت ریاست پس اگر آن بهتر است و این از جمله کلماتی شیطانست که باید از آن غافل نگردد و لکن در فرق کردن میان
اینکه امثوق و رغبت از جهت ریاست یا بقصد ریایان است شک است و امتحان در این مقام باین نحو میتوان نمود که با خود فرض کنی که در صورتی
باشی که تو اینک جمیع مشایقه کنی که شغل عبادت و لکن ایشان ترانه بیند اگر رغبت و شوق تو که است از وقتیکه ایشان ترا میپندارند
میشود که امثوق از روی ریاست و الا بجهت قربت بجد است و اما قسم سوم که ریاء در غیر عبادات باشد پس دانستی که در دو نوع است
یکی در مباحات یعنی عملی که مباح است و بزرگ آنکه بجهت تحصیل جاه و اعتبار در نزد مردم با دفع مذمت و ناخوش آمدن ایشان مثل آنکه از برای
جلسه خود مضامین داشته باشد و لکن بجهت آنکه مردم او را پاکیزه و لطیف دانند چاره خود را لطیف کند و از حیثیت ترین لباس خود در
جماعت و مانند آن و این قسم از ریاء مباح و جایز است بلکه گاه میشود که مدوح میگوید و مرویست که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خواستند که جمعی اصحاب

در بیان اقسام ریاست

در رساله

[illegible]

در معالجه مرض ریاست

امر که بعل میآورد پس چه جزیت آنچو حکم میکند توبه شما بخوار و آبرو دست و کردار شما با او بس است و چه سود می بخشد شمار که بدینا
 خود را بیکره کشند و حال آنکه دلها بشاکیست و حرکت آلوده است حق را بشما میگویم مانند غرابان میباشد که آرد پاکیزه از آن بیرون میبرد
 و حال در آن باقی میماند چنان حکمت نصیحت از دینا میبرد و غل و غش در سببهای شما میمانی زندگان دنیا چگونه بخت میسرید
 کی که از دنیا خواش او بر نیاید و رغب و از دنیا میقطع کنه حق را بشما میگویم بدرستی که دلها بشما میگوید میکند از اعمال شما دنیا را در
 زیر زبان خود گذارد و عبادت را در بر قد میخواند و نهاده اید احق را بشما سخن میگویم که دنیا بخود و آخرت خود را فاسد کرده اید پس
 صلاح دنیا در پیش شما دوست تر است از صلاح آخرت پس کیت بخت تر و خیر تر از شما اگر بداند وای بر شما چقدر راه مردم نمیشد
 و خود در محله حیرت زدگان ایستاده اید که یا شما اهل دنیا را میبیند که دنیا را میبیند و شما خود را دید وای بر شما چه سود می بخشد
 خانه تانیکو اگر چراغ بر بالای آن نمی و اندرون آن تیره و موحش باشد همچین چه سود میدهد شمار که خود علم در دینا شما باشد و شما
 شما از آن خاله و فلطانی بوده باشد ای زندگان دنیا زویک رسیده است که دنیا شمار را هیچ بر کند و دور اندازد و بیند شما را برین
 بماند و کنان شما که بران شمار یکدشمار با پادشاه جزا دهنده بسیار و برین و شبها شمار در موش نصیحت و رسوای دارد و جزای اعمال بد
 شما را بشمار سازد و هر که از شما اهل عالم میکند با حق نمیکند در اینکلام نابل گذشت و نکته میشود و ک دل و قطع میگرد پس
 زنها را بعلوم از خود دفاع نشوی بدیگران نپرداز و قدم بر سبب مناسب شرع بگذار که خود و دیگران را فاسد میکنی علاوه بر اینکه نادمی از
 خود دفاع نکرد و سخن او و دیگری تاثیر نمیکند صبا می کشی بخوش نگویند و از آنکه هست از منی که انسر برندان میت نزارد
 در دروغ و خاثر که دارم ز حال در وقت خبر تو اینجا چه هستی چه میخند نباشد بکنی بد تو سود میدهد با وجود آنکه تیرسی از عا
 قیحت است از کنان نزرک از عوام ان پس با وجود کثافت ظن جو، چه بسیار قیحت که دیگران از ادب و مدن موزند و علامت مخلص صادق که
 شایسته نیماست انت که هرگاه دیگری یافت شود که از وسایته تر باشد و میل مردم را با و بسیار یابد و مردم را با او تفرزند شاد و خوشحال
 کرد و از میل ایشان بدیگری که با او مساوی باشد مطلقا شاد و در حال او هم نرسد و اگر عالم حکمت و اکابر ولایت و بزرگان دینی را
 در جمیع او حاضر شوند یا در بازار با او اقدار کنند یا در پای شهر و غلظ او نیستند اصلا شاد و در کلام او نیاید و حال او با نبودن ایشان یکسان
 باشد بلکه همه بد که از آن بچشم نظر کند فضل بدانکه ماده مرض را بطبع دیال و منافع مردان یا محبت مدح و ستایش ایشان و لذت بردن
 از آن با کراست از زینت و ملامت ایشان که میخوابد بواسطه آنچه میباید مردم از افعال حسنه و اوصاف جمیل ایشان و راناکویند و از صلی
 اجارش خوانند و از نزهه که اعتبار و تحسین مرتبه و مقدار کرده خود را در نزد وضع و شرف کرم و معزز سازد و تشریف دهنای عوام و عا
 نموده با نیوسید باستقفا شقیات و مسکلات نفس شوش پر دازد و ستایش با سهل و جمع بپسند و پس کی که خواهد معالجه نیرض مملکت
 نماید باید در قطع اصل ماده آن سعی کند و علاج طبع و محبت مدح و ستایش و کراست دم و کجوشه نماید و طریق معالجه جت مدح و کراست
 باشد و همچنین در عجله از علاج طبع گذشت و در صفت توکل بر فضل آن پان خواهد شد و لکن در ایستقامت نیز در عجله علاج آنها از اجتناب
 سبب خصوص ریاد عبادت میفهمد که در اینانیم و میگویم که هر که در عجله عملی داشته باشد اما میگوید که برای واقعی نیست باشد آن رغب
 نیماید و چنانچه خبر را بداند که از برای و ضرر دارد البته بر اموان آن نکرد و هرگاه امری بالفعل در عجله یعنی و یا لذت داشته باشد و لکن
 موجب ضرر عظیم و آلم شدید باشد از آن میکند و پس هر که بصفت را بمثلات لازم است که متذکر ضرر و مفاسد آن شود و با نفس خود
 خطاب نماید که ای احمق و عوی میان میکنی و شرم نداری که طاعت و عبادت حقیقانه و تعالی را که بازاری هر یک از انسا عادات است و
 در جات متبع نهاده شده مدح و ستایش زندگان ضعیف و میفروشی یا امیدوست مردم سود امیکنی و عبادات خود را باطل میازی و این
 سبب متحی مذاب الهی میگردی و چنان میکنی که با حضرت حق جل شان به این افعال تنه امیکنی و تحسین رضای مردم را با وسیله طاعت برآ
 نیماه و از سطح غضب و دشمنی خدا و فدا علیک و از تو خواسته باک نداری و از مردم امید دفع و مدح داری و از ذم الهی اندر نیما
 و جاب مقدس الهی و زرد تو به اعتبار ترا شستی زندگان بچاره است و حال اینکه زمام احتیاط را بر امور در قبضه قدرت و دست و تکلم
 ابواب مقاصد و جملات در دست مشیت و دلای همه زندگان مسخر او و اراده تمام مردمان معطر اراده اوست و اگر بالفرض تمام
 پادشاهان و روزگار و سلاطین و ذوی الاقدار با همه خیل و خشم بلکه تمام اهل عالم با هم توام و خواهند بکج نفع پاکیزه تو ضرر بکنی رسا

درستایش صفت خلوص است

لعین کرمی بطریق سرگردان و کید حال که بجهت آتقادی مردم عبادت را در حضور ایشان در نه است خضوع بجا آوردی باید در خلوت زنجیر کنی تا حالت
و حضور بجان باشد و نیت تو مشوب نباشد پس در خلوت نیز عبادت پرورانی و اگر دیده پنداشته باشی بی سستی کنی این برادر و رب
شیطان لعین است و در جمیع خلوت و خلوت هر دو قصد تو خالص نیت و خواهی گفت بشکوه در میانه پنداران در مسکن گوید که پادشاه است
چون سوز و غش طغی و خضوع خلوت تو بجهت خضوع جمعیت و خضوع مجمع بجهت قربت و وقتی نیت تو خالص است که خلوصت خلق بتا
وجود و عدم جمیع مخلوقات در حال عبادت نزد تو بجان باشد و تفاوت میان اطلاع بهایم بر طاعت تو و اطلاع ایشان بر آن نبوده باشد
اری آنرا بود که زینلاف محرم دوست کردل بدر کند همه مهری و کینه پس باید که از برای بنده در احوال و اعمال او بجهت شاهد
کسی تفاوت حاصل شود از ملاحظه چارچانه از اخلاص فیض تالیف و باطن و بنو است و بدانکه هیچیک سابق بر این مذکور شد
انقصیکه با قوت مزوج و غرضیکه با اخلاص مخلوط است اگر با باشد یعنی از غرضهای دنیوی باشد که راجع بجهت جاه یا طمع مال است عبادت
فاسد میکند خواه انقصی غالب بر قوت باشد یا مساوی آن باشد یا از آن ضعیف باشد و علاوه بر آنکه عمل باطل میشود و بجهت ریاضات علقه
بر آن تربیت میکند و اگر عبادت از واجبات باشد عذاب دیگر بجهت ترک عبادت نیز ثابت میشود و اگر کسی از اعضا باشد از اعضا باشد
و اگر از مقاصد غیر شرعی باشد که بجهت شریعت رجوع داشته باشد مثل تعلیم غیر آتقادی غیر و امثال اینها عبادت فاسد میکند و از احوال و
چیزی که بیکر دو فصل بدانکه اخلاص مقایست رفیع از مقامات مقربین و تشریف از منازل راه دین بلکه بر تیر و اگر عبادت
هر که توفیق و حصول با آرایش بر تیر غلطی فایز کرد و بدو هر که بجهت تحصیل آن بویست کبری رسید چگونه چنین نباشد و حال آنکه آن سبب
بنی نوع انسانست چنانکه بجهت غایت و تقوی و ایمان و الا بعد و الله مخلصین لادین یعنی بندگان مأمور با و امر الهی بخود میداند که
که عبادت کنند خدا را و در حالتیکه خالص گشته باشد از برای و دین و تقوی بروردگار که غایت مقصود و تمهیدای مطلوبت باز باشد
چنانکه میفرماید من کان بر جوف قاهر به طبعی عطا صلا و لا یشک بعباده ربه احدی یعنی هر که از روی ملاقات پروردگار خود داشته باشد
باید عمل صالح بجا آورد و در عبادت پروردگار خود احدی را شریک نازد و در بعضی اخبار قدسیه وارد شده است که اخلاص تربت از
اسرار من بودیت میکند ارم آنرا در دل هر یک از بندگان خود که او را دوست داشته باشم و از حضرت غیر صلی الله علیه و آله روایت که
چند بنده نیست که همدردی را از برای اخلاص بجا آورد و دیگر آنکه چنانکه می حکمت از دل او بر زبان جاری میکند و فرمود که عملا
از برای اخلاص کن تا آنکه از کفایت کند و از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت که چندان در قید بسیاری عمل نباشد
در قید نباشد که بدو قبول برسد اری و طاعت آن نیت که بر خاک نمی نشانی صدق پیش از آنکه اخلاص به پیشانی نیت
و فرمود خوشحال کسی که خالص گرداند عبادت و عمار از برای خدا و دل و مشغول نگردد با آنچه دو چشم او می بیند و یاد خدا را فراموش
نکند بواسطه آنچه بخواهد و نیت خود و دل او منحرف نگردد بواسطه آنچه خدا بکری عطا فرموده و از حضرت امام محمد باقر سلام
علیه روایت که هیچ بنده خالص نگردد از برای خدا و از برای خدا و جلد و زکات و زهد در بسیار با و کرامت فرموده و او را
گردانید بر دمای دنیا و دوائی نها و حکمت او را در دل و ثابت گردانید و زبان و زبان کو با ساخت و از حضرت صادق سلام
علیه روایت که اخلاص جمیع میا ز به اعمال فاضله را دان معنی است که کلیه قبول و سخیل از رضا است پس هر که عمل او را خدا قبول
میکند و از او راضی است و از جمیع مخلصان است و اگر چه عمل او اندک باشد و کسی که خدا قبول میکند عمل او را مخلص نیت و اگر چه عمل
او بسیار باشد بعد از آن میفرماید که وادی مرتبه اخلاص آنست که بنده آنچه قدر طاعت است بجا آورد و در نزد خدا قری و میر نه از برای
عمل خود قرار نهد که بواسطه آن مکافات و مزدی ز خدا طلبیده او میداند که اگر حاجتی بیکر از او مطالبه نماید از او ای آن عاجز است
و نیت ز مقام بنده مخلص در دنیا آنست که از جمیع کنایان سالم ماند و در آخرت آنست که از آتش خلاص شود و نیت فایز کرد و با جمیع
صفت اخلاص سر همه طلاق فاضله و بالا ترین جمیع ملکات حسنه است قبول عمل بانسوط و صحت عبادت بان موقوف و عملیکه از
اخلاص خالص باشد در نزد پروردگار به اعتبار و در نزد مستوفیان روز جزا بجزی بر نازند قلب روی ندوده نماند در بازار
خسر خالصی باید که از آتش برون یابد سلیم بلکه نادانیکه مرتبه اخلاص از شریطان میسر نموده و معین قیم بغیرت رب العالمین
یا کرده که همه بندگان کراه ساز و مکر اهل اخلاص را چنانکه چکایت از زبان آن پدید دروان مجید شد که قال فبغیرک لا نعینم جمعین

و اخلاص

در نیت غرور است

الاعمال و منم المخلصین و شاید بر این حکایت که از اسرار سلیمان وارد شده است که در نیت بود که جمعی از ابر سیدند و عبادی در
خی اسرار سلیمان بر آن مطلع شده غیرت بمان و در این نیت که نیت بر داشته روانه شد که آنچه را قطع نماید در راه شیطان بصورت مرد
با او دچار شده گفت بجا میروی گفت در نیت که جمعی از افسار از افسار بجا میروی و در کار بر شش میباید مردم را از قطع کم گفت ترا این
بکار و گفت که میان ایشان بطول انجامید تا امر بان بخرید که دست و کربانند و میباید شطرنج را بر زمین انداخته و شطرنج را در خارج
گفت معلومست که تو اینها را بجهت نیت کنی و من از برای تو عملی قرار میدهم که تو با آن نیت را بشد هر روز فلان مبلغ بریز سجاده تو میکند
از برادر و بقیع اعطاکن باید و نیت شطرنج را از خود از غم قطع در گذشت و بجهت بر گشت و هر روز سجاده خود را بر می چید بمان
مبلغ را در آنجا میدید بر می داشت و تصدیق میکرد و چون چند روز بر این گذشت شیطان قطع و بطیفه را نمود دیگر زیر سجاده خود زین یافت
نیت بر داشته و قطع در نیت نهاده شیطان سر راه بر او گرفته باز بر سجاده انداخته و در آخر نیت شیطان بر عابد غالب شده او را بر این
افکند عابد حیران ماند از شیطان پرسید که چگونه این نیت غلبه بر من غالب آمدی گفت بواسطه آنکه در نیت تو خالص بود و بجهت خدا قصد
قطع در نیت کرده بودی و این نیت بجهت خود که قطع بقطع آن میروی و نیت تو خالص نیت با بجهت من بر تو غالب گشت صفت نیت
و دو هم خلاق با مردمست و مراد از آن در ایستقام دور و دور و نیت با نیت با نیت که در حضور کسی طرح و سنایش کنی و اظهار دوستی
و نیکو آخی مانده و در غیاب او خلاف آن باشی و نیت او کنی و در صد دانت او باشی یا آنکه میان دو نفر که با یکدیگر دشمنند بود
شدن و با هر یک در دشمنی دیگری موافقت نماند و خود را دشمن او و امانت او و ابر عبادت آن دیگری بخین کنی و دشمنی او را در نظر
جلوه دهی و چنان نمایکند تو هم با او دشمنی و انصاف از جمله ملکات عظیمه است حضرت پیغمبر فرمود که هر که دور و باشد در دنیا
خودای قیامت او را دور و زبان از آتش خواهد بود و فرمود بدترین بندگان خدا در روز قیامت کسی خواهد بود که در دنیا دور و باشد یعنی
شیخه را در دنیا ملاقات کند و دیگر را در دنیا و نیز فرمود که در روز قیامت هر که دور و باشد خواهد بود بکربان از نهای او و کینه و بکربان و
از پیش روی او و شعله خواهد کشید تا رخسار او را بسوزاند و نخواهد رسید که آنست که در دنیا دور و وی و دور زبان بود و محقق نمائند که
این در صورتیست که عرض از نزد میان دو دشمن و موافقت با او محکم کردن دشمنی ایشان آن باشد اما هر که کسی آید و نشد با او و نفر که با هم
دشمنند نماید و اظهار دوستی خود با هر یک نماید و در واقع هم با هر دو دوست باشد این اتفاق نیت که دوستی و با هر یک دوستی صفت
و حقیقی نیت چه دوستی حقیقی با کسی و با دوستی دشمن او جمع میشود و چنان اگر کسی از دشمنی دیگر ترسد و بجهت دفع شر او با او اظهار دوستی
کند و مدح او نماید بجز بیک اعتقاد بان نداشته باشد و با او مدارا سلوک کند این نیز که بجهت نیت و لکن تا ضرورت داعی بر آن است
مذموم نیت جایز است شریعاً چنانکه روایت کرده می در در خانه حضرت پیغمبر اذن دخول طلبید حضرت فرمود اذن دهید و او را
که بدو رسد از قبله چون آنحضرت داخل حضرت نبوی با او سلوک آمد و بگو که حاضران کجاست که در نیت آنحضرت از حضرت فرمود
مترتبت چون بر و نیت عرض کردند که در اول چنین فرمودی و خود خندید با او حسن سلوک بجا آوردی انجاب فرمود که بدترین
خلق خدا در روز قیامت کسیست که مردم احترام و اگر ارام او نمایند که خود را از شر او محافظت نمایند و بجهت جاری که در خصوص بقیع و مدارا
وارد شده است دلالت بر تجویز این نوع میکند و از بعضی از صحابه مشقولات که با بر روی آن چند نیت و حرمی میکردیم که
دلایلی بر ایشان لغت میکرد چنانکه اشاره باشد و از این نوع سلوک در وقتیکه که ناچار باشی که با آن شخص شر را بدوشی نماید
و در برگ آن و برگ مدارا نموده شر باشد تا آنکه اکثر اهل ایمان که بخش و مات نفس یا نفعی آن با طبع بعضی از قبول و دنیا یا
توهمات خا اگر مردم بای و دور و زکات کرده و ایشان را بجهت مدح میکنند که اصلاح دل ایشان از آن خردا و از این مدارا و حسن
سلوک مینماید صفت بیست و سیم غرور است که نشا اکثر افات و شرور است و اصل معنی غرور فریب خوردن و مراد از آن
در ایستقام فریفته شدن نیت و خدعه شیطان در این شدن زخواب خدا تعالی و طمع کنان با هر یک موافق بود و هوس و طامع
باشد پس هر که اعتقاد باشد که آن بر راه خیر است و آن طریقه که در در طریقه صحیح و چنان نباشد انشخص غرور است و اگر فریفته شود
که بواسطه آن خود را خفی داد آن عجب است که بدو گردد و اگر چه آن نیز از اقام غرور و لکن مراد در ایستقام از غرور و مغرور شدن است
بصفت انکار یک میکند و درست بودن آن و چون بیشتر مردم خود کجایان بیک دارند و اعمال و افعال خود را درست بنظرند و

و اخلاص

و اخلاص

و اخلاص

در انواع اهل غرور و غفلت

که سبب آن ضد مرض و باطنی است و کتب معجزه را بخواند و چنان دیگر را تعلیم کند و لکن مداوی خود را نکند و از بی طایفه طایفه
بشد که نفسهای ایشان باطنی باشد و غفلت را در دنیا میگذرانند و غفلت ایشان را از دنیا و آخرت و از تمام کمال
میکنند که نشان ایشان بالاتر از آنست که صفت بری در آنها باشد و اخلاق را در عوام الناس میگذرانند و چون انکار کبر و
ریاست و برتری و شرف و در یکی از ایشان ظاهر کرد و تصور کنند که این بخت بریت بلکه عرض غرت دین و اظهار شرف علم است و چون
علامات حد در او پیدا شود و زبانش معنی اقوان و امثال جاری کرد و بواسطه طغی که را زده باشد نپارد و این را از غفلت در دین
و بغض خداست و حال آنکه اگر طعن بر دیگری از اهل علم زند یا راورد نمایند و او را از منصب خود دفع کنند و نیز در مطلق غفلت
کمال میگرد و بلکه بسیار باشد که نشاء شود و اگر غضب او از برای دین بودی نه از راه جود و عداوت در روی او و مراحم بر خود و دیگر
غضب او یکسان بودی و چون غفلت را یاد و یافت شود که بعد از اظهار علم و عمل افتد کردن مردمان است پس باید است و باید
عمل میکند و باید که اگر عرض اعمال و احوال خود را با خود نماید و نیست بلکه قدری دیگر است چرا که قدری ایشان بدیگری میروند
و اگر عرض اصلاح مردم باشد باید به نوع که باصلاح میاید شود و چون بحال خود داخل شود مدح و ثنای ایشان کند و تواضع
و فروغی از برای ایشان نماید و ملاحظه کند که مدح و تواضع ظالم حرام است شیطان و وسوسه دهد که اینها در هنگامی حرام است که بجهت
در مال ظالم مرتکب اینها شود و غرض تواضع و شکر با اهل ظلم و تواضع دفع ضرر از زندگانی است و خدا را باطن او مطلع است که
چنین نیست و اگر مرتب یکی از اقوان و امثال او در پیش از ظالم بالاتر از خود شود و تواضع او را در حق بندها قبول نماید و بگوید
احتیاج باشد و شخص نباشد بر او که آن بد بلکه اگر تواند که بد کرد و او را در پیش از ظالم که تا او را از آن مرتبه پسند از خود دارد
نماید و غفلت و غرور بعضی از اصناف بجهت مریه که مالهای حرام اهل ظلم را میگرد بفریب یکمال مجبور المالک و در امثال این است
مسلمین جاری و لازمست که آنرا اندک کرد بقدر حاجت خود در مصرف رساند و بفریب تصدق کند و باین ترتیب پسند اهل حرام را
میگرد و با سرافرازی و خجسته و دیاری بفریب رساند و بسیار است که این مغرور بر خوان طایفه حاضر کرد و در این طایفه های ایشان خورد
و چون کوسند خوردن این طایفه را لایق شل توبیت گوید برین واجب چنان مال مجبور المالکست و برین بقدر قوه سعی خود در آن
بقدر لازمست و خوردن من هم از آن نوعی از اعداست پس از آن بخورم و وقت از تصدق میکنم و خدا میداند که هیچ از قیمت از اعداست
نمید و اینرا میگوید که اعتقاد مردم عوام در حق اوست و حال آنکه بر فرض تصدق کردن ازین غافل شود که خوردن و باعث
حرام و دیگران و رواج اهل ظلم میگرد و بسیار است که مضایقه کند زنده در پنهان زمال حرام ظالم بگرد و طایفه ایشان را بخورد
لکن اگر بداند که یکی از مستطین عوام مطلع میشود نهایت باو استیغاف اگر چنین آن میکنند و بسیار است که شوق حضور خدمت سلطان
و آمد و شد خانه حکام و امر و ابرار دل و جای گیر باشد و لکن ظاهر از آن کاره کند تا اعتقاد عوام در حق او قوی گردد و با وجود اینها
تصور کند که این دوری و اجتناب از راه نفوی و رعیت و کاه باشد بعضی از اصناف پیش نمازی حاجتی کند و چنان دانند که عمل
باعث ترویج دین و افکار شعار اسلام و غرض او برای حسن نیت نیست سید المرسلین است و با وجود این اگر دیگری که از او اعلم و
باشد در امری با اوست برادر و بعضی از مردمان و او را تکلف کنند و بدیگری قد نمایند قیاسی از برای او بر پاشند و خواب شرم را
روزان بخاره مطلق میگرد و با خاطری بر ایشان و دل بر این شی بر روزی شب میرساند و اینها علامت است غرض از این
امامت نیست که جهت جاه و ریاست و بعضی دیگر امامت و شهادت را شغل و وسیله امر معاش و زندگانی خود قرار داده اند و با وجود این
چنان میدانند که شغل امر بر سرستند حافظ ای کنگه و بخورم کجا میروی بابت غره شو که بگوید عاید نما کرد و ظاهر است که در
امثال اینها که میگرد و محض تقرب خود و افکار شعار اسلام باشد بسیار است و علامت چنین غفلتی است که هر وقت بخت قرب و
فقد ثواب در مسجد رفتن امامت داشته باشد و چون از قصد خاله بدست بزرگ میکند و نهاناز میکند و هر صلاحیت امامت
داشته باشد از امامت او در مسجد مضایقه میکند بلکه بان افتد میکند و چنین شخصی افتد کردن مردم باو و نکردن در نزد او صلاحی است
و کثرت وقت ناموین در نزد او مطلقا تفاوت میکند و حال او در وقت افتد از احوال او در صورت امامت از برای حاجتی شمار کند
باشد و فرق دیگر باشد که پای بر سرستند حکمت شرع نماده و خود را مفتی یا قاضی یا صدر یا شیخ الاسلام نامیده فرمان نموده

از نظر

این

این

در انواع اهل غرور و غفلت

ظالم است که کمالی نموده از شرط حکم و قوی خود را از اوصاف حکم شری در ایشان آری نیست مال و عرض مسلمانان از ایشان در فریاد
احکام شریعت حضرت سید المرسلین از ایشان بر او است و درین نحویشان رشوه حرام و داخل طاعتان مال بوده زمان و ایام کمال
مفتی خود چون بستان شهر و بازار بخاره مال از یکی شتابانند و با کمال اصناف غرورین از اهل علم خصوص در امثال این اخصار
بسیار است و کسی که نامل کند میگرد و قیاس و افعال و سیمه و صفات را بدید بعضی از ایشان بجهت مشیقه شده که وجود ایشان امر را
و مسلمین و موجب خرابی دین مبین است مردن ایشان نفع ایمان و بر طرفه نشان باعث اسفانت امر مومنانت چنانچه در حال این
و علم از شرکشان طایفه حضرت عیسی بن مریم عالم بدیشان زده است که بر قمر ای افاده نه خواب بخورد و نه میگرد و آب بر سر ندانند
خاطر بد طایفه چهارم و اعطایند و اهل غرور و غفلت ایشان نیز بسیار است که در حق اهل انفس و صفات آن زخوف و زحمت و توکل
در ضا و صبر و شکر و غیر اینها میگرد و چنان بپردازند که بکشتن اینها و خواندن خلق با آنها خود برترست با آنها میگرد و حال آنکه در بعضی
از اینها اوله عامی ترست نموده است فتوی برجه در سن نکل میکند در هوا او به راکب میزند و چنان کجای میگرد که غرض او از غفلت
اصلاح مردم است نه از دیگر و حال آنکه اگر او غفلتی دیگر یافت شود که از برای اصلاح خلق تیر باشد و مردم را با او در این چهاره اغصب
و حذر دیکت کردن میرسد و اگر یکی مدح و ثنای او اعطا و دیگران این با آن مدح کنند و دشمن میگرد و اگر مدح دیگر خود را مستعمل فتنه
خواند و فعلا ساخته و شط و طمانه جذر داشته و در کلمات خود هیچ و فاضله بهم انداخته می در تحصیل قصه کفر و انا و کتب عجمی نمایند
طالب اند که مستمعان صد بگرد و بلند کنند و صیحا میگویند و بر سر و صورت خود زنده و از شنیدن کلمات او حرکت شوق نمایند و از آن
این امور لذت میبرد و بسیار است که احادیث کاذبه جعل کند و بجهت مدح و ثنای او در حق مردم با او در این چهاره اغصب
که امثال این شایع شایعین اند که خود کراه و مردم را بر کراه میگویند و نه او را و غفلت از شاد نیست که کسی که قصد و بجهت مردم باشد
و طبع او بالکل از خلق منقطع شده باشد و مدح و در نظر او یکسان باشد از مدح ایشان مضایقه داشته باشد بعد از آنکه در غفلت مدح
باشد و مدح ایشان شاد شود اگر حال خود را در نزد خدا نداند و چنانچه غفلتی دیگر بداند که در ارشاد مردم و هدایت ایشان معین و مدد
کار او باشد نهایت فوج و سرور از برای او حاصل میشود و بظهورات و پستی همچو از بنده کاذب است که کمال احوال دهد که کس را بهتر باشد
بباطن بر کس و خلد امر و داناتر است طایفه پنجم غرورین از اهل عبادت و ایشان نیز اقسام بسیارند بعضی در راه نجات و سواس
بر ایشان غالبند و راضی بظلمات و بعضی بظلمات مقدس است بکثرت میگرد و احتمالات بعد که موجب کجاست شود فرض میکنند و
چون پای مال و ستم بیان آید بهر وضعیک باشد از احوال میازند بلکه بسیار است که حرام محض را بخورد و محلهای بعد از برای طاعتان سواس
مینمایند و حال آنکه این جیستایک در ریاضت دارند اگر عکس شود و در اکل و مال میسود و بدیداری نزد دیگر میسود و بعضی دیگر
در وضو و سواس میکنند و اسراف در ریختن آب مینمایند و کاهی مبالغه در تجلیل و تطهیر اعضا از زرد سپرد و بسیار است که اینها
عمل احتیاط را ملاحظه میکنند بلکه کاست در نماز و سایر عبادات که وضو بجهت اینها باشد اصلا احتیاطی بجای نیاورد و چنان نمازها
خود که جهت نماز نیست نهایت مطلقا اتر میکنند که روزهی دیگر و امریت و سواس میکنند و شیطان چنان ایشان غلبه کند که
نیکو روزهی صحیحی از ایشان بعمل آید و ایشان را شوق بسیار در تفصیل وقت و ثواب جماعت از ایشان فوت کرد و از آنکه میکنند و
در بجهت الاحرام احوال غریبه بجای آورند و بهین احتیاط و ابتدای نماز است و بعد از آن غافل شوند و در هیچ حرف دیگر از نماز غفلت
نمیکند و حضور قلبی ندارند و چنان میکنند که کاری میکنند و بعضی دیگر در قرائت و سواس میکنند و در اخرج حروف از
خارج میگویند و در سبک است و ادعایات و فتنه و اماره و جد میکنند و مطلقا در خارج از مسائل و خصوص قیاسهای دارند
و چنان بپردازند که هیچ قرائت صحیح باشد نماز قبول و حال آنکه امر قرائت در نهایت سهولت و اگر حروف را خارج خود بدین
سبک و در وجهی عمل اشتباه میشود بقیع این در نهایت سلاست و سایر قواعد قرائت راه حجتی از برای نهایت و اگر قواعد
مفتی میشود دیگر خلاف مذکب که تحت و ستم قول و معلوم نیست و گروهی دیگر بر روزه معروف میشوند و در ایام شریفه روزه میدارند
اما نه باز تیر از غفلت محافظت میکنند و نه سایر خوار از معاصی و طایفه پنجم و زیارت خود فریفته میشوند پس با وجود این
مطلب بسیار گردن ایشان است و مشغولند خلق خدا باشد باز او را که حلیت آنها معلوم نیست و از سفر حج زیارت میگردند

در انواع اصل غرور و غفلت

در راه از غرور و طهارت مضایقه میکنند بلکه بسی امش و عات و دیگر در عرض راه از ایشان صادر میشود و بادل ناپاک و نفس الوه
بحکم خدایا یکی از نشانه های علم حاضر میگردد و با وجود این چنان نیزند که عمل خیری کرده اند و گروهی دیگر تیراند و از آن گروه
و از آن گروه میگویند بلکه گاه است بشانه روزی بخیم میکنند و بر عت هر چه نام میخوانند و این کمال خود میدهند و در آنوقت دل و مشغول
و سادس خاطر و حال است که مطلوب در تلاوت قرآن تامل و حضور قلبت و بعضی دیگر معز و بعضی از اعمال خود میشوند و
ناز شب و خلعه با خواندن و راد و تعقیبات یا غیر اینها بدون اینکه اهتمامی در واجبات خود نمایند و مسائل خود را از خدا نمایند یا
از معاضی چنان کنند و غافل از اینکه مشغولی تائیری بخود نمیزنند و از یزبون که بماند تو مسجد را بگویند و بعضی در لباس و
خوراک باندن خرمی شاعت میکنند و از مسکن مسجد بایر رسیده میازند و کمان میکنند که در نزد ورت و دیار مسجد کمال رسیده اند و
اینکه فلش از خت جاه و ریاست معلو و طالب اشتها برید ورت و دیار است و معنی هر که اندک دنیا را موافق حال اوست و بماند که مال
حلال را در کند از خوف آنکه مباد مردم او را از ایندند طایفه ششم اهل تقوف و درویشان و فقیهین و مغرورین از ایشان
طایفه ششم جمعی از آن صاحبان بوق و شایخه که آنها را قلندران خوانند که بعضی تصوف و اخیده اند و بهر از آن ترش خنده اند و نزار
راه و در نیمه دین ایشان را اثری و نه از خدا و پیغمبر آنها را خبر نیست و این طایفه از اهل ناس و بت ترین طایفه عالمند و گروهی
دیگر از ایشان خود را بهیات صوفیان راسته و لباس پیچیده در بر کرده و کلاه را بر سر انداخته و بعضی از آن در ایامی ایشان را بر خود
بسته اند و بهر که بمان میکنند و آواز خود را با کمان میازند و قنبر بزرگ میسازند و حرکت عرضی و طولی میسازند و گاهی سری
بچنانند و زمانه دینی بر دست میزنند و با باشند که از این تجا و کرده بر نفس میسازند و بهشت و بهشت میکنند و در کرا با اشرار میکنند
و در کرا با اشرار میکنند و بهشت میسازند و بهشت میکنند و در کرا با اشرار میکنند و بهشت میسازند و بهشت میکنند و در کرا با اشرار میکنند
چنین است که گفته اند مشغولی که زینهار از تصوفیان محوش بمانان درنده صوف پوشش که چون کرده و زانو بدل بر نهند
و کر صید قدس یک بر چند و گاه باشند که کلامی از توحید حقیقانه و تمایز حق تعالی و حق تعالی و محبت باشد بشنوند خود را از این
اندازند و کف بر لب آورند و مع کف ایشان از حقیقت توحید و سر محبت مطلقا اطلاعی نیست آری فردی خبر دارد از حقیقت حق
بای بند بوی نقایه و چنان نیزند که با خبر کات تارک دنیا و در ویش میشوند و در رجات اهل عرفان و توحید ترقی میکنند و
داخل زمره زاده و دوستی میگردند زینهار از بهر سعادی در ویش و ایمان نه و بهر نهایت باشد شام نه و اندر دیش
ارام نه و زهر جانش رقم و گروهی دیگر دست از شریعت برداشته و اساس دین و تکرار باور و احکام خدا را پشت
بازده و بیای میزنند که اندیشه حرام میدهند و حلال از بیع اهل اعتصاب میکنند و بر مانده اهل عبادان و ظلم اندر میگردند و مشغول
صوفی گشتن پیش این نظام انجاء و اللواط و السلام و با باشند که گویند لئال مال الله و خلق هیال الله و گاهی میکنند خدا
از عبادت بسیار است پس هر چه در این باب رخ داده ایم و زمانه گویند که خانه دل را با عمارت کرد و اعمال ظاهر را با اعتبار و دلها را با
و حیران محبت قدرت و در انواع معاصی و شهوات فرو میرود و میگویند نفس با مرتبه رسیده است که امثال این اعمال را از راه خدا
باز میدارد و عوام الناس و ضعیفاء نفوس بجماع عبادت و طاعتند و این که انان ملحد مرتبه خود را از مرتبه پیغمبران و اوصیای امامان رسیده
چنانسان میفرمودند که امور مباح و نهی را از خدا باز میدارد و به جای گمان و مصیبت بلکه گاه بود که بواسطه بکرت و ولایه که از ایشان
سر میزد و با کباب بر خود میگردید و سنگ نیست که خطایه بدین ترین طایفه و ملعون ترین ایشانند و بر زمین اقرار از ایشان
لازم بلکه قطع و قطع ایشان شتم است و بعضی دیگر از صوفیان گمان میکنند که ادعای معرفت و یقین و وصول در رجات مقربین
میانند و دعوی مشابه جمال معبود و مجاورت از مقام محمود و وصول مرتبه شود میکنند و سطح و طاماته خدا ساخته و زمانه در
و ضما و تحمیل و در احکام حضرت سید المرسلین را بجهنم قنات نظر میکنند و اموری چند بخود نسبت میدهند که بهر چه و صوفی غیر
آن بخورده و حال اینکه ایشان را مرتبه است از علم و نیایه است از علم هیچ ندانند و نیز از کلمات خدا که انبیا را دام خود قرار داده و
جمعی از اهل دنیا را بدم خود کشیده و دین ایشان را بدمیدهند و مال ایشان را میخورند و این طایفه در نزد خدا از عجز و مضامین و در نزد
ارباب بعیر و بعضی از احمقان و جاهلینند و از آنکه ادعا میسازند بجهنم دار درگاه خدا از بهر کس دور ترند حافظ اینده عیان و در پیش

در انواع اصل غرور و غفلت

چنانند که از آن خبرند خورش باز نیاید فردی بهر عاشق رموز عشق نشویند عشق کل زمره ان چمن باید بشند از عذیب اما و جماعتی
و دیگر بهر که ایشان را المایه میماند اعمال پیغمبر را میکنند و افعال پیغمبر را بکار میآورند و چنان نیزند که این موجب رشت
اخلاق و نمید و کس که مواد هوس نفس خشیست و حال اینکه خود این افعال در سیرت مقدسه مذموم و مذموب آنها معاتب و ملامت
و گروهی دیگر که از آنجا از اینها بهرند که در حقیقت پیغمبر را میسازند و در کرده اند و ریاضت و مجاهده نفس نشویند و اندک آنکه
از منازل راه و نیز انموده اند و بعضی از مقامات رسیده اند اما هنوز در راهند و بهر منازل را قطع نکرده اند و از سلوک طایفه اند
و لیکن بهر سیرت و رفیقه میشوند و چنان نیزند که همه مقامات را طی کرده اند و بخدا رسیده اند و حال آنکه هنوز در سبای سیر و اوایل
منازلند چنان بنده و خدایها و مجازات نورات که سیالک راه بهر جای از این جاها رسیده کمان میکنند که بخدا رسیده است بهر آنکه
بعضی حکایت حضرت خلیل الرحمن را باین محل نموده گفته اند که آنحضرت چنان و ثعالی از حضرت ابراهیم هم حکایت کرده که اول ستاره را دیده
و گفت این برورد و کار غفلت و بعد از آن مشغول بهای شد بعد از آن خورشید و مرد ستاره و ماه و خورشید مشاهدت بلکه مراد از آن
انوار است که بر دای حال مطلق و مجاهبات حضرت خد و سالک قمر در میان راه لا محاله با بنابر محو رد و از شدت تالو و لغمان
نست با قبل هر مرتبه که رسید چنان تصور میکنند که مرتبه وصول رسیده و بهر مرتبه فوق اعظم از آن است که اول مرتبه که
است حضرت ابراهیم بان رسیده ستاره شده و مرتبه بعد از آن ماه و بعد از این خورشید و حضرت خلیل و دین سیر ملکوتی خود ترقی و
گشت عجب بود از نورانی نور اعظم میسازد و وصول بهر مرتبه چنان تصور میسازد که مرتبه وصول بخیر رسید و ندای شارت آوای
بزارت بر میگردند و چون از مرتبه ترقی میسوزند و نقصان آنرا میدیدند اعتراف به پستی آن میکرد و مرتبه فوق آنرا نیز میسوزند و چون یافت
که بهر مرتبه که بنهار رسیده بهر مرتبه نقصان و از مرتبه حال ازل بسی دورند زبان عجز و بیاری که گفته اند حجت و جمیع الدنای خطر
السکوت و الارض پس بسیار میشود که سالک مد میازد و بعضی از عجب میسازد و کان و وصول میکنند و مشاهده و در خنده که و نور از حجاب
خورشید میگردند و غافل از اینکه هنوز در پیش پرده دوری و حیران و در میان مجوی سیر کرد و انت فردی با فکری پرده با معلوم کرد
که یاران و دیگر را میسازند و اول چنانکه میان حق و بنده است دل و دست که او نیز از جمله عوام حق و نورانی از انوار غالی محفل غفلت
در رده است از دای حال شاید ازل و ملو است از لغات انوار بی لم یزل و چون آنگاه را از زمین و خار بوی خضایه پاک زاری و
اخلو تر از اینها و غیر حق بر داری و رنگ که در دات عالم طبع از آن زوایه و در زینار بر روی عیار با کبار بندی و اینه و در مقابل
عالم انوار باری انوار جمال قدس و آن تجلی میافکند و گشاده که و انشراح در آن حاصل گردد و بهر که احاطه بر جمیع عالم کند و صورت
کل در آن جلوه نماید بی فردی را که گویند بخورده شود از نورش که فداه است بجام از رخ سایه بر نو در اینست کام نورانیت و
الما و آن در نهایت شدت میشود و چون پیش از خجالت محجوب و تار یک بود و بواسطه اشراق نور حق و تجلی لغات جمال مطلق
روشن و نورانی شد و پرده از جمال دل را بی دل بر برداشته شد با باشد که صاحب دل مشغول دل کرد و در و جمال و رانجی بند که
عقل او بر انداخته و بهوش کرد و در ایندشت چنان تصور کند که نهایت مرتبه وصول رسیده پس اگر از مرتبه ترقی نکند و باز
الم دل بیرون نهد با باشد رفیقه کرد و در بهر جا میماند و امر و بملاک انجامد و چون بگویند که ستاره از عالم لاهوت فریب
خوده و بهر بنامه انعام رسیده چه جای خورشید با لا از آن و اینجا مقام غرور و فریبت و انواع فریب در راه سلوک خجاست
و اگر کسی که خود را عارف نام نهاده لباس عارفین بپوشد و از بهر مقامات خج و در دعوی یک یلما کند کاذب و دروغ زنند و
عرفان چنان الفاظی چند و گفته اند و راه و رسمی موهبه اند و چنان بنده که بعضی از مرتبه بر تیر اهل معرفت میسازند بهر نهایت
سعادی نه سلطان خریدار هر بنده است نه در زیر پرده زنده است رسیدن در بهر مرتبه حق حق وقت با یک باطن خود را
شبه بان سازی و با خلق نقایه او متعلق کردی نه چمن خود را در ظاهر لباس او را نه و با او دعوی برابری نمائے طایفه
سلاطین و حکام و صاحبان مرو و بنده و لشکان و مغرورین ایشان نیز بسیار و لیکن آنکه ایشان بان فریب بخورند صفت عدل
و بیکیایت میان مخطوب آنکه عدالت حقیقت که بواسطه آن سلاطین ذوی القادر بر یکدیگر انجاء میسوزند و در جهت
اعت دوام دولت و سعادت و آخرت و نام نیک با مقام قیامت است اینک حضرت خمر رسل در مقام خج فرموده و لدت فی رسل الملک

ذکر بیان محبت و دوستی

و اگر غنیمت را قربان باشد که روبرو قبل باشد و اگر بخوابد کند از آنکه وضو سازد و بدست راست روبرو قبل بجا آورد و همچنان در سجده کعبه و راه رفتن و سایر حرکات و سکات خود متوجه باشد که از اسقامت بیرون نرود و اگر بلا متوجه باشد که بصر کند و غرض و دفع نماید و اگر بعضی باشد از کند و اگر شکران غیر بجا آورد و او را از غضب و کج خلقی و سخنان ناشایست محافظ نماید و بسیار متوجه نفس باشد که در او را میدان بود و بوی سازد و از انگشت نامی پیوده و از زوای حاصل شغول سازد و وسوسه شیطان و افکار باطل را در راه اندهد بلکه فکر آن در جری باشد که بکار دنیا و آخرت آن بد و در امری باشد که غیره بران مغرب شود و اگر تواند نوعی متوجه و مراقب باشد که بگوید خدا و فکر در عبادت صنایع او در اتحاد داخل شود و فکر او در آن شغول فکر و گفتار بخدا در آن وضع و عجایب نعمت او را در او و آلات آن کند مثلاً در حالت اکل نظر بصیرت و عبرت گیرد که چگونه غذا توانم بدن جویا مار را در انفراد داده و استخوان را میخاموده و انواع ماکولات را افزوده و در حیوان حوی چند قطعه کرده که آن امر خود را منظم میکرد و غیره از عجایب حکمت و غرائب صنعت او بجز آنکه در هر قافله از است که در هر حالی از احوال از حرکت و سکون مطلق بجا میاید و او را مراقب خود دانند و بداند که خدا تعالی بر غیر هر یکس کاه و بجمع اعمال و افعالشان پناست و اسرار دل و زبده او کموف و ظاهرت پسترا آنچه ظاهر بدن بر سر بدن پدید و سخت خدا تعالی میفرماید ای اهل ایمان انبیری یا انسان عالمیت یا نیکند یا هر چه را می پسند و در عین قدسی رسیده است که انست و این نیست که در شب بدن ساکن شود و کسی که قصد معصی گزینی بخلعت می آید او بد و متوجه بین باشد و با چنانکه از اگر کند و کسی که در می آید از خوف من خنده مشغول که خود را بخواهد سفر انجالت طلبد بی در آنجا بود و بر جوات و برده بران افکند و توفیق کفر را بجا میسر رسیده است یا توان حضور جمادی جایستی و من از حضور پادشاه جبار شرم بخم و از برای مراقبت حق تعالی و تقم مراتب سیار است اول در جهان اینست که در هر حال او را مطلع باشد و از ترس او را معاصی قرار نگیرد و میرسد بجا که بگوید عظمت و جلال الهی چنان بر دل بنده مانده شود که در عین و قاف او را از یاد و باغبانک از وجود خود غافل ساخته باشد و پیوسته مستغرق ملاحظه جلال و عظمت بوده باشد سوم از اجزاء مرطوب و اعمال آن بحساب است بعد از عمل و بجا که کند باید در اول هر روز و قریه امین سازد و از برای شرط و عهد با نفس همچنان باید در آخر هر روز و قریه امین کند از برای سجده در آنوقت از نفس جدا و مستهائیکه در اول هر روز کرده بود و عهدی که کرده بود و بکند و حساب جمیع حرکات و سکات از آن بگوید بجا که ماهر از هر ساله باشد که خود خدایکند و این مرتبه که بر هر که معتقد و حساب و سالک راه آخرت باشد لازمت و در اجبار وارد شده است که از برای غافل باید در شبانه روزی چهار وقت باشد یکوقت که با پروردگار خود خلوت کند و در آنوقت یکوقت که در آن حساب نفس خود را کند و یکوقت که مشغول تربت بدن اوکل و شرب باشد و از بخت نیز کاندین و سلف صالحین در محاسبه نفس نهایت سعی و اهتمام داشته باشد بجا که از آنرا می رود خود میزند و محاسبه نفس خود را پادشاه خیمک شایسته و از شرب یک لیم بخورد و قیصر بوده اند و چنین داشته اند که کسی محاسبه نفس خود را قیصر از محاسبه شربک و عامل خود بخند از اهل بقوی و در عینیت بلکه با اعتقاد بر وضاب نذر و یا محقق زیرا که عاقلان اعتقاد داشته باشند حساب از روز و سوان و فضی و حیاه و حیات انداشته باشد و بداند که محاسبه نفس در دنیا از اساطیر میکند یا سبکتر می آید چگونه از آنرا که مینماید غفلت نماید که کیفیت محاسبه نفس از آنکه در وقتیکه در آخر روز چنین کرده بشنید و نفس خود را معصور سازد و باشد محاسبه و اجابت را از آن بگوید پس اگر همه اینها درست بجا آورده باشد از آنرا که بدو شک و تردید بجا آورد و از آنرا غیب بر پیش آن نماید و اگر چیزی را نهانتر کند نموده باشد از آن نفسی از مطالبه نماید و بگوید ان فریب خود که بسیار بد حساب و باید در حقان از بر تضاد دارد و اگر نقصان در ادب و شرطها نباشد بداند که از ساطع و امثال آن کند و بعد از آن حساب معاصی را از برسد اگر معصیتی مرتکب نموده باشد شک و تردید را کند و اگر مرتکب شده باشد در مقام مکوش و محاسبه پس باید و از انبواب افکند و از حرکت و طمانی از آن مطالبه کند و بجا که در حساب و صداقت میکند و از حبه و در طوط و غیره و طمغیتش مینماید و بار یک بشود که معجون کرد و همچنین باید وقت و فقیهش کند از افعال نفس و بران تنگ بکشد و از خیل و مکر آن احتیاط کند زیرا که آن حکایت است که خود میکند و شبته مینماید پس باید جواب صحیح از جمیع کردار و گفتار آن مطالبه کند و خود حساب خود را بر سرش از آنکه در هر چه قیامت دیگری بجا آید و برسد و باید هیچ جز از اهل نکار و حساب جمیع آنچه گفته و کرده و دیده و شنیده از آنکه کردن و نشستن و در خوا و خوردن و خوابیدن و آشامیدن حتی از سکوتان سوال کند که چرا ساکت شده و از افکار و خواطر قلبیه و صفات و اخلاق پس اگر از عهده جواب جمیع بر آید بجا که از حق تجاوز نکرده باشد و خیر از او اجابت از آن نکرده باشد و مرتکب محصنه نشده باشد از حساب از روزگار

ذکر پانچت دوستی

[illegible]

ذکر محبت و دوستی

کتابخانه

ذکر محبت و دوستی

اوراک کرد انتر ترک لذت ریاست میکند و پیش بر ملک و سلطنت میافزاید و ارباب ایند را خوار و خیر بنده و صاحبان با انواع کرامت
مخلوط و بعضی سخت و برخی مرطوب و دیگر مطلق و از معرفت خدای تعالی و مشاهده علال و جمال و مظاهر صفات و افعال و امور و کرامت
که در ذات و اوقات محفوظ است و پادشاهان جهان از پرک بونودند از شرف و بزرگی و در اندام و سرگردان و دکن
زندی بدرکت ملکه برهنه از دهم و از زود تاباید جان ملک شود و لذت ریاست همه شکی و اطمینان است چه هر کسی در طاعت
اجتماع بر یک ریاست غیر ممکن خلاف لذت معرفت و ابتهاج قرب بارگاه رسالت که کبریت طالبین و اجتماع متواریان و مرام و مکی در
یت و از برای عرض و طول آن بنای منصوره بلکه هر یک از اهل معرفت بشاید بهشت غیر متناهی که او را میدهد و در شهبانی فایز
بر خطه ارکلتانی کل تازه می چندند آن بایق را از برای حران و نه آن کلچ را بر ابرام از اجله لا مقطوعه و لا منوقه و فرامیگیرد
قدیم و باغ ما این بود با خزان و زمان دی پس جمیع قطار سموات وارضین بل همه افاق عالم ربوبیت که فیض است مدا
اهل محبت و ارباب معرفت هر جا که خواهند میرسند و مقام بسیارند بی آنکه احتیاج حرکت بدن داشته باشند یا بعضی جا بعضی دیگر نشأت
نمانند ملی ایشان در وسعت میدان مختلفه و کل درجات و تفاوت درجات ایشان بجز هر دو عالم احاطه نماید هر کس باین بهشت رسید
و اندر تاجید همه آنها از اهل و حلقه خواشیا و شهنشاهی و باطل میکرد و دل و مشرق و بحر طاعت و معرفت میشود دل و بانیست
مشغول و نه خاطر او باسید بهشت مشغول میگردد لذات کشفه خنده دنیا و علایق آن در دنیا و آخرت دل و باو یک سبزه و از هر دو کلاه
مست که او را در آن اندازند المشر را بیاورد و اگر بنشیند و از در بنشیند التفات نماید و شاید که اشرار بهین لذت یعنی لذت مشاهده جمال
ربوبیت باشد آنچه را بیدار بر سر پروردگار حکایت فرموده که از برای بیکان بندگان خود آماده ساخته ام آنچه را بهیچ چشمی ندیده و هیچ
کوشی نشنیده و باطل هر یک کشته و این لذت که خدا تعالی فرموده فلا تعلم نفس الا حق نعم من قره عین یعنی بچشمی که ندیده و تجربه
شده از برای ایشان از آنچه دیدند و از روشن میکند و وصول بنیاید لذت و حصول غایت این محبت که بر بندگان قطع علاقه روح از بدن شود
و لکن اگر در دنیا صفای نام از برای دلی حاصل شود با باشد بعضی از لذات برسد یا بجهت حب عالم طبعیت رسیدن بندگان موقوف
بجمله بدن محضی و رفع علایق و نبوت خفی نماید که کسی که خدا را شاکست و تحقیق این لذت رسیدن بندگان جمیع لذات مخلوقه و خواشیا
مستوفیه و در تحت آن مندرج و آن جمیع لذات و موارات و خواشیا است عتبه کاش لعلی احواء معرفه فاقمعت ارباب
اهواء یعنی دل را خواشیا بسیار و هواهای چند و شمار بود چون ترا دید خواشیا و هواهای بی کی کردید و در یکجا جمع شد بیضار بحد
من کان احده و قصرت مولی اوری فرصت مولای پس رسیدم بجایی که محمود که بشن از این بایشان حد مردم و جوتو
مولاد و سرور من شدی سرور و مولای همه عالم گردیدم و در اسید خواجگی بودند که تو ختم هوای سلطنت بود خدمت تو کردیم بزرگ
لئاس دنیا هم و دینهم شغل بکرمی یادی و دینلای وین و دنیا هم را بایشان و اگر در دم و یاد تو را از همه آنها باز داشتی و
دنای من و دین من و تو و حیات من و آخرت من حافظ سایه طوبی و دجی و جود و لب حوض بهوای سرگوشی تو برافزایدم و بدانکه
بچای که در کور شد آنچه در دنیا حاصل شود از معرفت خدا خال اگر درات و تیره که عالم طبعیت نیست و لکن خدا را که اصل از تحصیل نمود عالم
آخرت جلا و انکشاف میساید و بشاوت صفای و لبا و تجرد آنها از علایق و طوری و جلای آن زیاده میشود و با سجد بیکبار از مشاهده و
میکرد پس تفاوت معرفت در دنیا و آخرت و روید از مشاهده لغایز و باقی ظهور و جلالت و این شکل گیت که بخیال رسید و
برهم نهد که در این وقت صورت او در خالش ظاهر است و لکن چون دیده بکاید تفاوت میان صورت حقا و صورتی که می بیند میاید و
نیت که این تفاوت در صورت نیت بلکه از یاد و کشف و ظهور است و از آنچه او را دیدن میباید پس منی دیدن حصول غایت
جلالت خواهی باشد یا باین آن پس اگر فرض شود که بنیاد شود چنانچه از برای انصورت خیال حاصل شود اوراک آن از بعضی
دیگر و بچشمی با سینه بنیاد نماید و بیکصد پس بچشمی از خیال در نماید و از آن صورت نیت خدات قدس با تعالی از برای او
و معرفت نماید و در نیت یکی بکمال انصورت که در خیال بود و آن موقیت که از دنیا حاصل میشود و دیگر موقیت که بعد از آن
چشم مشاهده و دانست که در آخرت بآن میرسد و تفاوت بنیاد و وضوح و ظهور و بشاوت و از صورت نیت و از جهت مرتبه اخروی نیت
بشاهد تفاوت و ولایت که سنده و این کشف است چه رویت را رویت که سنده از آنجست که موجب غایت ظهور است پس با دایره ادبی که

علاقه بدینه است و در معرفت و محبت مانند کسی است که دیده بر یک انداره باشد و در بدن محبت و چون بیک حجاب بدن بر خاسته شود
نفس قدسی از چنگال جسم غرضی شتلاص گردید مانند آنست که دیده کشوده شود و لکن آنست که هر کس که یکایک صورت های حجاب را بپند
چشمه از جلوه بدن عاری و اصل نورانی ندارد و بعضی تیره که دارند که می بینند و لکن در غبار و بعضی در نهایت نور آینه پس بچشمین
نفس انسانی بعضی خدان رنگ شتوات و بجز عالم طبعیت بران نشسته که جوهر آن فاسد شده و دیگر قابل اصلاح نیست و این پس اید
الایاد از لغای پروردگار بشاید و نیم دار القربا محبوب و در درجات نایب حلقه میاید و بعضی دیگر اگر چه رنگ گرفته و لکن با سجد زبده و
جوهر آن فاسد شده و قابل صفای و نظیر است و چون از برای عزت شتوات حجاب غرضی است لذت از برای این قسم از نفوس
درجات و مراتب است و این نفوس محتاج تطهیر و پاک شدن هستند تا قابلیت و استعداد مشاهده و لغایر ساند و پاک شدن بنای نوعی
عقوبات و عذاب اخروی خواهد شد و مراتب عقوبت نیز چون درجات نفوس است و نهایت اولی بنا سکت است و آخرت و حق باس
جنم و در میان ایند که قرار بها عالم بر خست و انواع احوال و سجد عرصه قیامت پس بر نفسی که صفایم از برای او در دنیا حاصل شده باشد
و اصلار رنگ و کدورت نداشته باشد حجاب غرضی بادی فایز میگرد و در سار نفوس با حجاب یکی از صفات تطهیر خواهند شد بعضی بجهت سکت
مرک و شیت و پاک شدن پاک و از رنگ خلاص میشوند و بعضی بقوبات عالم بر خ رنگ آن زده و شده و بعضی از آن موقوف است بک
المعقوبات اخروی و بعضی دیگر پاک میشود و کراتش و در خ که بید شتوات آن چو کما می او سوزده شود و بنیاد و بر طرف میگرد و پس کاه
باشد که بخله و راتش پاک شوند و کاه باشد که بهشت هزار سال بنیاد در جسم کاشته شود و بعضی نیز ازین و برخی کمتر و بعضی از این بخله
الغیوب از دنیا که رنگ شتوات نفس ایشان را فاسد کرده در جنم حلقه میاید و آن باغی و زوئی که من را بل السلام و مسلم و جنم
مخله خواهد بود زیرا که ارفاقه بچشم کاه نیت و بعد از آنکه بواسطه شتوات تصایف جوهر نفس فاسد شده و در حق ایمان ظاهر می سلب
میشود و بجز از دنیا میرو و بعد از آنکه ششم معلوم شد که رسیدن بذر مشاهده و لغایر موقیت تحصیل معرفت در دار دنیا و آخر
و بنا بر آن دارد که چون برین دل زرع و درخت افتاد مشاهده از آن سیر میکند و کسی که ششم نیکو یار و چگونه صاحب درخت میشود و کسی که
دنیا را در شتافت چگونه در آخرت و ارامی بند و کسی که در عالم لذت معرفت یافت چگونه در عالم بهجت مشاهده جمال حق میرسد و
بر کس نبوت که بران مرده و مردن بر کسی بطریقت که بران زیت من کان فی حق و فی الاخره اعنی و اصل سبلا و چون زبانی معرف
در دنیا ثابت بیاست بختی نوری در آخرت نیز درجات مختلفه خواهد داشت بچای که در خ با خلاف جنم آن مختلف میشود و هر قدر که
مشاهده و بختی اتوی باشد محبت و انس بچای که در هر قدر محبت و انس بیشتر شده آن که محبت و لذت باشد بالاتر میشود و با حجاب
میرسد که جمیع لذات اخروی و نعمت باشد در جنم آن مضی شود بلکه با باشد بحدی ششم میشود که از بهجت و لذت غیر از لذت لقا
حق و مشاهده جمال مطلق مآذی گردد و گوید حافظ از در خوشی خدا با بهیم معرفت که سرگوشی تو را کون و مکان ما را پس و از
انجا روشن شد که اصل سعادت و مایه بهجت با حجاب معرفت خلقت که در شریعت مقدس از آن ایمان تعبیر میشود و آنست که شمره این
بهجت و لذت که چون اومی در عالم آخرت بآن رسید بعد از تهاشته و خیر و بلکه از برای ارباب معرفت در دنیا و در حالت فکر
و کرد و با حجابات پروردگار با حجابات و لذت حاصل میشود و اگر بهجت و نیم از او در دنیا بعضی آنها را می بیند و میگوید
لکون و بزرگ کرد و دانست نهد و کون در عرض خواهند کالای غمش زینهار میاید و لکن موقع و لکس ایند از اصلا شتوی نیت لذت
لغایر مشاهده که بعد از قطع علاقه بدن حاصل میشود بچای که نسبتی نیت میان لذت خیال معشوق و رسیدن بوصول آن و بیان این مطلب
است که کسی که لذت معشوق و مشاهده جمال آن از چندین راه مختلف میشود اول جمال آن چه هر چه جمال جلال آن بیشتر لذت بچای آن بالا
تر است دوم محبت و دوستی بآن زیرا که هر چه محبت عاشق بالاتر عشق او افروز تر است لذت بهجت و از وصال اتوی و اوم است
سوم بطوبی جمال معشوق و وضوح آن چه لذت دیدن معشوق در تریبی یا زو و یا از پس پرده ناز که لذت از دیدن آن در دست
و نزدیک پرده و حجاب چارم بر شتافت خاطر عاشق و کفراری بالام و غمناکی دل و از شوش مشته باشد زیرا که لذت محبت
عاطف که بچشم وصال و ملاقات موقوف ندارد و وصال او بر هر کس که شوش با سار تمام پاکیک دل و مشغول فکر معنی است
غیر و پس کسی که محبت او اندک باشد و معشوق او را تریبی سینه و بجهت شعله از امور خود دل و بر شتافت باشد یا در جامه او غرق

در طریق رضا بودن در امر الهی

[illegible]

دکتر پیر وید

« ذکر خرب اندوه »

[illegible]

محل احوال

تاریخ

بی اعتمادی و امور خود برپا در کار

بایر کرده خود شود که ولادت منکک الی مقابله از او اجتناب نرزد ایچو دنیا لغت منم خلاصه کند ویدنا خود را در این دنیا بجا می آید از ازل
وینا داره ایم از پیش زندگانی دنیا اینک اینها را امتحان نمایم و هر که شمع احوال مردم نمایند می کند که شادی و فوج هر کوی بکویت اینچنین
که بان شاد دل و و نظام امر اوست چنانکه اظهار فرج و سرور بیازی و تبتیه اشانت و شادی بان و زور کسی که از مرتبه طفولت
گذشت در نهایت قیامت و نهایت رکعت و کسی که از مرتبه بجا آورده اند شاطآن بعضی بدینهم و دیار و کوی بکوی و بازار و طاق
بلاک و عمار و جمعی باتباع و انصار فرقه دل ایشان بسته زنان و اولاد قومی خاطرشان بکب و صنعت خود خرم و شاد و جمعی دل مصیبت
چاه خوش خوش کرده و طایفه بکب و نب خود قانعده و بعضی بکمال خود میازند و کوی بکویت خود زش طریستیارند و بعضی بکمالان نوب
میه شاد خود کرده اند و شعر و خط و نیک و صحت حسن ایلحاب یا بنجم و اشغال آنها و کانی همد که باز غریب و فرتنهاده و دست اندر کار
بسکتی و شادی هیچ اینها نیست که از جمل و غفلت و نادانی کوری دیده بصیرت و شادی ایشان مختص است بکمالان نغزایه و ریاضات و نوب
بترتلف و جمعی غایت شاد ایشان بخیادت و منابه طایفه بکمال حقایق موجودات میامرسد بیکچه اینها بکوی و شادی ندارد دیگران است بکویت
حق و عشاق درجه انوار جمال جمل مطلق و سایر مراتب مانند سیرت که نشانه آرایب بگذار پس عاقل نباید بود آنها شاد و از زوال
اند و بنگ کرد و مشغول بخزان یا چند بانی غل زدند که هر عید زدی یا ولعل درد و مان و مان چنان بکمال نخی که زن و اهل امر است که
باخبار خود نیست و باخبار رو می دهد به نیست بلکه آن مرتب اختیار بیکه هر کوی ترا باخبار فاسد و دراه می دهد زیرا که می بینم که هر صاحب نفسی طرف
میه و کجه آن قلم و مخزون میگرد و جمعی از مردمان را ندارد بلکه کاهست هر که در عمر خود نداشت باشد و با و دایر اصلا و مطلقا فرزند و اند
ندارد بلکه خود شاد و خرم هشد و بچنین شده می بینم که هر زن و اهل بجه مصیبتی رو می دهد و بعد از بدین تمام می شود و غصبت از یاد می رود و بفر
و سر و بر بندل میگرد و اگر زن زنده بر چیزی لازم آنچیز بودی باخلاف مردم مختلف شدی و بر و ز تمام بکوی پس نیست آن مگر بواسطه عد
و الف یا بچر و دل خود را مشغول با حق بان و عجز عاقل کالف و عادت بچری بیکه در که در معرض قنا و و الت و مخرو و نشود بچری از امور نوب
که از دست او رفته باشد با وجود اینک می داند دنیا خانه فانی و نیست و اموال آن در میان مردم در گردش است و دوام آن از برای احدی
ممکن نیست جهان پر از مانند بکس دل اند جهان آفرین بند و پس چندی دل خود را بیکک و مال که پیش می رنج و دوشی طلال
که اند که این همه دام و دود چار بیکبار و در اینک و بد چار بیکبار بخردان باشد است چه در کس از اسرند و خدات و جمعی بهایت
امانت بر و در کالاست و زنده بندگان که باید هر یک نبوت از آن مشفق که ندانند بخطر و اینک در مجلس و در گردانند که هر بکوی از ازل بکمال
از آن منع نمایند و کسی نیست که بهر اینها روزی باید در کرد و عاقل چگونه بسبب رد امانت مخزون و غناک میگرد و پس عاقل باید که دل با نورانی
و نوب بندد و بکجه آن مخزون و ممال گرد و ستورانه بیکم گفته است که من هر که مخزون بکجه ام زیرا که دل هیچ چیز بستم که از فوت آن مخزون
شوم و من سزوان لایه مایه فلاحی دنیا بخلاف باشد هر که خواهد که هر که بچری را بپند که او را نا خوش آید و بچری دل بندد و کوی
فاز برای آن است شعر بهت اسیر خاله است بنیاد با و شد و او باید و در باد جهان از نام اکنس نک دارد که از بهر جهان دل بک
دارد جهان بکدار برشتی علف خوار میجا و از از بخت بردار مصیبت میام به اعتمادی در امور خود بر و در دکار بیکم اعتمادی
و اطمینان و خاطر جمعی بوسایل و وسایط و اینصفت چشبه از جمله مملکت عظیمه و منایمان بلکه شعبه است در کس بخوار و در حین دنیا و آخر
نده از آن و بران و بریان میگرد و از بجه خداوند انسان در مدت که کسی چشم بغیر او در میفرماید و دست خزان السموات و الارض
و لکن المناصین لا یقوتون یعنی خزانهای آسمان و زمین ملک خداوند است و لکن منافصین بر بخورند و طمع ازین وان دارند و میفرماید
ان الذین ترعون من دون الله هم امثالکم بر سیکه اینجا کسلیک بپوشان غر از خدا حاقی هشد مانند شهادت و با و نیز میفرماید
الذین یترعون من دون الله لا یملکون لکم زقا فاتبوا احذ الله الرزق و اعبدوه بر سیکه کسانیکه بخوانند زوری شاد و دست
بیت پس روی بر از نزد خدا بطلبد و بندد که او را کند و در اخبار و ادرات که اید و هیچ بنده از بندگان من دست بکنی را بملک
من ترک من ندانم که از دل با و مید و ارات مگر بیکه استا استا از پیش زود قطع میگرد و میگرد و بر بر قدم اوست بر او شامک که او
و پاک ندانم هر طریقی بکمال خود حضرت رسول صم فرمود که هر کس غرت کند بواسطه بندگان خدا و از ازل میار و مشغولست که در توبه
اوست است ملعونست که اعتماد او با انسان مثل خود باشد پس سزاوار تر من است که در امن و بهت بر میان زند و نفس خود را از مصیبت

در ضد بی اعتمادی بخدا

خفته خلاص ساز و تحصیل نجات آن که توکل است پر از فضل خدای بخدا می بخشد آنکه بر او توکل کند و آن عبارت از اعتماد کردن و مطمئن بودن
دل بنده و جمیع امور خود بخدا و احوال کردن همه کارها بخدا و سپردن کار و پوزن ارشادن زهر جول و قوه و تکیه بر جول و قوه الهی نمودن و حصول
ایستقامت شریفه موقوف بر اعتقاد و جانم بر اینکه هر کاریکه در کارخانه هستی رو میدهد به خدا و جانب پروردگار است و هیچکس جز او قدرت
هیچ امری نیست و جول و قوه نیست مگر بواسطه او تمام علم و قدرت بر کفایت امور بندگان از برای دست و رعایت و جبرانی از رعایت و جبرانی او فرمود
از افراد بندگان خود دارد و اعتقاد باینکه بالاتر از قدرت او قدرتی نیست و فوق علم او علمی نه و رعایت و جبرانی از رعایت و جبرانی او فرمود
نیست پس یکدین اعتقاد داشته باشد البته دل و اعتماد بخدا میدارد و پس الثبات بغیری نمیکند بلکه در امور خود نیز ثبات بخدا میداند
یکیکه با خدا را در خود نیاید و یقین است و دل او ضعیف و مرض بر آن است و دل او ضعیف و مرض بر آن است و دل او ضعیف و مرض بر آن است و دل او ضعیف و مرض بر آن است
بنابعد و هم مضطرب میشود اگر چه در یقین و مقصودش بشا مثل اضطراب و تشویش او را خواهد دانست و در قریب از خانه نماید و در یقین و مقصودش
ما وجود این یقین دارد که بدن افعال جمادات که هیچ ضرری از آن متعین نمیشود و بنیاد را بر او برسد و با باشد که علی در نهایت ضدا بر او
نخستین باشد و دیگری که بیدار نیست و فضل فلاحتی شایست دارد باقی کرده فلاحتی پس یکیکه ضعیف الثبات باشد طبع او از اغفل قوت یکدین بود
یقین باینکه اغفل است و مدخلی بغفل باقی ندارد پس کاستگی اعتقاد او صحیح و کامل باشد و لکن بیخلف نفسی که دارد و توکل او ناقص و در
امور مضطرب میکند و پس توکل تمام نمیشود مگر بقوت یقین و قوت نفس هر دو و سکون دل و اطمینان آن حاصل میگردد و چون از اداسی
بدانکه توکل یکی از منازل راهبر و ان راه سعادت و یکی از مقامات اهل توحید حضرت رب العزت و افضل درجات اهل بیان بلکه مقتضای
ایات قرآنی از جمله و اجاب بر مؤمنان خدا تعالی میفرماید و علی الله توکلوا انکم ثم مؤمنین بر خدا توکل نمایند اگر ایمان دارید و علی الله توکل
اللتوکلون باید بر خدا توکل کنند توکل کنندگان و نیز میفرماید ان الله یحب المتوکلین خدا دوستدار و صاحبان توکل و ایضا فرموده است و
من توکل علی الله فوجه هر که توکل بر خدا کند خدا کفایت میکند او را و از حضرت پیغمبر علیه السلام مرویت که هر که خدا را قطع شود او را
خود را با و او کادر خدا او را نه هر امری کفایت میکند و روزی و از جانی برسد که بجان او برسد و دیگر که بدینا قطع شود خدا او را بدینا
سکندر را و فرمود هر که خواهد یعنی ترین مردم باشد باید اعتماد او با خود در نزد خدا باشد از آنچه اعتماد در دست خود است و فرمود
اگر شما توکل کنید بر خدا بخوبی توکل است هر روزی شما خواهد رسید چنانکه روزی مرغان پرید که صبح از آسمانهای خود بر میانید
شکهای جالی و کرانه و شام میکنند و شام میکنند و صال که شکهای ایشان سیر و مملو است از حضرت سید الساجدین سلام الله علیه مرویت
که روزی از خانه برآمدیم و باغیاد بر سر دم بران یکجه کردیم ماکه در برابر خود میرا دیدیم و دو جامه سفید پوشیده و در مقابل روی زمین
نگاه میکنند گفت یا علی بن الحسین چرا از غمناک و محزون می پس اگر از برای دنیا است روزی خدا از برای یکدین و پادشاه و پادشاهان
گفتم بی حشمت که میگویند و خزن من نه از برای امت گفت پس اگر از برای خزینت تو عده است راست که پادشاه قادر بر دادن آن
خواهد فرمود و گفتم آن نیز خفت و بهم خزن من از برای امت گفت پس خزن تو از صفت گفتم بر مردم از خفت عبادت زمر قهرم پس
ان شخص خندید و گفت ای علی بن الحسین یا ایا حیدر ایدید که خدا را بخواند و او اجابت نکند گفتم نه گفت یا ایا حیدر ایدید که بر خدا توکل کند و خدا
کفایت و را نکند گفتم نه گفت یا ایا حیدر ایدید که از خدا سوال کند و خدا با و عطا نماید گفتم نه پس شخص از نظر من غایب شد و گو یاکار
خضر علیه السلام بوده است و از حضرت امام جعفر الصادق سلام الله علیه مرویت که پروردگار عالم وحی فرستاد که هیچ بنده را نیست
دست یابن من و دست از مخلوقات بر ندانست که بشاسم نیست و ابرایت که بر آسمانها و زمین و پر که در آسمانهاست با و مکروه کند و گفتم که
اینکه او را از میان آسمانها سلامت پرون پیرم و راه پروازیدن را با و نیامم و نیز از آن حضرت مرویت که هر که سر عطا کرد و سر نیز از
باز نکرد که اگر دعا عطا کرد و حاجت جم دادند و کسیر که سر عطا نمودند او را زیاد دادند و کسیر که توکل عطا کردند او را کفایت
کردند خدا تعالی فرموده است و من توکل علی الله فوجه هر که بر خدا توکل کند خدا او را کفایت و فرموده است و این شکریم
لا یدیکم اگر شکر کنید بخت شمار زیاد میکنم و فرموده است دعوی استجب لکم مرا بخوانید تا خدا اجابت کند و نیز از آن حضرت مرویت
که هر بنده را و را بدینچه خدا دوست دارد و خدا را و با و در هر که طلب سخا بهاری از خدا کند خدا او را سخا میدارد و کسیر که او را
با و در او را سخا میدارد و اما که از برای او نیست اگر آسمان بر زمین افتد یا مالان مار شود که همبل زلف او بکشد و نیز از آن حضرت مرویت

این موریکه و آلائیکه در مقام این امور ضرورت است از جوب و آسین و سبک و غیر اینها و امل کن در اعمال و افعال اهل صنعت در ساختن آلات
 زراعت و در کردن و کندیم پاک کردن و آسباب ساختن و غیر کردن و زمان سخن و احتیاج هر کدام آلات تجارت و بعد از اینها دیده
 بصیرت بجای و سپین که خداوند عالم چگونه الفث میان همه اهل این صنعتها افکنده و انش و حجت میان ایشان قرار داده تا در یکجا جمعی شوند و شتر
 و دهبهار بکنند و خانه خود را در جوار یکدیگر بترتیب دهند و بازار با و کار و انبار را بنا کنند تا از یکدیگر مشفع شوند و اگر چنانچه خوش طبع نشان
 از یکدیگر مشفق و آراء ایشان معترف بودی سلسله جمعیت ایشان انجام پذیرفتی و امر معیت ایشان منظم گردیدی و چون در جماعت ایشان
 حدوت و کینه و وحد و طبع و اخلاف از طریق حق حاصلت و باجتماع بودی که بواسطه اعراض و هوا و اما در مقام اداء یکدیگر بر میآید
 بتدریج بدوری و منافرت که باعث خرابی بلاد است بشدت پس خداوند کارسجمن صاحب ثواب کتاب و شریعت میان ایشان فرستاد تا
 رفع نزاع از میان ایشان نمایند و او صیاد جانانین بفرمان کرد و ایند تا شریعت ایشان را بکشد و علما را در نشانی ایشان داشت تا در مدتها طولانی
 شریعت ایشان را احاطت نمایند و بادشاهان دوی لا اقدار را بر اینکرا بنید تا قهر و جبر امدم بر این شریعت ایشان بدارند و هر که اراده کلفت
 نماید و ریاست کند و بهیبت و عوفیادشاه را در دل مردمان افکنند تا در اطاعت ایشان بچند پس آبادانه شتر با و ولایت باصلاح حال
 رعایا و زراع و اهل حرف و صناعت موقوف و اصلاح سلاطین بعلما و اصلاح علما با انبیا و اصلاح انبیا ملائکه و اصلاح ملائکه ملائکه ملائکه
 همچنین تا مشی کرد و بصحرت ربوبیت که سر شمشیر نظام و مشرق بر جن و جمالت و از آنچه تعلیم معلوم شد که هر کشفش نماید اندک امر که کرد
 نام اصلاح نمی پذیرد مگر بواسطه عمل چندین هزار ساله و اهل صنعت از او میا و چون جمیع طبع در هر مکانی بود و میآید و جمیع آلات ضروریه از برای
 اصلاح طعامی در یک شهر یافت نمیشد چه از برای هر یک شریعتی بود که ممکن نبود در همه اماکن میگرد و در بندگان در روی سبط ازین مفرق
 و مشرب بودند و از هر طایفه بسیاری از آنچنان تبحر و درو بود و بلکه سیاهانها و در را و کو و بیگانه عظیم فاصله بود و لذت و لذت حکم حصر نال نشو
 سود را بر باب تجارت سلاطین ساخت و ایشانرا امر کرد و ایند تا مشی رختها و شمشیرها که در دست و سفر نامی مهر و درار کنند و سر و کار را بر خود
 قرار دهند و سیاهانها و در را را قطع نمایند و یا تجلی مر و دین از مغرب مشرق و از مشرق مغرب کنند چون پادشاه در حقان رفقه ایشان نبود
 و بار و روش کشیدن ایشانرا بر سر نه چو انات بار کشه افرید و انبارا صحرایان کرد و ایند تا مشی را برای لران ایشان شده و تن بر این حال
 و افعال ایشان داده و بر سر سینه و شکی صبر نموده بار نامی ایشانرا بمقتصد میرساند و کیفیت ساختن کشتیها را با ایشان تعلیم نمود و بار و قهر
 امر فرمود تا انبارا بسلاطین از دریاها و ناک ساحل رساند فضل چون محض بود و خداوند حوران و اصلاح آن فایده نمی بخشد تا دام که
 خورده نمیشد و جز بدین نمیگرد و این موقوف بود بر اعمال بسیار و اسباب بسیار از جانب خدا و وفور بودن و هم در معده و در جگر و
 دفع فضلات آن و غیر اینها از افعالیکه هر یک با انبیا موقوف بود لهذا خدا تعالی بکثرت باطنه را چنانچه باید و شاید حکم و میخواست
 با مکر از آنها و اهل کتاب اشاره شد و چون اهل این اعمال از ملائکه موکلین با نصاب و میگرد و در اینها از ملائکه اشاره میکنم
 پس بگویم طبقات ملائکه از کثرت به جدیت که تصور تفصیل با اجاله آنها ممکن باشد و از این اوصاف بسیار طبقات بسیار است که مختصرا
 انبیا ملائکه زمین و صفت دیگر ملائکه هوا و از آنچند طبقه ملائکه آسمانها است و ملائکه حلقه عرش عظیم و طبقه ملائکه مسلیین ملائکه میهن ملائکه
 بشت و موکلین و درخ و غیر اینها از طبقاتیکه اسم ایشانرا شنیده ایم و نه از شغل ایشان خبر داریم و غیر خالق ایشان حاطا ایشان را کرده
 و هر عمل از اجمال در آسمان و در زمین خال نیست از مکی با ملائکه چند که بان موکلند مثلا چری خوردن که کلام مادر است محتاج است
 باشد در آفرینش بندگان که تعداده سان آنها نامیت و ان نمودار بعد از آنکه خدا را بدین نهادی و جوادیدی و وفوریدی هم در
 متجلی شدن بخون و گوشت و استخوان موقوف بعمل ملائکه بسیار به معرفت که غذا و خون و گوشت جسمی هستند که نه قدرت دارند و نه
 و نه اعتباری تا آنکه خودی خود بمده شوند و از حال بجا بگردند و میگویند که خودی خود آورد و غیره و ان نمیشود بلکه محتاج با اهل صنایع جدید
 است که ایشان کارکنان ظاهری هستند و اهل صنعت باطن فرستاده پس بعد از وفور و درون خدا تا آنکه خون شود لابد است از ملائکه
 چند که آنرا از حالات بجا لایه و دیگر بگردانند و بعد از آنکه خورشید باخبر بدن کرد و محتاج بهفت ملکوت زیر که با چار است از ملکوت خوراک
 گوشت رساند چون خودی خود حرکت نمیکند و بیالایه و دلی دیگر میگویند که آنرا در جوار گوشت بکار داری و کار از انجا و در گوشت و در ملکوت
 باید که صورت خوراک را از دیگر و چهارم باید تا بیاست گوشت در او پوشانند و پنجم ضرورت تا قدر زیاده را بر کما دفع کند و ششم باید تا آنرا

و خلقت ملائکه است

گوشت شده بگوشت سابق چنانچه و آنچه را استخوان شده با شخوان متصل سازد و آنچه را که ولی شده با نماند و ششم ملاحظه مقدار
 لازم را کند و بهر عضو ای که مناسب و لایق است رساند پس غذای بنی را بقدر لایق اندهد و غذا را بر بقدر مناسب و اگر گوشتی که مناسب
 راست در پی جنبه می خلقت آدمی فایده شتی بلکه باید ملکی باشد که بداند ملک چشم با آن باز که چه قدر بخورد و ران بان مطهری چه قدر
 حد و قیاس انصافه خبر میآید و استخوان با آن صلابت چه قدر و غذای بدن را موافق عدل منتحت کند و اینها کما از جانب خداوند یکتا مکتوب
 این عالیه و در کار تو شغولند و کاری در خواب استراحتی و زمانه در بطالت و خلعت سعدی بر و باد و مه و خورشید و فلک در کار تو
 تا تو از یکطرف آری و بخلت بخوری بلکه بر هر جزئی از اجرام بدن آن ملائکه بسیاری موکلند و اینها کما و سایر ملائکه زمین و هوا را
 آسمانهاست بر تپتی خاص و مد ملائکه آسمانها از حلقه عرش است و باید و توفیق بدیت جمع ایشان را حضرت مهی قی قدوس است که بشود
 ملک و ملکوت و غرت و جودت و هر که خواهد کثرت ملائکه آسمانها و زمینها و نباتات و حیوانات و بار و باد و بارانها و دریاها و کوهها و غیر
 اینها را بداند ملاحظه اخبار را که از ائمه طاهیرین علیهم السلام در پیاب رسیده نماید و چنانچه مذکور شده اند است که هر عملی از این اعمال ملکی
 جدا گانه موقوف باشد و ممکن نیست که عملین اعمال مروج یک ملک باشد بلکه اندک انسان نیست که در آن ترکیب و تکلیف باشد و از اجزا
 متشده مرکب بوده باشد بلکه وحدانی الصفاست که از او برخیزد و سر می تواند زد چنانکه خدا تعالی اشاره بان فرموده است و ما نشا
 الا له مقام معلوم یعنی هیچکس از انیت که او را تقاضای معین و امری متجسس است و از چنانچه میان دشمنان جد و عدوان نیست و نال
 ایشان در تعیین مرتبه هر یک مثل جواسس بچکانه است که هیچکس حد بدیگری نمیرد و بخل آن نمیرد از او از اجزاست که ایشان اند
 او میان نیستند که کاهی طاعت خدا کند و زمانه عصیان و نماید بلکه بر طاعت مجبول و معصیت در حق ایشان مقصور نیست و هر کدام
 از ایشانرا طاعت خاص و عبادت مخصوصی میباشد پس را که ایشان همیشه را که و ساجدشان پسته ساجدند و افعال ایشان خلایق و
 از برای ایشان در عبادت و طاعت سنی و کسالتی و چون در آنچند ملائکه از رسته که همین موکل بعضی از افعال بکثرت در خوردن و سایر
 اعمال باطنه و طایفه خود را بعد از آن بر سیدل اجمال قیاس کن بر انبیا رضایع الهیه و افعال ربوبیه که در همه عوالم پروردگار از جودت
 ملکوت و عالم ملک و شهادت از آسمانها و زمینها و آنچه در بالا و زیر و پائین آنهاست و یقین بدانکه عدد ملائکه موکلین با آنها از انیت
 پرور و از آنچه مذکور شد که هر متنی بر ممتی غیثیه بلکه هر کس نمیشاید خدا آفریده موقوف ظاهر شود که هر که کفران بیکمرا کند
 کفران بر ممتیکه موجود است کرده است مثلا اگر بفرجی نظر کند بگویند چشم کفر نیست بلکه کرده و چون چشم و ملک بت بر سر است
 خود بر تپه جمع بدن و قوام بدن موقوف بعبادت و وجود خدا منوط باب و زمین و هوا و باد و بار و باران و خورشید و ماه است
 تحقیق اینها موقوف با آنها و حرکت آسمانها محتاج بر ستکانت و عیله آنها اند بیکمرا کند بعضی دیگر بت است و این کسی
 کفران بر ممتیکه موجود است از برای تاری کرده و در اینست کما جسم جاد و نباتی و حیوان و اب و زمین و دیوار و تار و فلک و ملک و غیره و
 اینک بر اولش میکند و در انجا و او رنده است که ملائکه کثرت بر کما بکاران میکنند و رسیده است که هر جزئی را میباید دریا استخوان از برای
 عالم میکنند و چون آنرا اشاره باشد و انستی ممل کن که ایاز برای حدی ممکن است که از عده شکر پروردگار خود را بد و چنانچه این ممکن شود
 و حال آنکه در چشم هر جزئی از برای بنده معیت ایاز پرور و در شمار است از آنچند بر شکر و در مود و محبت است و چون بر میآید معیت
 پس در بر شکی و نعمت موجود و بر شکی شکر واجب و بر شکر روزی پست و چهار ساعت و بر ساعتی طرف نزدیک است از شکر
 پس در هر شکر بر شکر چون جهت لازم و چون از ملائکه و سایر نعمتها را بنظر آوری میباید که هر روزی در هر جزئی از انجا
 بدن تو چندین هزار مرتبه نعمت حاصل و ان تعداد نعمت انداخته و اگر خواهد نعمتها را از انبیا بدینگونه شکر که هر روزی من باید
 زبان شکر بگویند در بیان حضرت موسی بن عمران کف الهی چگونه شکر کنم و حال آنکه از برای تو برین در هر موی بدن من
 یکی از انچ از انچ شای و دیگر آنکه او را خوش بگردانیدی فضل بدانکه سبب تقصیر اکثر مردم در شکر گذاری حضرت باری باری معرفت
 ایشانست با اینکه همه نعمتها از خداوند سبحان است باکی معرفشان با تمام نعمتهاست و افراد آنها از جبهه جل ایشان است بحقیقت شکر و کما شای
 با اینکه حقیقت شکر کشف انچه ربه یا الفکر است با از راه غفلت و بی التفات است که بکار آید شکر خود را با بعضی جزایب عموم آنرا
 بکسر الفث و عادت بان تراست بشمارند چنانکه می چشم که اکثر از شکر گفتن هوا که با بعضی درین که محل ارادت فایده و حجت چه بود

از انچه شکر گذاری

در تیس میل مرتبه صبر است

فرمود که اگر چیزی آنچه مقدار آلتی است خواهد شد و تو ثواب خواهی داشت و اگر خرج غلای مقدار آلتی خواهد شد و از ریاضت و زور و وبال خواهد آمد بختم
آنکه مصیبتی باورسید باند هر روز یک میگرداند که از آن گذشته است و مانده میکند همچنان رفتاریست و ادعایست ششم آنکه ملاطفاً حال
کسایت که بسلامتی عظیمتر برای او گرفتار شده اند و مصیبت شدیدتر بایشان روی داده است که الیه رجوع آورد هفتم آنکه باند ابتلا و مصیبت دلیل
فضل و سعادت است و رنج و محنت و علامات قرب و غرت و دوری که درین بزم مقربتر است جام بلا پیشتر میدهند هفتم آنکه امید و توکل
ریاضت مصائب و محنت مایه ابراری و تکمیل و استقامت حاصل میشود از اجتهاد و اطمینان و سکون بهم میرسد و دل و قوی میگردانم آنکه باند
این کرد و بگوید رسیده و از اخبار و آثار ثابت شده که بعد از عمری شادی و در عقب بحر غمی ریاضت و هر چه را که در پی و هر چه را که همراه
بت در نویدی بستی میرسد بمان شبیه سفید است و هم آنکه پاد او را که آنچ از بر و در کار خالی است که دو تیرین بر خیز
نسبت با و بخواهد و صلاح او را میخواهد و عقل بنده از ادراک عواقب امور قاصر است بت هر تنگ و بدیکه در شمار است چون در بخوی صلاح
کار است یا زوهم آنکه باند که بنده مقبل است که آنچ کولای و نیت با و کار را در راضی و خوشنود باشد و از شرایط محبت است که هر چه محبت
اوست و از آن دلشاکر و در برضای دوست خود تن در دهد و اگر تخمیر او نشد که در چنین نیکند و گوید حافظ که تیغ بار و در کوی غمناک کردن
نهادیم آنکه کم است و زمانه گوید در وایه قمت با نطق تسلیم رای آنچ او نداشتی حکم آنچ تو فرماید بلی من زن زبون و چرا دم که بنده معطل
قبول کرد و بجان هر خن که سلطان کشت و از او بیم آنکه تیغ کند در احوال تقیان و باریا تمکین در کاره ریویز از پناه و آوینا و زمره سعد و
ابنمای نشان و صبر و توانا و آنها را ملاطفاً کند که بسیار ملاطفاً آنها با غت بصبر و استعدا نفس از برای آن میشود بلی و دست خدا حضرت بار
یوسف است عطا بجان خیزد و بارالم و محنت را کشید و از هر جام مصیبت و قیح محبت نوشیدند و هرگز در زخم و خورندند ازینجی از بزرگان پذیرد
که هرگز در دینالد یافته کشت بلی روزی در مسجد جامع شام بودم و چندان جاری و خرمین روی آورده بود که شرح آن نمیتوان عاقبت بر من
اسهال بمشاند و از تعفن من احدی پرمون من میگفت تا روزی خادم مسجد و سپرای برین زد و از بسیاری پیش و خفوت من شونت
مرا بردار و در سبای من بت و کشان کنان پرون مسجد آورده مرا بذاشت و رفت در آنوقت چنانکه در خود دایم که با فو آن متصور
حضرت یوسف که پیغمبر بود و چندین سال بانواع بلا بمشاند بر دیت که چنانکه پیش از بلا در محنت و رفاهیت بود هر روز و بر از خان از مطبخ او
میاورد و در در فضائی میکرد و در دود و مردمان میخورد و در دود و میرفتند و بروائی بت هر از اسب در طبله او دو سوای آنچ در در مرده داشت و در
او بقدری بود که امر فرموده بود هیچ جوان و انسان را از زراعت و منع نکند تا هر یک هر چه خواهند شتغ شوند و با و بواجب محمول و بقدری
بود که گفایت موشا و را کردی و چهار صد غلام ساربان او میکرد و در روزی جبرئیل آمد و گفت که ای یوسف ایام راحت سر آمد و زمان محنت در
رسیده آماده بلایان کشت باک بنود ما تن برضای دوست دادیم شوی چون همه اجرام از انعام او رستند و غرق دانه دوام او
گرفتگی کند فریاد و داد خاک بر فرق من و اجرام باد ایوب و چندانکه مشط بود از روزی عارض گذارده و شپت بر محراب رسالت
بار داده بود که ناکاه فریادی بر آمد و نشان او از در درآمد و فریاد کنان پرسید ایشان ترا چه افتاده است گفت سیلی از دامن کوهسار بر پشت
و مقام گذارید بر اندیشان در اینجی بود که ساربان رسید با جامه چاک زده گفت صاعقه زدید و هر شتر از راهلک کرد و متعارن احوال
باختن بر اسان آمد و گفت سحوی آمد و جلدر خزان را بوش ایوب می شنید و تیغ قعلا میکرد ناکاه معطربین ماه و قعان در رسید که
دوازده پیرت جهان براد زبک بودند که سقف خانه بر سر ایشان فرود آمد و همه را قافا کرد در آنوقت آنکه حال برایتو بگوید که بهوش آمد
و بجهه افتاد و کشت آلتی چو شتر دارم همه خردایم اما چون مال و فرزندان بر پشت انواع ملا و جاری با و روی نهاد و او تن خود را در فتر
بلا سخته و سینه سپر کرده بزبان حال میگفت شوی برین بگویم سرا و اسکینه روشی که از آنجی جان یکجی جام بلانوش میگرد و برضای دوست
خوشنود و تا گرم سیدن مبارک و افاد و دوستان از نفرت کردند و آشتیان ز صحبت او آکشد و بیلای فقر و بختی بسته بماندند و
رحیمه آنرا که از اولاد و یوسف پیغمبر بود و در بحال تنی از مصحف یوسفی بود بخانه تار و دیکرد و خدمتکاری مردمان را می نمود و از فرزند
خدا و وای یو بر سر انجام میداد چون متدبر این کشتن شیطان بصورت پری باشد آمد و مردم گفت که این خدمت یو را میکند خزان که
در یاد اهل خانه با غرض مبتلا شوند پس مردم رحیمه را بخدمتکاری خود راه انداخته ابرایشان نشاند که سر سنجک علاوه بر سینه است گردید
ایوب برین خود کشت خرا با نضار که هر روز نخلان می نمود و مردم میخوردند و در آنجا امان شاید کسی شد که آن نامه که در روز آلتی

ذکر بیان صبر نمودنت

بدو فرجه ویرانجا رساید شیطان بر دامن کف از تعفن مرض ایوب بل ایستد چنانچه تسلط خواهند شد پس مردم از دور برد و او را طایفه
 شک و تاراج و در خشتها چارچوبه او را برداشت و بر سر پای گذاردند و بجا گذاشتند و ایلا دادند و گویند و بدی دیگر رساید نه و از
 تخم زایشان را زنده بدی دیگر فرجه و همچنین از بدی میرانند ایوب ثبوت قلب میر سکود و چیم فروری و کدای تحصیل تو یمنی تو
 چندین سال بدین حال گذرانید و گویید که در این مقام برکت و مردمان میکنند که در آن و بدو فرجه دعوی پیگیری کرد و او را این بلایا ساخت
 روزی مساحت کرد که پروردگار با اینچه بلایا را خیم و بجز ضایعاتی که در آنوقت پاره بر سر او پاشید و از بخت بدین هزارا و از بانی
 یاب ایستد که ای یوب چه بلایا بر تو داده با تو چه کرده ام و چه سستی تو بگذاشته ام چندین پیغمبر این بلایا را خواستند و با ایشان عطا فرمود
 ایوب در آنوقت شتی خاکستر برداشت و در آن خود را با آن انباشت و گفت خدایا تو مرا کردم و چون بختی بر من گذشت ایوب در خراب فاده بود
 رحیمه در آبادی یافتی بعد شت بوی میرساند و زنی بدی ریف بدر ساری پرورنی رسید که بدی و سی خود و مشغول بود و طعامی برای مردمان
 ساخت و چون بوی طعام بنام حیم رسید گفت قدری از آنرا بجهان بفرست که من بدین خانه آمد و بان پرورن گفت که سالها بیاراست که گشته
 بکام ایوب پیغمبر رسیده تواند شد که قدری از طعام خود را در راه خدایس و بی با نجهه او بر من پرورن کیوان رحیمه را دید که چون من بسبب بر من
 او را گرفته گفت اگر کیوان خود را اطعم میکنی و بجهه در ضمن بدی ترا طعام میدهم گفت ای پرورن تو را داری کیوان و حضرت یوسف صدق
 بعضی فقره طعامی بریده شود گفت ای پس رحیمه کیوان خود را بریده با من پرورن داد و قدری طعام گرفته بر دایوب برد ایوب چون کیوان را دید
 از آنحال سوال کرد و دل و بدو را مد گفت رفته منی الضروایت رحم الراحمین در آنوقت تیر دعای او بهد فاجات رسید بعضی وجود دیگر
 برای قبول و ذکر کرده اند و بلایا که از آنجا کاران مت پیغمبر از زمان قسم و تحریر ظاهرین و اولاد طینان و رسید از حد و حضرت فروست کت
 تو از رخ با نیا مشون حتی اینکه فرمود و او ذی بی مثل ما و دیش هیچ پیغمبر را بشیر اذیت نرسید که مراد بود و این صبر میفرمود و در جنگ خود
 بجای او نشاند و پیش از منور شتر اسک جفا خشد و مع و ایک میفرمود و الله ایومی فانه لا یعلمون خلیا قوم مرادیت کن که ایشان دانند
 و با یکدیگر با و صاحب ابل و الله اشیا و هر که طالب سعادت باشد باید با نیا نشان کند و تن خود را بر سیر بلا ساخته تحمل و شکاید نماید فاده با
 تا کسی که در او زعفر در مصائب است که دل از مصیبت گراست نداشته این امری نیست که اخبار آدمی باشد چنانکه مضطرب است که است
 بلایا پس چگونه آدمی در جبهه صبر میفرمود و رسید چنانچه از آنان و قصو معرفت و هر که غایب بخار و با ما بر طکت مضاد قدر او باشد و تعیین
 که هر امری از جانب جعفر او برود و از و صادر شود و بندکان خود را با من مستطاف مودار سکی و وسعت و مرض و صحت و غوار فی یالم و غنا
 یا شادی و خوشحالی همه بروفتی حکمت و تحقیق اصی است نفر خود را متعجب می سازد و دل و تقضا و قدر الهی راضی میشود و شکو که در سینه او
 حاصل میکرد و یقین میکند که قضای خدا را و کار نیکه است که بجز این از آن لذت پیدا نماند که کسر مرض نهی داشته باشد که سالها با من مستطاف
 بوده و خواب و آرام او مضطرب گشته و یقین دانند که حجامت دفع از آنکه پس از نجات کردن ملتذ میگرد و با وجود اینکه آنچه بنده را از هر چه
 پرورن پرورن و جبرع کردن و بر سر و سینه زدن و جامه پاک کردن و مسکایت بسیار نمودن و اظهار زنده و ملال نمودن و غیره جور کرد و
 لباس دادن و اقبال اینها همه اموری هستند اخباری که آدمی قدرت بر ترک آنها دارد و باید از آنها اجتناب کند و خداوند آنکه بجهت سبب
 مصیبت از او فوخته بعنوان عاریت دزد او بوده و از او پس گرفته شد و اما سوختن دل و شکسته و جوارش شک از دید که از حقنا
 بشریت بنده را از حد صبر پرورن پیغمبر و دیت که چون بر ایتم بجز حضرت پیغمبر و ذات که در اشک از چشم آنحضرت جارشده شعی عرض کرد ایاشا
 نفرمود و ما را از اشغال این حضرت فرمود این ترجم و قربانیت و خدا ترن میکند و فرمانان بندکان خود را و فرمود چشم اشک میریزد و دل پیروز و
 غنی میفرمود که پروردگار را بغضب آورد بلکه آنها نیز آدمی از مقام رضای پرورن پیغمبر و چنانچه مرض بغضب و حجامت راضی و خوشنود است و لکن
 از درد و الم متاثر میشود اما کمال جبر نیست که در مصیبت خود را پوشیده دارد و اظهار از آنکه حضرت امام جعفر الصادق سلام الله علیه فرمود
 هر که بشی را مرض بخندد و قبول کند از او شکند کند مانند کت که شصت سال عبادت کند شعی عرض کرد که قبول کن که امرت فرمود و بر
 صبر میکند و فرمودید با آنکه بر آن گذشت و چون داخل صبح میشود صد میکند خدا را بر آنجا از برای او بود و در بعضی از اخبار رسیده که مسکایت
 است که بگوید بر من بوضع گذشت که با صدی نکشت یا بگذاشتند آنچه کسی بمان بگذاشته است و اما گفتن اینکه دیش بدو بود با
 امر و بنده را در داخل شکایت نیست و از آنکه کفیم روشن شد که گراست صاحب منافات ندارد با صبر بلکه از برای صبر تر است آنچه مذکور شد

در بیان طهارت و مراتب آنست

هست آن همت که از آنچه بر او وارد شود لذت یابد و در هر حالی شاد و مسرور باشد بعد از آنکه مرتبه پیش بخدا فایض گردید و
 انوار محبت او بر سر او دل و او بر تو نهند و از دایم محبت شراب صفت نوشید و از آنچه از محبت او با و میرسد راضی و شاکر و مطلوب او
 رضای دوست و در هر چه از جانب او میرسد بان خوش شود و فرخناکت و از القات لذت یابد که قصد جفا و داری نیک
 من اینک جان در راه و فاداری جان در قدمت ریزم و گوید اگر روزی دبی در جان ستانی تو دانی هر چه خواهی کن تو
 دانی آری هر که گیرد دستدار و دستار و افعال او را نیز دستدار و دحمت خود را در راه او بهتر از عزت و رحمت
 در راه و دگرمان و شکستی در کوی او را خوشتر از دوستی در کوی دیگران دارد اگر کسی که بخت رضای دوست اگر بنا کند بسب
 طاعت امر او دست و پسته بر آن حال میگوید صومعی ما با و خوبنار یا میستم جانب جان باختن بختنا قسم ای جفا کنی دولت
 خوشتر استحلام تو ز جان مجبور تر نالم آری نالها خوش آیدش از دو عالم نالد و غم بایدش نالم و ترسم که او با و رکنند
 و ترسم که جو را بکمر کند صفت سیم در حق است و آن عبارت از بردن رشن از طاعت پروردگار و عبادت او و خدا
 طاعت کردنت و بجا آوردن انواع عبادت است که در شریعت مقدسه وارد شده است و عمده عبادات شرعیة چند است
 طهارت و نماز و ذکر و دعا و تلاوت قرآن و روزه و حج و زیارت پیغمبر و ائمه و جواد و ادا ای حق معروف باشد که کور شد و جادای که در خدمت
 و صدقات متجه و غیر اینها بوده باشد و فی الجمله از ادب مهم آخر که ادا ای حق معروف باشد که کور شد و جادای که در خدمت
 پیغمبر یا امام باشد در این زمینه یافت نمیشود پس در اینجا اشاره میکنیم بعضی از اسرار و وقایع و ادب باقی و آنها را در چند مقصد
 بیان مینمایم مقصد اول در طهارت و نظافت و آن اهم امورات از برای عبادت چه طهارت ظاهر و سیله حصول طهارت
 باطن است و از آنچه در آن آیات و اخبار وارد شده خدای تعالی میفرماید و الله یحب التواضیع و یحب المظهرین خداوند ستا
 طهارت کننده کارها و حضرت پیغمبر فرمود بنایند شده است دین پاکیزگی و فرمود که پاکیزگی نصف ایمان است و پیغمبر فرمود بنایند
 بنده هر کس و حضرت امیر المومنین فرمود پاکیزه کردن جامه و خن را زایل میکند و از برای طهارت چهار مرتبه است اول پاک
 ساختن بدن از حدث و نجس و فضلات و قیوم پاک نمودن اعضا و جوارح از معاصی و گناهان سیم پاک نمودن نفس از خلاف
 و سیمه و ملکات زایل چهارم پاک ساختن فناء دل از آنچه غیر از خداست این طهارت منجیه و صدیقین است و طهارت
 در هر مرتبه نصف علم است که در آخر مرتبه است چه غایت مقصود ای عمل قلب است که انوار جلال و عظمت پروردگار بر آن تابد
 و معرفت کامل و حب و انس بخدا از برای او حاصل شود و اینها ممکن نمیشود تا غیر از خدا از آنجا که بگوید که خدا را غیر در یکدل
 جمع نمیشود پس پاک ساختن دل از غیر خدا نیمه عمل و نیمه دیگر تا بدین نور حق است و آن نهایت مطلوب از عبادت
 نفس آبا کردن است با خلاق سنده و عقاید حق و نفس با اینها ملتفت نمیشود تا از اخلاق ذمیمه و اعتقادات فاسده پاک
 شود و پس تطهیر نفس عمل است و نصف دیگر از حسن آن با خلاق شریفه و عقاید صحیحه است و اما عمل جوارح و اعضا پس مقصود
 تقی از آنها تطهیر اعضا است بطاعات و عبادات و آن نیز نمیشود مگر پاک کردن آنها از معاصی و گناهان پس این طهارت عمل
 اعضا و جوارح است همچنین است طهارت از حدث و نجس و از اینست که پیغمبر فرمود پاکیزگی نصف ایمان است و مراد است که پاک
 ساختن ظاهر از جنات و نجاسات و اعضا و جوارح از معاصی و سیئات و دل از اخلاق ذمیمه و غیر خدا نصف ایمان است چنان
 فان بخشی که مراد آنحضرت است که مجرد پاک ساختن ظاهر بر بخش آب نصف ایمان است اگر چه جوارح و اعضا بمعاصی ملوث و دل
 نجاسات اخلاق ذمیمه متنجس باشد بلکه مراد حضرت چهار مرتبه طهارت است که بعضی بعضی موقوف است چه دل آدمی از غیر خدا پاک نمیشود
 نفس او از اخلاق ذمیمه پاک نکرد و نفس از آنها پاک نمیشود تا اعضا و جوارح از لوث گناهان پاک نکرد و اعضا از گناهان
 ظاهر نمیشود تا ظاهر بدن از ازاله حدث و نجس نکرد و کسی که دیده بصیرت ما پنا است از طهارت و پاکیزگی همین مرتبه اول را
 خند و معنی میکند در طیف پاکیزگی ظاهر و شستن جامه و خود و تحسین آنها ای جاری و دوسوسه امر نجاسات و چنان نهاد و پاکیز
 میمنت که خواسته اند پس بلکه بسیاری از اهل تائید از طریق پیشینیان غافل و نشیوه بزرگان بن جابند که ایشان بای بر
 کو چاره میفرشد و بر روی زمین می نشیند و میخوابد و دستهای خود را بجا دمی خود پاک میکردند و با این نجاست
 می بخورند و آنرا آفتاب بخورند و اینها را می بیند و او را بیخالت پسندد و او را ملامت مسخر
 نمید بلکه قیامت بر او میانیاند و چون آن خود را بپاریند و مشاغل پاکیزگی و طهارت نام میمند و حال اینکه همه اعضا و جوارح ایشان

وَقَفَّ

و مرتباً
در بیان
طهارت

الزنجية

در آداب باطنیه طهارت از خبث

[illegible]

قدیم

کتابخانه ملی ایران

طهارت از حد و ادا حکمتیه

در تیر انداز حقیقت روح و مار است

صلواتم ساجده و ای انبرای نمازگسترندگان که در حال نماز خود غافل و مغیر ماید و لا تقربوا الصلوة و انتم ساری حتی تعلموا ما تقولون یعنی در حالت پیوستگی و پیوستگی نمازگسترندگان که در حال نماز خود غافل و مغیر ماید و لا تقربوا الصلوة و انتم ساری حتی تعلموا ما تقولون صلی الله علیه و آله مرویت که هر که دو رکعت نماز کند که در آن دو رکعت چیزی را زود یا بخاطر خود کند یا ندیده گمان و آخر زید شود و غیر مرویت که نماز غرضی و زاری و شجاعتی و حتی خود است خود را در پیش پروردگار دراز میکنی و میکنی اللهم هر که نماز اینها را کرده است فرمود که خدا نظر نمی کند بنمازی که آدمی دل خود را با بدن خود بنماز حاضر کرده باشد و در آنجا ردا و دارد و است که او در آن گریه و پروردگار را که است در خانه خود جامه بپوشد و نماز را قبول میکنی و نماز خود ساکن میکنم و نماز را قبول میکنم که فروشی از برای غفلت من روز خود را شام کند بپوشد و نفس خود را از او بپوشد آن باز دارد و بجهت من سیر کند هر گسره را و جای بدی را و در نماز کند نماز سیده را پس پس نشی نواد و آسمان میدرخشد مانند خورشید تابان چون مرا بخواند در جواب و لیکت کویم و چون ازین سوال کند عطا میکنم مثل و در میان مردم مانند فروسل است در پشت که هرگز نمازی او خشک نمیکرد و دیوهای او میپوسد و در جای سوزی شده است که اموی چون مریدان کنی اگر کنی اعضای او مضطرب لرزان باشد در وقت نماز بدن خاشع و با قار و طینان باشد و چون مریدان کنی زبان خود را مضطرب خود بدانی اول بل یا کن و بعد زبان و چون در حضور من هستی بایست تند بنده دلیل و مناجات کن یا من اول بر تنگ زبان بر تنگ و بعضی از حدیث تدبیریه وارد است که خدا تعالی فرمود من نماز نماز کننده را قبول میکنم بلکه قبول میکنم نماز کسی که فروشی کند از برای غفلت من سیر کشی بر من بخند و فقیر و گرسنه را بجهت خاطر من اطعام کند از حضرت امیرالمومنین مرویت که خوشحال کسی که خالص از دل عبادت خود را از برای خدا قبول نکرد و در آنوقت با نیت و چشم آدمی نیت و فراموشی بخند یا خدا را با نیت و شکست و شکست کرد و بواسطه آنچه خدا بدید که عطا فرموده از حضرت امام جعفر صادق مرویت که امید و خوف در دل هیچ بنده جمع نمیشود مگر اینکه از برای او است و اجب بشود پس هرگاه نماز کنی خود را بسوی خدا و نذر و قبول کن بدست کعبه بنده میت که در وقت نماز و دعا روی خود را بسوی خدا کند مگر اینکه خدا او را بسای بندگان مومن خود را در او بیند و حضرت امام محمد باقر فرمود که نماز نمازی بنده که بایستغفار بالا میبرد و و کاهی پشت آن و کاهی راس آن کاهی است آن و با نیت و مگر آنچه که دل او را بآورد و در نماز نافله شریفه تفصیلاً بجهت عدم حضور قلب نماز بهر سبب تمام کند و فرمود که حضرت ابواسمعیل الخیر چون نماز استیلا صدای دل او را از ویل راه می شنیدند و همچنین از کافران شنیدند مبارک است چنانکه رسول برون صدای می شنیدند مثل صدای چوبهای محل در وقت حرکت بعضی از زوایات آنحضرت نقل میکند که حضرت رسول در نماز داشته بود با ما سخن میفرمود و ما با او سخن نمیگفتیم که وقت نماز داخل میشد از برای آنحضرت حالتی در میآید که گویا نمی شناخت ما و از این می شناختیم و میداد و اما چون شروع بوضو کردن می نمود رنگ مبارک او از خوف الهی متغیر میگردید و چون وقت نماز داخل میشد لرزان و رنگ مبارک میشد از حضرت عرض کردند که ترا چه روی میداد فرمود پس کالم ماشی رسید که خداوند از برای آسمانها و زمینها و کوهها عرض کرد و همه از تحلی آن با کردند مرویت که در یکی از جنگهای پیکانی سپاهی مبارک آنحضرت نشست و از شدت آلم آن پرورگشیدن آن مکن نمود و بتول خدا را فرمود که آنرا در حال نماز پرورگشید چه در آن حالت احساس هیچ الی را نمیکند پس در نماز آنرا کشیدند و احساس آلم آنرا نکرد حضرت امام حسن چون از وضوی خود فارغ شدند رنگ مبارکش متغیر گشتی شخصی از سبیل آن رسید فرمود نه سزاوار است از برای کسی که اراده حضور رنگ فی الجمله نماید که رنگ او متغیر نگردد و حضرت سید الساجدین عرض کردند که شما چرا هر وقت وضو بسیار در رنگ مبارک شازر و میشود و فرمود وایمانی دانید که در خدمت کسی استیم او جزه نمایی که یک نماز میگرد پس وای مبارک از تقصیر مبارک و بهما پوشش فاد و آنرا در دست نگیرد و نماز فارغ شد من از حضرت عرض کردم فرمود وایامیدانی که در خدمت کسی بودم بدستیک نماز بنده بدرجۀ غیر رسید مگر بقدریکه دل او متوجه باشد و مرویت که چون آنحضرت نماز میآید و رنگ مبارکش متغیر میشد و چون سجده میرفت سر بر زمین تا بقرع می نشست و چون نماز میسپارد مانند ساق در جوشی بود که صلا حرکت نمیکرد مگر بقدریکه با آنرا حرکت میساخت حضرت امام جعفر صادق فرمود در عین نماز حالتی در میآید که بهوش میآید و سبیل آن سوال کردند فرمود این را در دل خود مگر در دم نماز گویند آنرا شنیدم پس چشم من بات شاده آنرا ندید و دو یکی از یحییان در مسجد در عین نماز بود که یکی از استخوانهای میجور شد مردم بر آن جسد نمودن آن شخص فارغ شد از سبیل اجتماع مردم بر سید کشیدند و تن خود را فدا و گفت لعنم و دگر می کشید

در سبب آداب طایفه نماز

بنابر جماعت حاضر شد و شناخت که در راست چپ او کیست و زینهار اما مثال اینها را مستبعد شماری زیرا که محتاج اینها ملا
میشود از یک مشغول امر دنیا باشد یا حضور یکی از سلاطین دنیا باشد و وجود ضعف و عجز و پسا شده است که کسی بحضور پادشاهی آذری
رشد و پیرون آمده و دنیا فیه که رکعت حاضر بوده یا چاکسان در دروازه بوده یکی از بزرگان را بر آسئال کرد و فدا از کیفیت نماز او گفت و

او ملک الموت را عقبت سرو
 بخصم خشموع کرم و خود کرم
 شد که نماز بدو نضیب
 نور شد و میان سنجقها
 راز و واسط شد و اگر ستر
 است با وجود این امید شک
 آبله قدم در راه بندگی نهاد
 غش که این نماز فاسد است
 نصیر است و مقصود از این
 حصول این بدو آن است
 بیهاتم بان داشته باشد
 است را بر نماز و آن حاصل
 شود و علم بخوار و دستا
 نه است که دل خود را خط
 تسلط بر ضرر تو خود دل تو
 ملکوت در قدرت است
 و تقویت یقین ایمان خود
 آن و ذهن خود در متوجه
 دل میشود و خاطر پریشان
 یاست و دیگر معرفت فلت
 راند و معرفت سکنت شو
 از شناسن قدرت خدا
 و دیگر آنچه بر سپاه اولیا
 طلال و جمال او زیاد میشود
 جهان دست و شناختن

و عده او در عطا نام او جزو ثوابیکه از برای او
عجز خویش از ادای حق تعظیم الهی و معرفت عیوب نفس خود و آشنایی آن و بخاطر آوردن خفاش باطن و میل بکثرت فانیه دنیا و علم
باینکه خدا بر همه بواطن امور و حظرات قلب عالم هست و چون در آدمی این معارف حاصل شد با تصور و حالتی در او ایفای شود که آنرا
چرا گویند و چون بسیار باطنیه را دانستی بدانکه این آداب که عبارتست از حضور قلب و تمییدن معنی آنچه میگوید و تعظیم و هیبت
و امید و خیا حاصل نشود و کمال تحصیل بسیار اینها و طریقه تحصیل بسیار اینها بد و چیز مشهود اول معرفت خدا و شناختن جلال و
اود انتهایی چیزها با و دانستن اینکه علم او همه ذرات کائنات و اسرار بنده کان محیط است و یقین که شستن با نیرتاب و دویم فراموشی
دنیایی بودن از حسیه مشاغل دنیویه و وسوسه باطله شیطانیه و هیچ چیز در اینجا را نگار غافل نمیکند که افکار فاسده و پرتیانی طار

۱۰۰

در آداب ظاهر و باطنیه روزہ

خطبات و هر قصه از قصص نبیاء سابقین را مشاهده نماید خرم کند که مقصود از آن عبرت گرفتن است و مختصر قصه نوحی
و حکایت زبیر که جمع قرآن هدایت و ارشاد است و جمیع شفا و موعظه و نور و رهبنامی عالمیان است پس هر کس آنرا بخواند باید
که خواندن او بخوبی باشد که بنده فرمان آقایی خود را که با نوشته که آنرا بعد و مقتضای آن عمل کند بخواند خرم کند که دل و متاثر
شود با تارایات مختلفه پس هنگام تلاوت قرآن حالات متفاوتی از برای او حاصل شود بحسب اهلیه از خوف و عزت شادی
و محبت و بیم و امید و لذتی و کسادی باین نحو که چون بآیه رسد که مثل بر تهدید و وعید است دل او مضطرب گردد و از خوف
مرتعش شود و صیحه زند که گویا از شدت بیم غالب می میزند و چون بآیه رسد که دلالت بر رحمت و عفو و مغفرت کند شاد
و فرخنده گردد و شکفتگی و نشاط دارد و بهر سه و چون بوصف بهشت رسد اثر شوق بآن در دل و ظاهر شود و چون شرح دوزخ
رسد علامات خوف در او پیدا گردد و چون بکبر صفات جلال و نفوذ جمال و اسماء خداوند تعالی رسد کسخت و فروشی کند و با
عظمت و کبر باری واقف و امثال اینها و مقصود کلی از تلاوت قرآن حصول اینها است در دل و عمل بآن و الا محروم جلا نیست بآن
سهل است و هم اگر در تلاوت قرآن حال او در ترقی باشد چه در جات تلاوت کند گدازان غافلین نیستند و از مرتبه عظمت
بیرون آمده اند که هر گاه اول و آخرت است بر تبت است که خود را چنان تصور کند که حضور پروردگار استیاده و قرآن مجید
و خدا تعالی با نظر میکند و کلام او می شنود و در این وقت حال او تعلق و شوق و ابتهال است و دایم آن چنان که در قلب خود شاهد
نماید که گویا خداوند عظیم و عظیم لطیف و کرم خود با و خطاب میکند و سخن میگوید و امر و نهی میکند و مقام او در این وقت مقام بهشت و جیا
و کوشش دادن و شنیدن است و هم آنکه مطلقا طفت خود و تلاوت خود نباشد بلکه همه محبت او مقصور بر صاحب کلام باشد و فکر او
محصور در او باشد بخوبی که با مستغرق باشد در حال است و او را پروای غیر او نیست و انیدر همه تقریرین و صدیقین است و در وجه
سابق درجه بهجهای بین است و آنچه غیر نبی باشد در وجه غافلین است و حضرت سید الشهداء عا روحی فداه اشارت بر مرتبه غیر خود
است الذی بجلی ابداه فی کتابی فی کل شیء گفته فی خطاب بل فی کل نور و فی یعنی تکی که او را برای زندگان خود در کتاب
خود میگذارد هر خبری و نمود خود را بایشان در خطاب خود بلکه در هر نور و سایه میرویت که امام جعفر صادق ع را در نماز حال نمازی
داد که بهوش بر زمین افتاد چون بهوش آمد از سبب آن پرسیدند فرمود آیه را مکرر کرد مردم بر دل خود تا که آنرا از صاحب کلام
و چشم را طاق معاینه قدرت او نمایند و اگر کسی باین درجه رسید بحسب او چقدر ولادت و حلاوت و اولاد او بی پایان بگردد
و یکی از بزرگان گفته است که من قرآن مجید و مطلقا شری آنرا نمی فهمیدم تا اینکه بخوبی شد که گویا قرآن از من غیر می شنوم
که بر صحابه بکار میخواند و بعد از آن از اهتمام ترقی کردم پس بخواندم آنرا از جبرئیل می شنیدم که یقین حضرت میفرمود پس خدا
جود و لطیف بن فرمود که بمقام بالاتر ترقی نمودم که گویا آنرا از صاحب کلام می شنوم و در آن وقت نعیم و لذتی یافتیم که از آن صبر
نمی توانم کرد و بعضی از صحابه گفته است که هرگاه دلبا پاک کرد و هرگز از فرات سیر نمیکرد و یازدهم آنکه از قول قوه خود بری
شود و چشم رضا و غمی خود را در این چند پس هرگاه بآیه رسد که مثل بر دعا و مدح بزرگان باشد خود را از حمد ایشان شنید
و از اهل آن عده شمارد بلکه اهل صدق و یقین را از اهل آن عده شمارد و شوق نماید که خدا او را بایشان ملحق سازد و چون بآیه
رسد که تسلیم بر مذمت کند بکاران و معترضین باشد خود را بنظر آورد و چنان تصور نموده که خود مخاطب بآیه است
و باین اشاره فرموده است امیر المؤمنین علیه السلام که میفرماید در وصف متیقین که چون بآیه رسد که مثل است بر تهدید
و تحذیف که شهای دل خود را بر آن میدارند و چنان پندارند که صدای فریاد غریبن جهم به گوشهای ایشان میرسد
مقصود هشتم در نماز روز و بد آنکه ثواب روز بسیار و اجر آن پشمار است و آیات و اخبار وارده
در فضیلت آن خارج از حد قصدا و پیرون از حیر اظهار و تذکار است و همه آنها در کتب احادیث مذکور در این
و اقوال مشهور است و حسیع بزرگ آنها در اهتمام نیست بلکه در اینجا اشاره بعضی آداب باطنیه و ظاهریه روز میشود
و بد آنکه سزاوار روز و در آنست که چشم خود را بپوشاند از هر چه نظر کردن بآن حرام است یا مکروه است یا دل خود را
از یاد خدا مشغول میازد و محافظت نماید زبان خود را از جمیع افات و معاصی متعلقه بزان که بسیار از آنها در این
کتاب مذکور شد و کوشش خود را نگاهدارد از هر چه شنیدن آن حرام یا مکروه است و شکم خود را باز دارد از غذای
حرام و شبهه ناک و همچنین سایر اعضا و جوارح خود را از محرمات یا مکروهات متعلقه بآنها محافظت نماید و همچنین

و باطنی و روحانی و ایمانی و اخلاقی و فقهی و فلسفی و علمی و ادبی و تاریخی و جغرافیایی و...

سنزادار

در بیان درجات روز است

منزاد است که در هنگام افطار از حلال بقدر چیزی بخورد که بر معده او بنا شد سترام روزه و دشمن است که قوه
شویه مقهور و ضعیف شود و تسلط شیطان کمتر گردد و ناقص قوی از وجهه مبتدئ ترقی نموده تشنه بماند که گردد و او را با تخرید
و روحانیت حاصل شود و هرگاه کسی آنچه را چاشت نخورده و معطل آنرا در شام بخورد چگونه این مطلب است میدهند خصوص
هرگاه همچنانکه عادت کثرت این عصر است که الوان اطعمه که ماه مبارک رمضان صرف میکنند در ماههای دیگر صرف نمی نمایند
و شکی نیست که چون معده از غذای چاشت خالی باشد تا وقت شام رغبت آن بیشتر و اشتهای آن افزونتر میگردد
پس چون در آنوقت بر عبت تمام الوان طعام را بقدر شام و چاشت بلکه زیاده تر بخورد لذت آن بیشتر و قوت آن
آن افزونتر میگردد و قوه شهویه او بیجان میاید و آنچه مقصود از روزه بود نتیجه بر عکس می بخشد پس روزه
باید الاقل همان غذای که در شبهای غیر روزه بخورد و بخورد و غم سازد تا سودی از روزه
پسندد و از جمله آداب روزه دار است که در هنگام افطار دل او مضطرب باشد و در میان خوف و رجاء متعلی باشد
چونید اندک روزه او مقبول شده یانه و اینجالی است که باید در آخر هر عبادتی باشد مرویت که حضرت امام حسن مجتبی در
روز عید فطری بچای کشی که مشغول خنده بودند حضرت فرمود ماه رمضان از خدای تم میدانندگان خود قرار داده
که در آن بوقت بر طاعت و عبادت او کبریا پس حاجتی کوی بقت در بر بودند و بساطت فایز گردیدند و طایفه پیش فایز
و پاک شدند پس عجب کل عجب از برای کسی که مشغول خنده و بازی باشد در روزی که سبقت گیرندگان در آن فایز
شدند و بطالان و هیزه کاران زبان کردند آگاه با شیعه بخدا قسم که اگر پرده برداشته شود نیکی کاران مشغول
بعت خود شوند و پاکر کار فرار بدیاری خود کردند و احدی بطول و لعب نبرد و از دوشمنی ننماید که از برای روزه سه روزه
اول روزه عوام و آن عبارتست از اینکه در روز ششم و هفتم خود را از تقضای شوات آنها محافظت نمایی و این نوع
روزه فایده نمی خشد و عجز در خلاص از عذاب دوم روزه هم در آن عبارتست از آنچه مذکور شد زیرا دقتی محافظت چشم و گوش
و زبان دست و پایی سایر جوارح و اعضا معاصی که مانع بر این روزه مرتب میگردد آنچه از برای روزه دارد و عده و این
شده است از ثوابهای بسیار است و روزه خود را در صبح قیامت است یا بدو غیر خدا کردن و حاصل این روزه
رذیله و نکاستن از عذاب و پاکیزه و افطار از روزه یا در صبح قیامت است یا بدو غیر خدا کردن و حاصل این روزه
گردانیدن از غیر خداست چنانکه فرموده و قل تسلم فیهم بگو خدا و هر چه غیر او است و اگر از دین روزه بسیار و صدیقین و
مترتب است و ثمره این روزه فوز باشد به جمال لقای الهی است و رسیدن بخیریه هیچ غمی نذیده و هیچ کوشی نشیند و بخطر
احدی خلوت نکرده و بداند که مقتضای اجبار متواتره و بعضی جمعی از علمای علییه طایفه شیعه است که هرگاه کسی فایض از این روزه
ماه رمضان روزه دارد و در آن ماه باطن را از اخلاق و ذمی پاک سازد و اعضای ظاهریه خود را از معاصی نگاه دارد و از
حرام در خوراک و پوشاک و مسکن جناب نماید و بجز حلال غذایی نخورد و در خوردن حلال هم افراط ننهد بلکه بخوبی باشد
که در هر وقت روزه و شبایم کریم را پادویی بجهت مواظبت نماید بر نماز نامی نافله و بعضی از ادعیه و آدابیکه در پناه
مبارک است شده متقی مغفرت الهی و خلاص از عذاب اخروی میگردد پس اگر این شخص از طایفه عوام باشد صفاتی
از برای او حاصل میشود که باعث استیجاب دعائی او گردد و اگر از علماء و اهل معرفت باشد لشکر شیطان از حوالی قلب او کوچ
میکند و از برای او بعضی از اسرار ملکوتیه روشن میگردد و متخف میگردد و خصوصیت قدر زیرا که آن شایسته که در آن اسرار متخف شود
و از مبدء فیاض انوار بر دلهای پاک فاضل شود و مناسط عمده در رسیدن این موجب غفلی کم خوردنست بخیر که کم کریم را
در آنوقت حساس کند مقصد ششم در بعضی از آداب حج بدانکه حج عظم ارکان دین عمده چیزهاست که آدمیر بحضرت
رب العالمین نزدیک میسازد و آن هم تکلیفات الهیه و تعصب عبادات بر نیات تارک آن از حیل بود و تضار جمعی
و از بیت برین محبوب و اجار و فضیلت آن و ذم تارک آن مشهور و در کتب اجار سطوار است و شرائط و آداب
ظاهره آن و طایفه فقه و در آن علم شریف مذکور و ما در اینجا چند فضل اشاره بعضی از اسرار خفیه و آداب باطنیه آن
مینمایم فضل بدانی که غرض اصلی از تعلق انسان شناختن خدا و وصول بر تبه محبت و انس باوست و آن هو قوف است
بر صفاتی و بجز در آن پس هر چه نفس انسانی صافی تر و بخرد آن بیشتر شد پس محبت و سجدا بالاتر میشود و حصول صفاتی و بجز در آن

مفتی محمد رفیع الدین صاحب

موقوفہ

در بیان سرار و آداب باطنی حج

[illegible]

و بیان امور
توضیح
شود

ورسپان آداب حج گذاردنت

خانه و صاحبخانه کرد و پادشاه را آورد که خود را اینوقت ترک اهل و عیال و مفارقت از مال و جاه و دوری دوستان و صاحبان
از او طاعت را اجتناب نکرده بجهت قصد امری رفیع نشان عظیم القدر یعنی زیارت خانه که خدا او را مع مردم قرار داده پس مانند
که این سفر نه مثل سفرهای دنیائیت و مثلاً کرد که در چه امری اراده کرده است و در کجایانی آورده و قصد زیارت کرا
دارد و بداند که او متوجه است زیارت آستان حضرت مالک الملک و از جسد که مانند دی پرو و در کار او را اصلاحی
و عود داده و او بجان و دل قبول نموده پس قطع حلاق و ترک خلاق کرده و بجان رفیع القدر عظیم نشان را آورده
تا دل خود را فی الحقیقه ملاقات خانه تسلی دهد و از آن وسیله وصول بغایت آسان که لغای جمال جمیل بزرگوار باشد سازد
چهارم آنکه دل خود را فارغ سازد از هر چیزی که در راه یا مقصد دل او را مشغول میسازد و خاطر او را پریشان میکند از
معامله و تجارت و نخواهیم تا دل او مطمئن بوده متوجه یا خدا باشد پنجم آنکه سعی کند که گوشه سفر و خرجی راه او از مقرر حال
باشد و در آن وقت و هدایا نه بختی که با سرف مغشوش و در راه از سرف است که انواع اطعمه لذیذ را صرف نماید چنانکه
طریقه خوش گذرانان اهل روزگار است و تا مایل کردن مال بسیار با اهل استحقاق پس آن سرف نیست چنانکه رسیده است
در هیچ خبری در سرف نیست هیچ امری در خبر نیست ششم آنکه در مغیر بر نقصان مالی یا اذیت بدنی که با و رسد بآن خود
دشدار کرد و در آن از علامات قبول حج دوست ششم آنکه با رفقا و اهل سفر خویش خوش خلقی نماید و گوشه و سر نیزند
کلام باشد و با ایشان تواضع کند و از کج خلقی و درشت گوئی غایت قنیاب نماید و خوش بخود و سخن بخواند و سر نیزند
که رضای خدا و آن نیست گوید و با کسی جدال و خصومت سخن حضرت رسول فرمود که حج مبرور پنج خرائی ندارد و اگر شتر
شخصی عرض کرد یا رسول الله حج مبرور کدام است فرمود آنکه آن خوشگامی و طعام دادن باشد و باید بسیار اعتراض بر
رفیق و جمال و غیر اینها از همسفران بخندد بلکه با همه هم داری کند و با هر دو آن راه خدا فروتنی و خضض جلب نماید و حسن خلق را
پیش خود کند و حسن خلق همین نیست که اذیت او بجای نرسد بلکه اگر اذیتی از دیگری با و رسد متحمل شود ششم آنکه ثلید و
غبار آلود باشد و خود را در راه زینت نکند و میل با سبایک باعث فخر و خود غامیت نیامد و اگر تواند پیاده راه رود
خصوصاً در مشاعر منظمه یعنی آنکه بمبئی و مشعر و عرفات بشرطیکه مقصود او از پیاده رشتن صرفاً اخراجات نباشد بلکه عرض او
رحمت و مشقت در راه خدا باشد و اگر مقصود صرفه باشد سواری بهتر است اگر وقت باشد و همچنین از برای کسی که پیاده
رودی باعث ضعف و از عبادت و دعا شود سواری بهتر است **فصل** بداند آدمی چون بقصد حج از وطن خود بیرون برود
و داخل پابان گردد و کرب و محنت را ملاحظه کند و در بخت خدا آورد و بداند که در پیرون رشتن خود را از دنیا و
کفریاری بگریزای عالم بریزد و مشترک ملاقات حضرت داور و از شتهای راه یا دشمنانی بگریزد و از توشیح قطع بطریق و
در زندگان محراب و دیوار و دیوار عالم بریزد و در پیون رشتن خود را از دنیا و کفریاری بگریزای عالم بریزد و مشترک ملاقات حضرت داور و از شتهای راه یا دشمنانی بگریزد و از توشیح قطع بطریق و
زبان را که او را بکف خواهد چسبید و با آنجا میجنور بر سر و در کار خواهند بر دجه جانه احرام شبیه بکف است و چون احرام است
و زبان لبیک اللهم لبیک گوید بداند که معنی اینکلام اجابت ندای پروردگار است و اگر چه امیدوار قبول لبیک است
باشد اما از در آن نیز فو قاق باشد و تبرسد که مباد جواب او برسد که لا لبیک و لا سدیک پس منتر و میان رجا باشد
و از خود و عمل خود نوسید و بفضل و کرم الهی امیدوار باشد و بداند که ابتدا لبیک گفتن وقت عمل حجت و محل خطرات
مرویت که حضرت امام زین العابدین علیه السلام چون احرام بپوشید و بر مرکب سوار شد رنگ مبارک او زرد شد و از ره عتقا
دی افشاد ثواب است که لبیک گوید عرض کرد که چرا لبیک نگویند فرمود که میرسم که پروردگار آن من که بد لبیک و لا سدیک
پس چون زبان بنسب که گوید و لبیک گفت پیوسته شته از مرکب بر زمین افشاد و از راه خوشی و در دند و سوار گردید و خط خطه
چنین میدانم از این خارج کردید و چون صدای مردمان بنسب بلند شود و مثلاً شود که این اجابت ندای پروردگار است که فرموده
که و از آن فی الناس یا حج یا تو که رجا لا خلاصه معنی آنکه ندانم مردمان را که حج حاضر شوند و ازین ندای نفع صورت و برآیند مردم
از قبول افتد که گفتار کردن ابعصاف قیامت ایشان را میخواند و چون داخل گشتند بفکر افتد که حال و اوضاع حرمی گردید که
هر که داخل آن شود در امن و امان است و میدار شود که باین وسطه از عتاب الهی ایمن گردود و دل او مضطرب باشد که آیا
او را قبول خواهند کرد و صلاحیت قرب حرم الهی را خواهد داشت یا نه بلکه بدخل حرم سختی خفتن را ندانند و خدا بد شد و از

این مضمون

این مضمون خواهد بود بشرط طواف که در هر یک از این چهار روز که در روز نهار است و در روز غایتی و باید امیدوار بود
 حالات غالب باشد چنانچه در هر یک از این چهار روز که در روز نهار است و در روز غایتی و باید امیدوار بود
 منظور دارد و در هر یک از این چهار روز که در روز نهار است و در روز غایتی و باید امیدوار بود
 می بیند و امیدوار شود که چنانچه بخواهد طواف کند و در هر یک از این چهار روز که در روز نهار است و در روز غایتی و باید امیدوار بود
 موافقت کبری رسید و چون طواف نماید دل خود را از تقییم و محبت و خوف و رجاء متوسل سازد و بداند که در حال
 طواف شهادت بلا که تقریب است که پوسته در حول عرش عظم طواف نمایند و بداند که مقصود کلی طواف دل است و پروا
 خانه پس بداند و ختم طواف را و کند و روح طواف و حقیقت آن طواف است در حضرت ربوبیت خانه مثال ظاهر است
 در عالم جهانی و خانه در عالم ملک و شهادت نمون است از حضرت ربوبیت در عالم غیب و ملکوت و آنچه رسیده که بهشت است
 در آسمان در مقابل کعبه است و طواف طائفه آن چون طواف نبی آدم است بر کعبه و در وقت که اشاره باین شایسته است
 و چون رتبه اکثر نوع انسان از طواف خانه اصلی قاصر است امر شده بایشان که تشبیه انسان شوند در طواف خانه که فانی
 تشبیه بقوم فوهم هر که خود را تشبیه بقوم کند از ایشان محسوب است بر ایشان نیستی میگوید بر ایشان و چون بنزد حجر الاسود
 آید که اگر آبوسد متذکر این شود که آن بجای دست خدایت در زمین و عمو و بنده کان در است از حضرت پیغمبر صلی
 که حجر الاسود دست خدایت در میان خلق که بآن بنده کان مصافحه میکنند با و چون مصافحه بنده با آقا یا خلیل کسی از
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که چون خدای تعالی از بنده کان عمو و خود گرفت امر فرمود که حجر الاسود تا
 آنرا فرو برد پس از آنجا که در آن میگوید اما شی ویتا ویتا یعنی اماش خود را و اگر دم و پیمان خود را
 و اشم تا حجر الاسود باین شهادت دهد و فرمود که رکن یحیی در است از برای بهشت که از روزی که گشوده شده است
 هرگز بسته نشده است و باید قصد آدمی در وقت بوسیدن رکن چنانچه بنده خود را بجا بیاورد و بگوید یا خدای تعالی یا
 از راه محبت و شوق بخواهد و امیدوار شدن باینکه باین وسیله بدن و از آتش جهنم محفوظ ماند و چون خجک در دامن خانه
 کعبه زدنیت آن کند که دست از دامن خدا او بکشد و طلب مغفرت و امان میکند مثل تقصیر کاری که دست در دامن بزرگی
 زدن و جهان قصد کند که دیگر مرا بجا و پناهی میت و بجز عفو و کرم تو راه بجائی ندارم و دست از دامن خانه تو بر نمی دارم تا
 مرا بخشیش و امان عطا فرمائی و چون میان صفا و مرویه بجهت سبی آید باید مشرک شود که آنجا شهادت میدانی که در بارگاه پاکی
 واقع باشد که بنده کان در آنجا آمد و شد میکند گاهی می آیند و زمانی می روند و بجهت اظهار اخلاص خدمت میت نظر محبت
 در آنجا تردد نمایند کسی که بخدمت پادشاهی رسیده باشد و پیرون آمده باشد و نداند که پادشاه در حق او چه حکم
 خواهد فرمود پس در دامن خانه آمد و شد میکند شاید در گریه بر او رحم کند و در وقت آمد و شد در آنجا یاد آورد و شد خود را
 در عرصه شکر در میان دو کفه میزان اعمال خود و چون عرفات حاضر شد نظر با و حام خلق کند و بداند که مردمان بجهت محبت
 صدا بلند کرده اند و هر یک بزیانی بضرع و زاری شتولند و هر کدام بطریق امام و پیشوای خود آمد و شد میکنند یا در و عذر
 قیامت احوال از روز پر هول و دشت را و پر کنند که مردمان را در آنجا حیران و سرگردان و هراسانی بگردانند و پیر و امام خود و جمعه شده
 چشم شفاعت بر او انداخته پس چون این کفر افتاد دست بضرع بردارد و باین خالص بدگاه خدا بنالد که خدای تعالی او را قبول
 کند و او را در زمره رستگان محسوب سازد و چنانکه که نمیدانند چه روز و در شریف موقت عظیمی است بنده کان
 خدا را قطار زمین در آنجا جمعند و دلهای همه بجا منقطع است و پنهانی همه مصروف دعا و استسراست و دستهای همه بدو
 پادشاهی نیازمند است و بجهت چشم بر در حق و رحمت و انداخته اند و گردن را ملطف و کرم او کشیده و البته چنین موقتی از
 یگان اخبار خالی نیست بلکه ظاهر است که ابدان او تا دارض خدمت صاحب عصر در آنجا حاضرند پس در وقت که از
 حضرت ذوالجلال بوسه دلهای پاک و نفوس مقدسه رحمت بر کافه مردمان فایض شود و جهان گنجی که به این
 خلائق که در آنجا جمعند و با هم را میدواری راه دور و دراز پیوده اند و اهل وطن دور زنجیده و کربت غربت بر خود قرار
 داده و در بدخانه چنین گریه آورده اند خداوند که همه را آما میداند و شیعان را بنوا سازد و بر غریب ایشان رحم بخند
 زنها و زنها را در ایامی حمت از آن وسیع تر است که چنین جانی نمی کند و از آنچه رسیده است که بدترین گناهان است که آدمی

برفت حاضر شود و چنان گمان کند که خدا او را نیامر زیده و چون از عرفات برگردد و دوباره داخل حرم شود از آنکه خدا
 او را باز از آن دخول حرم داده تعال زند که او را قبول فرموده و خلعت قرب بر او پوشانیده و او را از عذاب خود امان ساخته
 و چون بنی آید و متوجه می جرات کرد و رفت و از می جرات بنده و قصد امثال امر الکی باشد و خود را تشبیه کند بحضرت
 خلیل الرحمن در وقتی که در یحیی کان شیطان بر و ظاهر کرد و بدست خدای تعالی او را فرمود که آن لعین را با سنگ نریزه براند و چنانچه
 کند که سنگ نریزه بر روی شیطان میندازد و بدست او را بشکند و چون فریاد کند یا داور که این فرج اشاره بانکه
 بسبب حج بر شیطان و فضل تاره غالب شتم و ایشا شتم و از عذاب الهی فارغ شتم پس در آنوقت سبی کند در توبه و باز
 کشت از اعمال فحش که سابق مرتکب بود که در این اشاره صادق باشد و فی الحقیقه شیطان و فضل تاره را دلیل کرده باشد
 و از آنچه رسیده است که علامت قبول حج است که حال آدمی بعد از حج بهتر از سابق گردد و در خبری دیگر وارد است که از
 علامت قبول حج ترک معاصی است که سابق میکرد و بدل کردن بنشینان بدو بنشینان خوب و مجالس بود و غفلت را
 بجای می که در آن یاد خدا میشود و از حضرت امام بنی اطلق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام حدیثی وارد است که متضمن عده هرا
 و وقایع محبت و خلاصه آن است که فرمود چون از حج کنی پس دل خود را خالی کن از هر چه از آن خدا مشغول میکند و
 پرده میان تو و خدا میبرد و همه امور خود را بخالق خود واکند و در جمیع امور خود را توکل کن و تسلیم بقضای او نه و و و
 کن و نیاز را و استراحت و خلق را و حقوق مردم را که بر ذمت است او کن و اعما و کن بر زاد را حله و رقا و خویش و جوانی
 و مال خود که بر هر کدام اعتماد کنی و بال توشه و در جهان معیاشی سفر شو که امید بر شستن نداشته باشی و با رقا و نیکو سلوک
 کن و اوقات نمازهای و جمعی و ششهای بنویس و مراعات کن پس باب توبه خالص از همه گناهان غسل کن و جامه صدق
 و صفا و خضوع و خشوع را در بر کن و از گناه ترازیاد خدا باز میدارد و از اطاعت او مانع نمیکرد و احرام بندیشی بر خود حرام کن
 و لبیک گوئی اجابت کن ندای خدا را اجابتی صاف و صادق و پاک و خالص از برای خدایت و خجک در عروقه الوقی
 زن و در دل خود با ملاکه در حول عرش طواف کن چنانکه با جسم خود با مسلمین در دور خانه کعبه طواف میکنی و بهر دله از هوا و
 بهوس خود فرار کن و از حول و قوه خود بپار شو چون بنی رسی تمنای هر چه از برای تو حلال نیست از دل بیرون کن و عرفات
 اعتراف بقصیرات خود کن و عهد یکاکی خدا که در دست تازه ساز و در هنگام فرج قربانی حلقوم هو و هو کس طمع را
 قطع کن و در وقت انداختن جرات شجاعت نفسانیه و خست و دماست و صفات ذمیه را از خود بپنداز و چون سر خود را
 تراشی همه عیوب ظاهریه و باطنیه را از خود بترش و چون در حرم خدا داخل شوی و با بختی خدا نبی در کف مان الهی و ستر
 حفظ او و دخل شود تقییم صحنه و جلال و غر و او را در دل خود ثابت کن و در اسلام حج بجهت عظمت و سلطنت او
 خاضع شود چون طواف دوایع کنی یا سواشی خدا را و دایع کن و چون بصفا رشی باطن و ظاهر خود را از برای تقاضای آغوش صافی کن
 و بر عهد و محبت خود ثابت بایست تا روز قیامت و بداند خدایت حج را واجب نکرد و از آنست بخود نداد و پیغمبر شریعت
 مشاک را نیارد و مکر از برای اشاره کردن بر کعبه و بخت و قبر و شرو قیامت مقصد هجرت در اشاره بعضی از
 آداب زیارت باشد شرف و وقایع آن بدانکه نفوس قویه قدسیه خصوصاً نفوس مقدسه انبیاء و ائمه هرگاه از ابدان
 شریفه خود رحلت نمودند و دست از بدن خود برداشته و صعود بعالق نمودند نهایت اعلاطه و غایت استیلا
 بر این عالم از برای ایشان حاصل میشود و تمامی امور این عالم در زیر ایشان مشکف و ظاهر میگردد و ممکن از تصرف و تأثیر در عالم
 از برای ایشان حاصل میشود پس هر که بقیوم مظهره ایشان حاضر شد بجهت زیارت ایشان بر مطلق میگردد و از احوال و آثار
 مرتبه مطهرشان استحضار تام دارند و سولات و تصرفات و تولات ایشان میشوند و نظرات و مهربانی ایشان نسبت به
 مخلصان و نسیم الطاف ایشان بر ایشان می افتد پس از آن شفاعت بر میان میزنند و از خدا طلب حوائج ایشان میکنند و از
 درگاه الهی مسکن بر آمدن مطالب و آمرزش گناهان ایشان را می نمایند و بهین است سر در عین زیارت پیغمبر و ائمه علاوه
 بر آنکه در زیارت ایشان از اخلاص و تجدید عهد و ولایت است و باعث سرور ایشان و رواج امرشان و عثمانی و عثمانی ایشان
 است چنانکه زیارت ایشان فضل طاعات و اقرب قربات باشد و حال دیگر زیارت مؤمن از آنچه که مؤمن است باعث
 عظیم و ثواب جزیل است در شریعت مظهره ترعین بسیار و تا یکدشمار در خصوص آن وارد شده و از آنچه طریق طهر نصیر

در بیان آداب زیارت
 و وقایع آن
 شایسته است

برین جاری شده که زیارت مردگان خود و زنده هرگاه زیارت نموی چنین باشد پس چگونه خواهد بود زیارت کسیکه خدا
 او را از هر خطائی معصوم کرده و از هر گناهی پاک و مظهر کرامت و امانده و او را بر همه خلائق محبوب ساخته و حجت بر عالمیان
 فرموده و او را امام مؤمنین و مقتدای سلیمان پسندیده بلکه جتبه آسمان و زمین آفریده و او را راه و صراط و دلیل نوره
 و ضیاء خود قرار داده و این بر ملک خود و خلیفه در میان بندگان خود کرده و محقق نمائند که از اخبار سجد و احادیث لاتعداد
 در فضیلت زیارت مظهر و مرقده منوره ایشان رسیده حضرت پیغمبر فرمود که هر که زیارت کند نماز بعد از وفات
 من مثل کسی است که هجرت کند بوی من در حیات من پس اگر استطاعت آمدن زیارت مرا ندیده باشد یا کسی بر من سلام کند که
 سلام شما من برسد و نیز همان حضرت بامیر مومنان فرمود یا اباجحسن بدینست که خداوند قبر ترا و قبر فرزندان را بقباحت
 کرده است از قباحتی بدست و عرصه از عرصه های آن و دل های بخیل خلق و برگزیدگان خود را مایل با آنها ساخته تا
 خواری و اذیت در راه شما را تحمل شود و قبور شما را تعمیر کنند و پس از زیارت ایشان آید بجهت تقرب بجد و دوستی
 پیغمبر و اعلیٰ استطایفه مخصوصه شفاعت من و دارد عیون بر حوض من و ایشانند زیارت کنندگان من و بسیار کسان
 من فردای قیامت در بهشت یا علی هر که تعمیر کند قبر ایشان را و محافظت کند آنها را مانند کسی است که یاری کرده است سلیمان بن
 داود را بر تعمیر بیت المقدس هر که زیارت کند قبور ایشان را معاد است بر عباد حج بعد از حجه الاسلام و از گناهان پروردگار پاک
 تا حدی که زیارت شامش روزی که از ما فوت شده باشد بشارت باشد شما را یا علی و بشارت ده دوستان خود
 بنقبنای کج چشبی ندیده و هیچ کوشی نشینده و بخاطر احدی خطور نکرده و بسبب جماعتی از اراذل مردمان سز نشنود
 کرد زیارت کنندگان قبور شما را همچنانکه سز نشنود و عیب نمیکند زن را نیز با ایشانند بدین امت من که غیر سید ایشان
 شفاعت من و دارد عیون بر حوض من و حضرت امام جعفر بن محمد تقی علیه السلام فرمود که هر که یکی از شما همه عمر خود
 حج کند و زیارت بخند حسین بن علی علیه السلام را هر آنکه خواهد بود و تا که حق از حقوق پیغمبر زیر که حق حسین است
 از خدا واجب بر هر مسلمانی امام رضا فرمود و هر امام بعد از آنست که در کون و دوستان و دشمنان خود بدرستی تمام
 و فای بعد ایشان زیارت نمودن ایشانست پس هر که زیارت کند ایشان را از روی رغبت و از راه تصدیق یا بخیل
 کشف نماید ایشان شیخان ایشان خواهند بود و در روز قیامت و اجازت فضیلت زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و ائمه معصومین خصوصاً زیارت سید الشهدا و حضرت امام رضا علیه السلام و قتل بودن زیارت ایشان از حج و عمره
 و جهاد و نهایت است فضیلت چون فضیلت زیارت ایشان و ستر آنرا دوستی و بزرگی قدر و جلالت ایشان را نشان
 پس باید در هنگام دخول و در و در برابر مقدمه و مشاهد شرف ایشان نهایت تواضع و فروشی و غایت خضوع و خشوع
 کنی و در دل خود عظمت شان و جلالت قدر شان را مستحضر کنی و مشرک کنی عظیم ایشان و عیش از ادرار شاد مردم در وراج
 دین الهی شوی پس این بزرگیت مدینه منوره رسی چشم تو بر دیواری آنگاه افتد متذکر شو که این شهر است که خدا از برای پیغمبر
 خود بنیاد کرده و ولایتی است که در آنجا اساس شریعت برپا شده و واجبات و مستحبات در آنجا قرار داده شده و در آنجا پیغمبر خدا
 با دشمنان جهاد نموده و دین خدا را ظاهر کرده و مأمین و فانی در آنجا ساکن بوده و مرتب تقدس در آنجا قرار یافته و
 چون بگویم و باز آنجا تردد کنی قدمهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه بر آنجا افتد و تا مثل کن که هر چه وضعی نیست که تو قدم میکشاری
 مگر آنکه جانی قدم عزیز است پس بگذار مگر بکنند و قار و متذکر باشی طریق راه رفتن اسرار و میکند و قار و خضوع و
 تواضع او را از برای پروردگار و آنچه در سینه مبارک او بود از علوم و لغزین و اسرار حضرت است العالمین و یاد آور
 رفتن شان او را نزد خدا حتی آنکه نام خود را با نام او و قرین ساخته و کلام عزیز خود را بر او و نازل فرموده و حضرت روح الامین
 و سایر ملائکه مقربین را بخدمت و فرستاده و منع فرموده که کسی آواز خود را بالای آواز او بلند سازد و یا آواز کسی که بشنود
 ملائمت و مشورت بشود و سعادت خدمت او را بافتد و تاسف خور بر مردمی خود از این سعادت عظمی تصریح کن بوی خدا
 که در آخرت حاجت آنحضرت ترا برآورده و امیدوار باشی از آنجا که خدایان با و از روی تو ساخته و ترا از وطن خود
 زیارت او بر بختیست و چون داخل مسجد آنحضرت شوی بدانکه اول موضعی که فرض الله در آن پیاوسته شده است آنحضرت
 مظهر است و آنکه مکان افضل خلق الله است و حیات و ممات و چون بجهت زیارت او بر پستیادی در نهایت خضوع و شوق

ادب زیارت

بایستی و او را زنده تصور کنی و نزدیک قبر مظهر معطر بروی چه فرق میان حیات و ممات ایشانست پس بدانکه اول
 است بجهت تو و زیارت تو و سلام تو با و میسر است شخص مقدس او را بر خیال خود تصور سازی و او را بر تخت عظمت و
 جلالت نشاند تصور کنی عظمت رتبه او را در دل خود حاضر کنی و چون از زیارت و فارغ شوی بزم مظهر رو و دست خود را بر آن
 کفش و قصر و زاری کن و عجاای خود را عرض کن و بالا رفتن قبر را بر آن تصور کن که مباح و انصاف در پای آن چشما جلالت
 مبارکش دوخته و او بفضیلت زبانی بجز آبی و ارشاد مردم و مسائل حلال و حرام مستعمل دارد و از خدا مسئلت نماید که در
 خزان ترا از وجدان خود و چون زیارت امیر مومنان و سرور مومنان روی چون داخل ارض مقدس کعبه شوی متذکر شو که آن
 وادی سلام و مجمع ارواح مومنان است و خداوند آنرا شرف طایع روی زمین کرده و حج مؤمنی نیست مگر آنکه بعد از موت
 روح او با آنجا میاید و با سایر مومنین قرین و پیغمبر مشغول است تا در قیامت کبری بخانه کرامت عظمی داخل گردد و از برای آنست
 که خدا از مدفن و صبی پیغمبر خود کرده بعد از آنکه مدفن آدم ابو البشر و نوح شیخ المرسلین بوده و آنحضرت ضامن شد که هر که
 در جوار او باشد شفاعت کند پس از خدا طلب کن که خدا روح ترا با آنجا آورد و ترا داخل در زمزمه مومنین کند و آنجا را مدفن تو
 سازد تا جوار مولای خود و دفن شده و شفاعت و فایض کردی و چون زیارت آنحضرت ایستادی متذکر رفتن شان
 و بزرگی قدر آنست و شود قدر و مرتبه او را در نزد خدا و پیغمبر یاد آور و او را پس از زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله مذکور شد و احقا
 کن و چون وارد زمین گرا شوی بجهت زیارت سید الشهداء و خادایا و کن که این زمین است که در آن فرزندان پیغمبر خدا
 با فرزندان و خویشان باران او شهادت کردند و اهل بیت و حرم او را با سیری بر دوش خنجر خون داخل زمین شود و دل آن
 مشوگر و لیده و جبار آلوده شکسته دل و غمناک و گریان و عزت آن زمین را مستحضر شو و بدانکه آن زمین است که خدا
 در آن شفا قرار داده و دعا را در آن تجاب فرموده و در روز قیامت آنرا بلند ترین بقعهای بهشت خواهد ساخت و چون
 داخل جابر مقدس شوی بجهت زیارت و چشم تو بر صیقل مقدس آنسرو افتد و صیقل صحاب او که در او شهادت شده و در موضع
 در جوار او جسد پس از شهادت شایان را در غلط خود قتل ساز و وقایع ایشان را یاد آور و بلا و محنتها بیک بر ایشان رو داده
 متذکر شو و حضرت امام حسین علیه السلام را تصور کن که در عرصه کربلا استاده و بیک استیجاب بجهت میرسند و میکوبند
 اسلام علیک یا ابا عبد الله و اذن جهاد میگیرند و حضرت ایشان را اذن میدهد و هر یک آنها شهادت خود را بجهت اذن
 و میزنند و می کشند تا راه او گشته میگردند و چون از حیات خود فایوس میشوند با و از بلند فریاد میکنند که ادری
 یا ابا عبد الله و شهادت میدهند شجاعت و کینه از معرکه شهادت بر سر او میازد و او را از میان میبرد و بسیار بشنود
 ملحق میازد و امثال این وقایع را بخاطر میآورد و خراج اندوه خود را تازه میازد و آرزو میکند که کاش در این بین
 با ایشان میبودی تا بر سنگساری عظیم فایز گشتی و بگو یا لیتی کنت معکم فاخز فوراً عظیمای یعنی یکاش من بودم با ایشان
 و فایز شدمی بر سنگساری بزرگ پس سایر آداب را چنانکه مذکور شد مراعات کن و همچنین در زیارت هر یک از ائمه جلالت
 قدر هر که امتداد گشت و حقوق او را یاد آور و آنچه مناسب مقام است بخاطر گذران زیارت تو قبول و بر تیر برین فایز
 کردی روز قیامت و ایام شفاعت هم یوم الورد و بجزی الملک المعبود الودود و سجده الله و الله و فقنا الله لا تمام هذا
 لکتاب الشرف بر برای انور طالبان سعادت و سالکان طریق زهد و عبادت پوشیده نمائند که در مقابل و صحیح
 این کتاب مبارک ملح معراج ابعاد چنانکه باید و شاید به تمام روش و بهین همت عالیجناب شرف البجاح حاجی شیخ رضا
 زید توفیق بر نور طبع آراسته گشت امید که پسندیده خاطر و مطبوع طبع خداوندان اخلاق شود و صاحبان صفات محمود
 آید و در هفدهم شهر جمادی الاول پدید آید قاصد نیازمند رحمت پروردگار قادر

محمد مهدی الکلیایانی در دار اسخلافه طهران در سنه یکم هزار و سیصد و هشتاد و سه
 سحر بر آن بانجام رسیده و الله المستعان
 التوفیق علیه السلام و هو العزيز الرحمن
 و قد راجع
 بهمان

بازار ابرار

از مطابک کننده کان التماس و دارند

در ابرار

لکان ابرار

المقبول ابرار باب ذکا

پوشیده نما ناد که چون

کتاب مستطاب معراج السعاده معشوش و مغلو

مکرر طبع رسید بود و لهذا اجاب

مستطاب عمده اتجار فحار

اسحاق و امین

با کمال تق و تحسین طبع در آورند

جای

شیخ ضایح

موفق

در ابرار
بازار ابرار
از مطابک کننده
در ابرار
لکان ابرار
المقبول ابرار
پوشیده نما ناد
کتاب مستطاب
مکرر طبع رسید
مستطاب عمده
اسحاق و امین
با کمال تق و تحسین
جای
شیخ ضایح
موفق

REVENUE DERIVED FROM	AREA CHARGED AS	RATE PER AC.
IRRIGATED LANDS.	IRRIGATED.	
1895-96.	1894-95.	1895-96.
Rs.	Ac.	Rs.
25,96,077	683,126	38
22,38,791	481,375	46
2,84,906	70,128	40
3,30,586	77,347	42
1,04,550	33,540	31
11,052	4,229	26
45,38,893	987,103	46
1,58,543	33,962	46
47,160	35,917	17
63,567	27,389	17
1,03,75,527	2,406,090	43
1,00,27,139	2,520,599	39
17,08,877	534,227	37
18,67,658	463,064	35
1,22,38,185	2,940,317	42
1,17,36,016	2,983,663	39
TOTAL		

Navigation Works, the Buckingham canal alone paid its net revenue of Rs. 12,351 derived from it representing a net deficit on the other 611, or Rs. 275 more than in the previous year.

ation revenue derived from Major Works amounted to Rs. 2,46,713 on account of a which is included a sum of Rs. 2,46,713 on account of a of the previous year on the Cauvery delta system which accounts of the Public Works Department in 1895-96. Rs. 99,09,632 represented the share of land revenue due to 1895 was the irrigation share of enhanced land revenue. statement shows the irrigation receipts and the areas crops charged as irrigated:—



